

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

امام علی علیہ السلام

حقیقت ایمان، فضیلت پنهان

سید محمد ضیاء آبادی



امام علی علیه السلام، حقیقت ایمان، فضیلت پنهان

مؤلف: سید محمد ضیاء آبادی

ناشر: انتشارات بنیاد خیریه الزهرا

چاپ اول: بهار ۱۳۹۱

شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

شابک: ۰-۰۳۳-۱۷۰-۶۰۰-۹۷۸

قیمت: ۱۱۰۰ تومان

لیتوگرافی: موعود

چاپخانه: غزال

نشانی: تهران - کارگر جنوبی - چهارراه لشکر - خیابان شهید معیری - کوچه

تلفن: ۵۵۳۸۰۵۳۴

ارجمند - پلاک ۴

چاپ و تکثیر این کتاب با حفظ محتوا، رعایت کیفیت و ملاحظه‌ی موارد ذیل برای دلسوزگان و علاقهمندان به گسترش معارف دینی با کسب معزز کتبی از دفتر امور فرهنگی بنیاد خیریه الزهرا^{علیه السلام} بلامانع است.

(۱) در هر نوبت چاپ تعداد ۱۰ نسخه به نشانی انتشارات بنیاد خیریه الزهرا^{علیه السلام} ارسال شود.

(۲) هرگونه تغییر در محتوا و کیفیت ظاهری با اجازه‌ی دفتر امور فرهنگی می‌باشد.

(۳) مطالع فوق در هر نوبت چاپ درج شود.

(۴) قیمت مناسب با پشت جلد لحاظ گردد.

مقدّمه‌ی مؤلف

این مجموعه‌ای است از سخنرانی‌های این حقیر که طی جلسات متعدد به مناسبت‌های مختلف پیرامون مسأله‌ی امامت و ولایت حضرت امام امیرالمؤمنین علیه الصلوٰة و السلام و فضائل و مواعظ و گوشه‌هایی از زندگانی نورانی آن حضرت داشته‌ام و به همت والای سروران عزیز محترم متصدّیان امور فرهنگی بنیاد خیریه الزهراء علیها السلام جمع آوری و به گونه‌ی مطلوبی تنظیم شده و به صورت این مجموعه تحت عنوان «امام علی علیها السلام حقیقت ایمان، فضیلت پنهان» تقدیم حضور دوستداران اهل بیت علیهم السلام گردیده است. از زحمات خالصانه‌ی آن سروران گرامی تقدیر و تشکر می‌کنم و مزید توفيقاتشان را در نشر معارف دینی از خداوند متعال مسئلت دارم.

سید محمد ضیاء آبادی

پاییز ۱۳۹۰

مقدمه‌ی ناشر

خوشت آن باشد که وصف دلبران گفته آید در حدیث دیگران ابن صباغ مالکی از بزرگان علمای اهل سنت به نقل از کتاب «خصائص» از عباس بن عبدالمطلب روایت کرده که گفت: شنیدم عمر بن خطاب می‌گفت: علی بن ابیطالب را جز به نیکی یاد نکنید، زیرا از پیغمبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: علی بن ابیطالب سه امتیاز دارد که اگر یکی از این سه امتیاز را من (عمر) داشتم از آنچه آفتاب بر آن می‌تابد برای من بهتر بود.

موضوع از این قرار است که روزی من و ابوبکر و ابوعبیده جراح و چند نفر دیگر از صحابه‌ی پیامبر ﷺ نزد آن حضرت بودیم، پیغمبر ﷺ دست مبارک خود را روی دوش علی بن ابیطالب گذاشت و فرمود: یا علی، تو در میان همه‌ی مسلمانان نخستین کسی هستی که اسلام آوردی و در میان مؤمنین تو اولین کسی هستی که ایمان آوردی و تو نسبت به من به منزله‌ی هارون نسبت به موسی هستی. دروغ می‌گوید کسی که گمان می‌کند مرا دوست دارد ولی با تو دشمنی می‌ورزد!

یا علی! هر کس تو را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر کس مرا دوست بدارد دوستدار خداست و پروردگار او را به بیهشت می‌برد و هر کس تو را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است و هر کس مرا دشمن بدارد خدا را به خشم آورده است و خدا او را به آتش دوزخ می‌افکند.^۱

با این بیان روشن که ناقل آن از بزرگان اهل سنتند بدون کمترین تردیدی بیانگر ناشناخته ماندن مقام والای امام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب^{علیه السلام} آن حقیقت مظلوم تاریخ و آن فضیلت ممتاز پنهانی است که تاکنون حتی بر شیعیان و محبان آن امام همام، مکتوم و نشکفته باقی مانده است.

عالی آگاه و هشیار و محبت و مطیع صادق اهل بیت اطهار^{علیهم السلام} حضرت آیت‌الله ضیاء‌آبادی (مذکوله‌العالی) این حقیقت باهر و فضیلت آشکار مقام قدس علوی را باب بیانات شیوا و کلمات اثربدار خود در موقع و مواضع مختلف به نحوی متین و دلنشیین مطرح نموده‌اند که حقاً از یک سو بیدار کننده‌ی اذهانی است که با غلبه‌ی غبار غلیظ شبیه از سوی دشمنان کینه‌توز به ورطه‌ی تردید افتاده‌اند و در عالم تحریر و سرگردانی به سر می‌برند و از سوی دیگر تقویت کننده‌ی مبانی ایمانی عزیزانی است که به مولای عزیز و مظلوم خود، عارفانه و عاشقانه عشق می‌ورزند و در سوگ مظلومیتش اشک خون از دیده می‌بارند.

امید آنکه این کتاب که عنوانش «امام علی^{علیهم السلام} حقیقت ایمان، فضیلت پنهان» نام گرفته، مطالعه‌ی توأم با دقّت آن برای همگان به ویژه دو گروه یاد شده مؤثر و سودمند واقع شود. ان شاء الله

دفتر امور فرهنگی بنیاد خیریه الزهراء^{علیها السلام} زمستان ۱۳۹۰

۱- کتب العمال/ ۳۹۵/۶ و ابن نجخار و محبت طبری در ریاض/ ۱۶۳/۲ و ۱۷۵/۲.
حاکم در «الكتی» و شیاری در «الاقاب» و فروع هدایت آیت الله بهبهانی/ ۱۳۰.

فهرست

صفحه

عنوان

۵	مقدمه مؤلف
۷	مقدمه ناشر
۱-امامت و ولایت، روح دیانت	
۱۳.....	راز و رمز ولادت علی ﷺ در خانه‌ی خدا
۱۵.....	ولایت علی ﷺ بالاترین ثروت
۷	ارزش خاص مقام ولایت و امامت
۱۹.....	سرّ ظلمت انسان
۲۰.....	معرفت طلبی بیکران انسان
۲۱.....	تنظیم برنامه‌ی خاص تربیتی برای انسان
۲۲.....	پیامبر اکرم ﷺ دارای دو جنیه‌ی الٰی و بشری بود
۲۴.....	امامت در ردیف توحید و رسالت
۲۶.....	خصوصیت قدرت‌های طاغوتی
۲۸.....	منطق شیعی امامیه
۳۰.....	شکایت عالم انسانیت
۳۲.....	سب سیاهی آدم و عالم
۳۴.....	هادیان حقیقی بشر
۳۶.....	سرمایه‌ی عظیم ولایت
۳۹.....	مراتب عقلانی و جوب اطاعت
۴۱.....	وجوب اطاعت به استناد ست و روایت
۴۴.....	قیمت قرآن
۴۵.....	پیوند ناگسستنی قرآن و ولایت
۴۷.....	نوجیه‌ی جنایت با همین قرآن!
۴۷.....	قرآن بدون علی ﷺ دام شیطان
۵۰.....	نخستین مسلم در عالم اسلام
۵۱.....	تردیدهای بی اساس
۵۳.....	تنها راه ورود به اسلام ناب
۵۴.....	مفهوم صحیح ولایت
۵۷.....	عزّت و افتخار شیعیان
۵۹.....	اتمام محبّت علی بن ابیطالب ﷺ
۶۰.....	معرفی حبل متین الهی
۶۴.....	شاهد بر صدق دعوت پیامبر ﷺ
۶۶.....	دو شاهد بزرگ بر رسالت رسول اکرم ﷺ
۶۷.....	اطمینان به ولایت امام امیر المؤمنین ﷺ
۶۹.....	امتیاز خاص نام علی ﷺ
۷۰.....	امتیاز محبت علی ﷺ
۷۴.....	تأثیر شدید امام امیر المؤمنین ﷺ
۷۶.....	شگفتی جناب کمیل
۷۷.....	رفتار عجیب خوارج نهروان!
۷۹.....	تنها راه تقرب به خدا

۸۱.....	خانه‌ای عرشی
۸۲.....	بهشتی شدن در پرتو نور ولایت
۸۳.....	بهشت و جهنم، مطبع فرمان امام علی <small>ع</small>
۸۵.....	انصراف از ترور امام علی <small>ع</small>
۸۶.....	امان به خاطر محبت علی <small>ع</small>
۸۸.....	دل پرخون امام امیرالمؤمنین <small>ع</small>
۸۹.....	صوری مولای متّیان علی <small>ع</small>
۹۰.....	خوشحال به هنگام احتضار
۹۱.....	مردودیت عبادت بدون ولایت
۲- امام علی <small>ع</small> مبین قرآن و دین نبی <small>صلوات‌الله‌علی‌ہی و‌آمد</small>	
۹۷.....	مبین آیات قرآن
۱۰۲.....	نیاز قرآن به مبین معصوم
۱۰۶.....	مقصود از امام مبین در قرآن کریم
۱۰۸.....	مبین گویای قرآن
۳- امام علی <small>ع</small> مظہر اعلای فضیلت‌ها	
۱۱۳.....	اعلان برائت از مشرکین
۱۱۴.....	ما یک روحیم اندر دو بدن
۱۱۷.....	زهد امام امیرالمؤمنین <small>ع</small>
۱۱۹.....	تعلیٰ معنای واقعی زهد
۱۲۰.....	قاطعیت امام علی <small>ع</small>
۱۲۴.....	رابطه‌ی اختوت
۱۲۵.....	تمام علم کتاب نزد علی <small>ع</small>
۱۲۶.....	امام علی <small>ع</small> عالم به همه‌ی علوم
۱۲۷.....	انفاق و ایشار مولای متّیان حضرت علی <small>ع</small>
۱۲۹.....	عظت مقام امام <small>ع</small>
۱۳۱.....	بانگ بیدار باش
۱۳۳.....	فضاوت عادلانه
۱۳۴.....	نافله‌ی شب مولا علی <small>ع</small>
۱۳۴.....	احساس مسئولیت امام علی <small>ع</small>
۱۳۵.....	سوز و ناله‌ی امام علی <small>ع</small>
۱۳۸.....	فداکاری و جوانمردی
۱۳۹.....	برتر از عبادت جَ و انس
۱۴۱.....	کشمان فضیلت علی <small>ع</small>
۱۴۱.....	نابودگ مرقین
۱۴۳.....	علم جوشان امام امیرالمؤمنین <small>ع</small>
۴- نصایح و مواعظ امام علی <small>ع</small>	
۱۴۷.....	راه نجات
۱۴۸.....	تنکر به محمد ابن ابی بکر
۱۵۰.....	اجتناب از غفلت
۱۵۲.....	علم مفید
۱۵۲.....	تنبیه ترک اولی
۱۵۴.....	شناخت دنیا

۱۵۵.....	ضرورت توشه اندوختن
۱۵۷.....	مدح و ستایش دنیا.....
۱۵۹.....	شیوه برخورد با دنیا
۱۶۰.....	پرهیز از همنشینی با زنان
۱۶۱.....	نداشتن سوزانه
۱۶۲.....	تهذید و توبیخ یکی از استانداران
۱۶۵.....	نتکردن جدی به فرماندار
۱۶۶.....	عاقبت گناهکاران
۱۶۷.....	موعظه‌ای در آینده نگری انسان
۱۶۸.....	هدایتی تکان دهنده
۱۶۹.....	عذرخواهی به درگاه حی سبحان
۱۷۰.....	گریه از غفلت دوستان
۱۷۱.....	تأسف از اندیشه‌ی سطحی مردم
۱۷۳.....	هشداری دیگر
۱۷۵.....	ریاضت طاقت‌فرسا
۱۷۵.....	موعظه‌ای پدرانه
۱۷۷.....	حالات محتقث
۱۸۰.....	میزان شجاعت ما به امیرالمؤمنین علیه السلام
۵- امام علی علیه السلام از نگاه دوست و دشمن	
۱۸۵.....	روایات اهل سنت در حقانیت علی علیه السلام
۱۸۶.....	روایات شیعه در باب امامت
۱۸۸.....	اعتراف شبیل شمشیل
۱۸۸.....	تأکید رسول خدا علی علیه السلام بر حق بودن علی علیه السلام
۶- جلوه‌ای از معارف امام علی علیه السلام	
۱۹۴.....	انکلام، حقیقت، چوای
۱۹۵.....	اعتراف جرج جرداق
۱۹۷.....	اعتراف حجاج بن یوسف ثقفی
۲۰۰.....	اعتراف غاصبان ولایت
۲۰۴.....	چگونگی نگارش عقبات الانوار
۷- فضیلت علم رئانی	
۲۰۹.....	فضیلت علم رئانی
۲۱۰.....	علم امام علی علیه السلام
۲۱۲.....	شناخت فقیه کامل
۲۱۴.....	نظرات امام امیرالمؤمنین علیه السلام
۲۱۵.....	پیشگویی امام امیرالمؤمنین علیه السلام
۲۱۷.....	توصیف پرهیزکاران
۲۱۹.....	شاریط استغفار مقبول
۲۲۰.....	تنبیه کج فهمان
۲۲۱.....	زنگی بی تجمل انبیاء علیهم السلام
۲۲۸.....	بهترین شیعه

(۱) ——————

امامت و ولایت

روح دیانت



بسم الله الرحمن الرحيم

راز و رمز ولادت علی (علیه السلام) در خانه‌ی خدا

خداؤند حکیم، علی امیر طیلولا در داخل کعبه خانه‌ی خود متولد ساخت؛ چون می‌دانست بعد از رسول مکرمش شاهزاد آن حضرت، مورد اختلاف آراء امت قرار خواهد گرفت؛ لذا جریان ولادت او را ینگونه به وجود آورد تا بفهماند شما ای مسلمانان! اگر کعبه را خانه‌ی خدا می‌دانید و آنجا را به عنوان «مهبط وحی» می‌شناسید و خدا را تنها قانونگذار و حاکم بر عالم معتقدید بدانید که علی از جانب خدا صاحب این خانه و جانشین خدای این خانه است و لذا مرجعیت و حاکمیت مطلقه در امر دین خدا از آن اوست.

﴿...وَ إِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَ الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ القُتْلِ...﴾^۱

«بیرون کردن صاحبخانه از خانه‌اش، بزرگترین گناه در نزد خداست و ایجاد فتنه در میان مردم بزرگتر از قتل است».

از لطائف اینکه علی (علیه السلام) هنگام تولد و اولین روز ورودش به عالم تکلیف از

^۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۱۷

پشت کعبه و شکاف دیوار خانه‌ی حقّ داخل خانه شده است در صورتی که خدا فرموده:

﴿...وَ أُتُوا الْبَيْوَتَ مِنْ أَبْوَابِهَا...﴾.^۱

«...به هر خانه از در آن وارد بشوید...».

﴿...وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبَيْوَتَ مِنْ ظُهُورِهَا...﴾.^۲

«...این کار خوبی نیست که از پشت خانه وارد خانه‌ای بشوید...».

از اینجا معلوم می‌شود آیه‌ی منع ورود از غیر در، مربوط به بیگانه‌هاست. اما صاحب خانه آزاد است از هر کجای خانه‌اش که خواست وارد می‌شود! خانه‌ی خدا وقتی از آن‌علی شد، تمام خانه‌ها و تمام شئون زندگی آدمیان باید از آن‌علی باشد. کعبه و بیت الله که در استیلاء علی قرار گرفت، پس قلب انسان که بیت الله حقیقی است باید در استیلاء علی قرار گیرد و تمام جوانب قلوب آدمیان باید برای ورود نور ولایت او باز باشد.

على امام مُعَلَّمِ هاشمی که بود سواد مُنَقَّبِش بربیاض دیده‌ی حور ز حبّ اوست به روز جزا نه از طاعت امید مغفرت از حبّ لا یزال غفور البته اینگونه مضامین از شعرها و نوشتها مغرو رمان نسازد که در روز جزا تنها حبّ علی کارساز است و نیازی به طاعت و عبادت نیست. این خود علی طیلیل او امامان طیلیل هستند که فرموده‌اند:

(وَيَحْكُمُ لَا تَغْتَرُوا وَيَحْكُمُ لَا تَغْتَرُوا لَا تُنالُ ولا يُتَنَاهٌ إِلَّا بالْعَمَلِ وَ
الْوَرَعِ).^۳

«وای بر شما مغرو رن شوید! وای بر شما فریب نخورید! ولایت ما جز از راه عمل

به دین خدا و پرهیز از عصیان خدا تحقق نمی‌یابد!»

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۹.

۲- همان.

۳- کافی، جلد ۲، صفحات ۷۶ و ۷۵.

(إِعْمَلُوا وَ أَطِيعُوا وَ لَا تَتَكَلُّو وَ لَا تَسْتَصْغِرُوا عَفْوَةً اللَّهِ).^۱

«کار کنید و اطاعت فرمان خدا کنید اتکال [بر ایمان تنها] نداشته باشد و عقوبت خدا را کوچک نشمارید».

راوی خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد: آقا! مردمی از پدر بزرگوار شما نقل

حدیث می کنند که فرموده است:

(إِذَا عَرَفْتَ فَاعْمَلْ مَا شِئْتَ).

«همین که حق راشناختی [و ما را به امامت منصوب از جانب خدا

پذیرفته] دیگر هر کاری که خواستی بکن!»

(وَ إِنَّهُمْ يَسْتَحْلُونَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ كُلَّ مُحَرَّمٍ).

«آنگاه این مردم بر اساس همین حدیث، هر حرامی راحلال می دانند و از

ارتکاب هیچ گناهی پرهیز نمی کنند»!

امام از شنیدن این سخن سخت ناراحت شد و فرمود:

(مَا أَهُمْ لَعَنَّهُمُ اللَّهُ).

«خدا لعنتشان کند» [این چه حرفي است که می گویند].

(إِنَّمَا قَالَ أَبِي إِذَا عَرَفْتَ الْحَقَّ فَاعْمَلْ مَا شِئْتَ مِنْ حَيْثِ).

^۲

آنچه که پدرم گفته این است: وقتی حق راشناختی [و ولایت ما را قبول کردی] هر کار نیکی را که خواستی انجام بده و مطمئن باش که مقبول درگاه خدا خواهد شد، نه این که در سایه‌ی قبول ولایت، هر گناهی را که خواستی انجام بده و مطمئن باش که هیچگونه اخذ و عقابی نخواهد داشت. خدا لعن کند کسانی را که چنین دروغی به ما نسبت داده‌اند.

۱- بخار الانوار، جلد عصفحه‌ی ۱۵۳.

۲- وسائل الشیعه، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۱۶.

ولایت علی مطیع بالاترین ثروت

عثمان دو نفر از غلامان خود را با دویست دینار پیش ابوذر فرستاد و گفت: به او سلام برسانید و بگویید این پول از اموال شخصی خودم است و هیچگونه شباهی در آن نیست، از ما پذیر و برای زندگی و معاشت صرف کن! ابوذر در جواب فرمود: من نیازی به این پول ندارم، چون الان غنی ترین مردم هستم! آن دو غلام گفتند: تو که چیزی در خانه نداری، چطور غنی ترین هستی؟! فرمود: در زیر آن نمد که در آن گوشه افتاده دو قرص نان جو هست، تا آن را دارم به احدی نیاز ندارم. این پول را به دهنده اش برگردانید و بگویید ابوذر می گوید:

(أَصْبَحْتُ يَوْمِي هَذَا وَ أَنَا مِنْ أَغْنَى النَّاسِ بِوِلَايَةِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ مَطْعَلَلًا وَ عِتْرَتِهِ مَطْعَلَلًا).

«من امروز را صبح کرده‌ام در حالی که با داشتن ولایت علی بن أبي طالب و عترش از بی‌نیاز ترین مردمم». به ابوذر گفتند: تو درآمدت را چه کار کردی که برای خودت چیزی باقی نگذاشتی؟! گفت:

(إِنَّ لَنَا كَنْدُوجًا نَضَعُ فِيهِ خَيْرَ مَتَاعِنَا، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: كَنْدُوجُ الْمَرْءَ قَبْرُهُ).

«ما کندو و انبار ذخیره‌ای داریم و بهترین متعای خود را در آن ذخیره می‌کنیم؛ من از رسول خدا علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: کندوی انسان قبر او است». لذا ما هر چه از متعای دنیا به دستمان می‌رسد در راه خدا اتفاق می‌کنیم و به انبار ذخیره‌ی خود تحويل می‌دهیم.

اینها نمونه‌ای از مملکات فاضله و نیات صالحه است و دین مقدس می‌خواهد

آدمی را این چنین بپروراند و او را دارای روحی مطهر و منور بسازد و شاکله‌اش را صلاح انگیز و نیک آفرین گرداند و این نمی‌شود مگر با اعتقاد قطعی به حیات بهجهت زای عالم آخرت و دل کندن از دنیا، و گرنه با افتادن در گرداب دنیاداری ممکن نیست اینچنین شاکله‌ای حاصل شود.

ارزش خاص مقام ولایت و امامت

مسئله‌ی «ولایت و امامت» از جمله مسائلی است که تمام ارزش شریعت آسمانی قرآن، بلکه تمام ارزش عالم انسانیت به آن بستگی دارد. یعنی عالم انسان بخواهد شرافت و جلالت و ارزش خاص به خودش را به دست بیاورد، باید به دامن نبوت و شریعت قرآن بیفت و نبوّت و شریعت آسمانی قرآن نیز بخواهد ارزش خود را به دست بیاورد و باقی بماند، باید به دامن «ولایت» و «امامت» بیفت و از این طرف هم می‌توانیم بگوییم، شناختن ارزش و موقعیت امامت، بسته به این است که ارزش و موقعیت نبوت را بشناسیم و شناختن ارزش نبوت بسته به این است که ارزش انسان را بشناسیم.

انسان‌شناسی، انسان را ملزم می‌کند به پیغمبر‌شناسی، پیغمبر‌شناسی انسان را ملزم می‌کند به امام‌شناسی. انسان خیلی بزرگ است؛ چون خیلی بزرگ است، این مسائل یعنی وحی و نبوت و تشریع و ولایت و امامت برای او پیش آمده است.

انسان آنچنان بزرگ است که ذی‌المقدمه خلقت تمام عالم است، یعنی هر چه در عالم خلقت هست از جماد و نبات و حیوان و زمین و آسمان و منظومه‌ها و کهکشان‌ها تا برسد به عالم بالا، فرشتگان، همه‌ی اینها برای انسان است. خالق انسان خودش فرموده:

﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ...﴾^۱

«بَا چَشْمَ دَلَ بَيْنِيْدَ كَهْ خَداوَنَد آنچَه در آسمَانَهَا وَ زَمِينَ اسْتَ هَمَه رَامَسْخَرْ شَما قَرَارَ دَادَه...».

يعنى در مسیر خدمت به شما و برای تأمین منافع شما!

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً...﴾.^۱

﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيلَ وَالنَّهَارَ﴾.^۲

شب و روز، ماه و خورشید همه در تسخیر شما هستند.

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً﴾.^۳

«ما [تاج مكرمة و بزرگواری بر سر بنی آدم نهاده ایم. خیلی] اولاد آدم را تکریم کرده ایم و بزر و بحر را جولانگه او قرار داده ایم؛ هر چیز پاکیزه را روزی او ساخته ایم و بر همه‌ی خلائق تفضیلش داده ایم».

كلمه‌ی «کثیر» در آیه و لو اینکه بر حسب ظاهر يعنی «بسیاری» اما بر حسب قرائی منفصله‌ای که در آیات و روایات هست که خلقت انسان را نشان می‌دهند فرموده‌اند در این آیه «کثیر» به معنای «جمیع» است. يعني: «فَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ جَمِيعِ ما خَلَقْنَا»؛ آنچنان انسان بزرگ است که خالقش، در آفرینش هیچ موجودی به خودش تبریک نگفته اما به انسان که رسیده فرموده است:

﴿...فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾.

در سوره‌ی مؤمنون که مراحل خلقت انسان را بیان می‌کند، در پایان می‌فرماید:

﴿...ثُمَّ أَنْشَأَنَا هَذِهِ الْأَنْوَافَ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾.^۴

۱-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۹.

۲-سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۳۳.

۳-سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۷۰.

۴-سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۱۴.

«...سپس به او آفرینش دیگری دادیم، پس خدای انسان آفرین، بزرگ و

کثیر البرکات است که نیکوترین آفرینندگان است».

یعنی خدا از آن جهت که خالق انسان است «احسن الخالقین» است. البته او خالق زمین و آسمان، خالق فرشتگان، خالق بهشت و نعمت‌های جاودان آن است. اما از آن جهت که خالق انسان است «احسن الخالقین» و شایسته‌ی تبریک و تحسین است.

سرّ عظمت انسان

آری انسان خیلی بزرگ است و سرّ این عظمت و بزرگی او هم شاید از این نظر باشد که خالقش استعداد عجیبی به این موجود داده و منزلتی عظیم برایش معین کرده و آن استعداد عجیبی که انسان دارد و هیچ موجودی حتی فرشتگان هم ندارند، آن استعداد «تکامل» است که در مسیر ترقی و تعالی افتاده و حدّ یقین^۱ هم ندارد. هر چه بالاتر برود، باز جای خالی دارد ولی فرشتگان این طور نیستند، آنها دارای مقام و مرتبه‌ای محدود هستند و توانایی برتر رفتن از آن مقام و مرتبه را ندارند.

﴿وَ مَا إِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ﴾.^۲

هر گروهی از آنها، در همان رتبه و مقام مشخص خودش [ثبت] است».

(مِنْهُمْ رُكَعٌ لَا يَسْجُدُونَ وَ مِنْهُمْ سُجَدٌ لَا يَرْكَعُونَ).

«گروهی از آنها پیوسته در حال رکوعند و به حال سجده در نمی‌آیند و گروه دیگر در مقام سجده‌اند و به حال رکوع در نمی‌آیند».

بعضی در حال قیام و بعضی در حال قعودند.^۳ تنها انسان است که همه‌ی این مراحل را طی می‌کند از قیام به رکوع و از رکوع به سجده می‌رود و این نشان عظمت خلقت انسان است که استعداد ترقی و تکامل «الی ما لا یتناهی» را واجد است و شاید

۱-توقف کردن.

۲-سوره‌ی صافات، آیه‌ی ۱۶۴.

۳-نشستن.

بتوانیم بگوییم: یکی از مصادیق «امانت» معروضه‌ای که به آسمان‌ها و زمین و به همهی موجودات عرضه شد و نتوانستند آن را پذیرند و حمل کنند، تنها انسان بود که داوطلب حمل این «امانت» شد، همین استعداد تکامل است که در قرآن آمده است:

﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأُمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَيَّنَ أَنْ يَحْمِلُنَّهَا وَأَشْفَقُنَّ مِنْهَا وَحَمَلَهَا إِنْسَانٌ...﴾.

«ما امانت را به آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم و آنها تن زیر بار حمل آن ندادند و انسان آن را حمل کرد...».

قرعه‌ی فال به نام من دیوانه زند	آسمان بار امانت نتوانست کشید
---------------------------------	------------------------------

معرفت طلبی بیکران انسان

آری، انسان دیوانه‌ی کمال و شیفته‌ی جمال و جلال است.

﴿إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾.^۱

«...چه آنکه او به طور لایتناهی ظالم و جاهل است».

مقصود از «ظلم» در اینجا احتمالاً به معنای «تجاوز از حد» است که در مسیر تکامل در یک حد توقف نمی‌کند بلکه پیوسته از حدی به حد دیگر بالا می‌رود تا به عالی‌ترین مراتب قرب خدا نائل شود و مقصد از «جهل» نیز این که به هر درجه از درجات علم و دانش و معرفت برسد، باز خود را جاهل و نادان نسبت به حقیقت اصلی عالم می‌داند و می‌کوشد تا به مرتبه‌ای از «معرفت» برسد که جز خدا چیزی یا کسی را در خانه‌ی قلب خود نشاند و هر چه که «ما سوی الله» است از فضای جان خود بیرون بریزد.

ظلم او آن که هستی خود را ساخت فانی بقاء سرمد را	جهل او این که هر چه جز حق بود
---	-------------------------------

نیک ظلمی که عین مَعْدِلَت است نَغْرِيْجَهْلِي که مغز معرفت است
گویی که هیچ چیز نمی داند جز خدا وَ كُلُّ الصَّيْدِ فِي جَوْفِ الْفَرَّارِ
صلاحیت خلافة اللہی را به انسان دادند نه به فرشتگان.

﴿وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ حَلِيقَةً...﴾.

«باد آور» هنگامی که خدای تو، به ملائکه فرمود: من جانشینم را در زمین
قرار می دهم...».

﴿...قَالُوا أَ تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدَّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾.^۱

«ملائکه گفتند: آیا در زمین کسی را قرار می دهی که افساد فی الارض می کند
و خون ها می ریزد؟ ما که تورا تسبیح و تحمید و تقدیس می کیم [مارا چرا
خلیفه‌ی خود قرار نمی دهی؟] فرمود: من چیزی می دانم که شما نمی دانید».
یعنی من در این موجود خاکی، استعدادی قرار داده ام که در شما قرار نداده ام.

او می تواند در مسیر تکامل بیفتاد تا به مرحله‌ی «لقاء الله» واصل گردد:
﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلِأْقِيهِ﴾.^۲

تنظيم برنامه‌ی خاص تربیتی برای انسان

انسان، مسافری است که هم مسیری عجیب دارد و هم مقصدی عظیم. مسیرش همان «تکامل» است و مقصدش «لقاء الله»! حالا باید خالق حکیم برای این مخلوق بسیار ارزشمند باعظامتش، برنامه‌ی جامع تربیتی خاصی تنظیم کند و آن را به دست کامل ترین مخلوقاتش بسپارد که او هم قدر و منزلت انسان را بشناسد و هم مسیر و مقصدش را خوب بداند و هم آگاه باشد از این که او دشمنی خونخوار به نام شیطان

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۰.

۲- سوره‌ی انشقاق، آیه‌ی ۶.

در کمین دارد و دام و کمندهای گوناگون سر راه او گستردہ و قسم خورده که از طرق گوناگون او را اغوا کند. این سخن شیطان است که گفته:

﴿فَيُعِزِّتُكَ لَاْغُوِينَهُمْ أَجْمَعِينَ﴾^۱.

«... به عزت سوگند ای خدا، همه اولاد آدم را به گمراهی خواهم کشانید.».

ولذا آن هادی کامل باید این انسان را با برنامه‌ی آسمانی اش چنان بیدار و هشیار سازد که از دام و کمند شیطان نجات یابد و به مقصد بی‌نهایت بزرگش واصل گردد. حال آن برنامه‌ی آسمانی تنظیم شده از جانب خالق حکیم، قرآن است و آن هدایتگر روش منصوب از جانب خالق نیز شخص رسول الله الاعظم حضرت محمد مصطفی ﷺ است که هم عالم به رموز هدایت است و هم معصوم از هرگونه خطأ و اشتباه ولذا به حکم عقل باید انسان، خود را در این مسیر پر خوف و خطر که به سوی خدا می‌رود به دامن او بیفکند و برنامه‌ی سیرش را از او بگیرد و این برنامه، همان شریعت حقیقی اسلامی است که قرآن آن را ارائه می‌کند و به وسیله‌ی رسول خدا ﷺ آورنده‌ی قرآن تبیین و تشریح می‌شود.

پیامبر اکرم ﷺ دارای دو جنبه‌ی الهی و بشری بود

رسول خدا ﷺ به حکم عقل باید دارای دو چهره باشد، «چهره‌ی آسمانی» و «چهره‌ی زمینی» و دارای دو وجهه باشد: «وجهه‌ی الهی» و «وجهه‌ی بشری» که با چهره‌ی آسمانی و وجهه‌ی الهی اش، «وحی» را از عالم ربوبی بگیرد و با چهره‌ی زمینی و وجهه‌ی بشری اش به بشر برساند. قرآن نیز درباره‌ی آن حضرت گفته است:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا يَشَرُّ مِثْلُكُمْ يُوحِي إِلَيَّ...﴾^۲.

«[ای رسول ما] بگو: من بشری همانند شما هستم که به من وحی می‌شود...».

۱- سوره‌ی ص. آیه‌ی ۸۲.

۲- سوره‌ی کهف. آیه‌ی ۱۱۰.

یعنی من در عین حال که مانند شما بشرم، ولی بشر ممتاز. من فوق انسان نیستم بلکه انسان فوق. به هر حال آن نکته‌ی قابل توجه این که این پیامبر الهی به اقتصادی جنبه‌ی بشری از دنیا رحلت می‌کند که خداش فرموده است:

﴿إِنَّكَ مَيَّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيَّتُونَ﴾. (به یقین تو می‌میری و آنها هم می‌میرند).

آری، پیامبر از لحاظ جنبه‌ی بشری می‌میرد، ولی دین و قرآنش که برنامه‌ی تربیتی بشر است باید در دنیا برای همیشه بماند. چون نوع بشر تا روز قیامت در دنیا باقی است، برنامه‌ی تربیتی او هم باید تا روز قیامت باقی باشد و همانگونه که این برنامه‌ی تربیتی یعنی «قرآن» لازم بود به وسیله‌ی انسان عالم به رموز هدایت و معصوم از هرگونه خطأ تبیین شود و او شخص آورنده‌اش یعنی رسول اکرم ﷺ بود پس از رحلت او نیز به حکم عقل، باید انسان کامل دیگری همانند او، عالم به رموز هدایت و معصوم از هرگونه خطأ عهده‌دار تبیین قرآن گردد تا خدشه‌ای به عظمت خلقت انسان، این موجود ارزشمند عالم وارد نشود و به راستی خلاف حکم عقل است که آورنده‌ی قرآن از جانب خداوند حکیم، بدون این که جانشین خود را در امر تبیین و تشریح و اجرای آن کتاب آسمانی مشخص و معین کند، از دنیا برود و این کتاب و شریعت آسمانی را به دست افراد عادی که مغلوب احشاء شهوت و اهواه نفسانی هستند بسپارد که هر کس هرگونه که خواست آن را تفسیر و تبیین کند و این کار، جدأ خلاف عقل و درایت و حکمت و در واقع توهینی به عالم انسانی است و از این رو است که ما شیعه‌ی امامیه بر اساس براهین عقلی و نقلی اعتقاد داریم که حضرت رسول الله الاعظم ﷺ به امر خدا خلیفه و جانشین خود را از اولین روز بعثت تا آخرین لحظات عمرش در مواضع مختلف با بیانات گوناگون، معین و مشخص فرموده است و وجود اقدس امام امیر المؤمنین علی (علیه السلام) است که رسول مکرم در

آخرین ایام عمر شریف‌ش، پس از بیانات مکرّر که در طول ایام نبوّت و رسالت‌ش فرموده بود، در مجمع عمومی مسلمین از مهاجرین و انصار به هنگام مراجعت از حجّة‌الوداع در محلی به نام غدیر‌خم مولای ما امام امیرالمؤمنین علی طیلّه را با صراحة و قاطعیّت تمام به عنوان ولایت و سرپرستی همه جانبه‌ی امّت اسلامی معرفی کرد و با صدای هر چه رساتر فرمود: ای مردم! بشنوید و بفهمید که چه می‌گوییم:
 (منْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ).

«هر که را مولا منم، پس این علی مولا اوست».

امامت در ردیف توحید و رسالت

خدا هم علی طیلّه را در ردیف خودش و رسولش طیلّه ولی امّت قرار داده و فرموده است:

﴿إِنَّمَا وَلِيْكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا إِلَّا الَّذِينَ يُقْبِلُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾.^۱

«منحصرًا ولی شما افت [اسلامی] الله است و رسول او و آن کسی که در حال رکوع نماز ایتاء زکات نموده است».

طبق روایات فراوان از شیعه و سنّی، تنها کسی که مصدق این آیه بوده و در حال رکوع نماز، ایتاء زکات کرده امام امیرالمؤمنین علی بن ایطالب طیلّه است. مطلبی که ما با کمال تأسف باید اعتراف به آن داشته باشیم، این است که ما در اهمیّت و ارزش کار پیغمبر و امام کمتر فکر می‌کنیم و بزرگی خدمتی را که آن بزرگواران به عالم انسانیت کرده‌اند درک نمی‌کنیم.

ما خدمات خدمتگزاران مادی به بشر را درک می‌کنیم و ارزش خدمات آنها را خوب می‌فهمیم و مورد تقدیر و تحسین قرار می‌دهیم که مكتشف نیروی برق و بخار

۱- سوره‌ی مائدہ، آیه‌ی ۵۵

واقعاً چه خدمت بزرگی به بشر کرده‌اند و چهره‌ی زندگی را دگرگون ساخته و به حرکت در ابعاد مختلف سرعت بخشیده‌اند. البته ما ارزش این خدمات را هیچگاه انکار نمی‌کنیم و آنها را کم و کوچک نمی‌شماریم، ولی حرف ما این است که این خدمات مادی فقط برای مرکب انسان است نه برای خود انسان. با این کارها به خود انسان خدمتی نشده است. هر چه هست، خدمت به جسم انسان است و جسم ما مرکب ماست، خود ما که نیست. خود ما سوار بر این مرکب هستیم.

بنابراین مرکب را چاق کردن و خود سوار را ضعیف و لاغر نگه داشتن، کاری خلاف عقل و حکمت است. دنیای مادی، خدمت به مرکب انسان می‌کند نه به خود انسان. البته ما تا در دنیا هستیم از این خدمات ارزشمند خدمتگزاران مادی برخورداریم، اما در عالم پس از مرگ، از بزرخ و محشر این خدمات هیچ نفعی به حال ما نخواهد داشت و هیچ دردی از ما درمان نخواهد کرد.

این دانشمندان مکششف برق و بخار، تنها می‌توانند خانه‌ها و بازار و خیابان‌های ما را روشن کنند و مرکب‌های سریع التیار از ماشین و هوایپیما و کشتی در اختیار ما بگذارند و سفره‌های ما را رنگین‌تر کنند؛ اما هرگز نمی‌توانند عالم بزرخ ما را هم روشن کنند، نمی‌توانند لوله کشی آب به بزرخ بیاورند. نمی‌توانند مرکب‌های رهوار از اتومبیل و هوایپیما و... به بزرخ بیاورند. نمی‌توانند نیازمندی‌های ما را در صحنه‌های هولانگیز قیامت تأمین نمایند.

این خدمات روحی و معنوی که خدمت به حقیقت خود انسان و آباد کننده‌ی زندگی ابدی آدمی است، تنها کار پیامبران و امامان علیهم السلام است و از عهده‌ی احدهی آنها بر نمی‌آید. تنها آن پیام آوران آسمانی و مریّان الهی هستند که می‌توانند جان‌ها را منور به نور ایمان و یقین و خداشناسی بنمایند و کاروان بشری را با برنامه‌های خاص آسمانی خود به سوی خدا حرکت بدھند و به مقام «قرب خدا» که سرمایه‌ی

حیات ابدی است برسانند و سعادت برزخی و محشری ما را تأمین نمایند. عظمت و بزرگی خدمت آن مقرّبان درگاه خدا به جامعه‌ی بشری، آنچنان بالاست که از حیطه‌ی درک ما بیرون است و پی به ارزش والای آن نمی‌بریم.

خصوصیت قدرت‌های طاغوتی

خلاصه و چکیده‌ی تمام خدمات بیامبران الهی، همین قرآن کریم است که به وسیله‌ی اشرف و افضل آنان، حضرت محمد مصطفی ﷺ به ما رسیده است و این قرآن نیز باید پس از رحلت آورنده‌ی آن به دست ولی منصب از جانب خدا، معصوم از هرگونه خطأ سپرده شود تا تبیین و اجرا گردد و آن ولی معصوم که ما از او تعییر به «امام» می‌کنیم نیز اگر بخواهد قرآن را حاکم بر جامعه‌ی بشری انسانی و آن را به مرحله‌ی اجرا درآورد، طبیعی است که باید دارای «قدرت» باشد تا بتواند در مقابل دشمنان و مخالفان قرآن که در واقع دشمنان حیات و سعادت ابدی انسانند باشد و احیاناً در شرایط خاصی به جنگ با آنان برخیزد، و گرنه قدرت‌های طاغوت زمان نمی‌گذارند «امام» به کار خود پردازد.

آیا معاویه بن ابی سفیان به امام امیرالمؤمنین علی طیلله‌ی مقال می‌داد که کارش را انجام بدده؟ آیا به امام حسن مجتبی طیلله‌ی مقال داد؟ آیا یزید بن معاویه به امام حسین طیلله‌ی هارون عباسی به امام کاظم طیلله‌ی مقال دادند؟ دیدیم که چنین نشد و لذا می‌گوییم امام در هر زمان نیاز به قدرت دارد که زمام حکومت در دست خودش باشد متنه‌ی می‌دانیم این قدرت و حکومت که به دست ولی زمان سپرده می‌شود، مانند چوبی است که به دست چوبان داده می‌شود. چوبان کارش گرگ کُشی نیست او برای گرگ کشتن نیامده او می‌خواهد گوسفندها را حفظ کند و به آبشخورشان برساند، ولی برای این که گرگ‌ها حمله نکنند و گوسفندها، لَت و پار نشوند، چاره‌ای جز این ندارد که باید چوب و چماقی به دستش باشد.

حکومت و قدرتی را هم که ولی معصوم اعم از پیامبر و امام باید داشته باشد، از قبیل همان چوب و چماق چوپان برای حفظ گوسفندان است. علی طیلله کارش ابوجهل کشی یا معاویه کشی نیست؛ او کارش حرکت دادن عالم انسان به سوی خداست. منتهی چاره‌ای جز به دست گرفتن زمام حکومت ندارد، و گرنه گرگ‌ها و طاغوت‌ها عالم انسان را متلاشی می‌کند و لذانگه کفش و صله‌دار خود را به این عباس نشان داد و فرمود:

(وَاللَّهِ لَهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ).

«به خدام قسم، این [لنگه کفش و صله‌دار] نزد من، محبوبتر از حکومت بر شماست».

وقتی برای حضور در میدان جنگ جمل به بصره می‌رفت بالشگریانش، بین راه نشسته بود و کفش خودش را با دست خودش وصله می‌کرد! این عباس رسید و او را در این حال دید. با تعجب گفت: آقا، این کار شما نیست این کار را به دیگران واگذارید. امام فرمود: این عباس این لنگه کفش از نظر شما چقدر ارزش دارد؟ گفت: یا امیرالمؤمنین، این اگر نو بود مثلاً یک درهم می‌ارزید، الان که کنه و وصله‌دار است ارزشی ندارد. امام فرمود:

(يَا بْنَ عَبَّاسَ وَاللَّهِ لَهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقًاً أَوْ أَدْفَعَ بِاطِّلَالًا).^۱

«پسر عباس! به خدام قسم این [لنگه کفش و صله‌دار] در نظر من محبوب تر از حکومت بر شما است [اینکه می‌بینی آن را به عهده گرفته‌ام برای این است] که حقی را احیا کنم و باطلی را از بین برم».

یعنی علی طیلله هدفش حکومت و کشورگشایی نیست، از لشگرکشی هم منظورش آدم کشی و حتی دشمن کشی هم نیست؛ او منظورش ارعاب و ایجاد رعب

و ترس و وحشت در دل دشمن است که از هجوم به اساس دین خدا منصرف گردد
که قرآن فرموده است:

﴿وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ
عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ...﴾.

«تا می توانید تحصیل نیرو کنید تا حال رهبت و ترس از خودتان در دل دشمن
خدا و دشمن خودتان به وجود آورید...».
و گرنه کار اصلی او دعوت الى الله و حرکت دادن عالم انسان به سوی خداست
که فرموده است:

﴿أَدْعُ إِلَى سَبِيلٍ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلُهُمْ
بِالْتَّقْيَى هِيَ أَحْسَنُ...﴾.

«مردم را به راه خدایت دعوت کن با دلیل و برهان و موعظه‌ی نیکو و گفتگو
کن با آنان به بهترین گونه‌اش...».
ولی کنار این دعوت، تجهیز به جهازات مبارزه‌ی با دشمن نیز باید باشد تا آنها
جرأت حمله به اسلام و قرآن را نداشته باشند.

منطق شیعه‌ی امامیه

پس منطق ما شیعه‌ی امامیه این است که ابتدا باید انسان و عظمت خلقت او
شناسنده شود و سپس برنامه‌ی جامعی که خالقش برای سیر او تا رسیدن به مقصد
اعلایش که لقای خداست تنظیم کرده به دست انسان کاملی که منصوب از جانب او
و معصوم از هرگونه خطاست اعم از پیامبر و امام علیؑ سپرده شود تا انسان از مسیر
حرکت به سوی خدایش منحرف نگردد.

۱- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۶۰.

۲- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۱۲۵.

بنابراین ما پیروان مکتب تشیع حق داریم بگوییم پس از رحلت رسول خدا علیه السلام باید ولایت و حکومت امّت اسلامی به دست علی امیرالمؤمنین علیه السلام سپرده شود.

آری، با این اعتقاد در واقع از عالم انسانیت تکریم و تجلیل کرده و انسان را بزرگتر و ارزشمندتر از این دانسته که سرنوشت او به دست افراد عادی سپرده شود و از مسیر و مقصد اعلایش که وصول به «لقاء الله» است منحرف گردد.

اما از آن طرف مکتب تسنن با کنار زدن علی علیه السلام مسنده ولایت و سپردن آن به دست افراد عادی که نه عالم به رموز هدایت انسان بوده‌اند و نه معصوم از خطأ، در واقع عالم انسان را تحقیر کرده و ارزش آن را از بین برده و سرمایه‌ی حیات ابدی انسان را ملعوبه‌ی دست خود قرار داده و جدّاً توهین به عالم انسان کرده است. شما اگر اندکی حوصله داشته باشید و برخی از فتاوی فقهای اهل سنت را بنگرید، عرق در حیرت می‌شوید که اینان چه بلایی بر سر کتاب و سنت آورده و چگونه چهره‌ی فقه اسلامی را مشوّه نموده‌اند.

در یکی از نوشته‌های آقای تیجانی (جزاء الله عن الاسلام خَيْرُ الْجَزَاء) که پس از سپری کردن عمری در مذهب تسنن مستبصر شده و با انصاف و اخلاص تمام به دفاع از مکتب تشیع برخاسته و با ارائه‌ی مدارک متقن از اهل تسنن، کجروى آنها و صراط مستقیم بودن مذهب تشیع را به اثبات رسانده است دیدم فتوایی از ابوحنیفه رئیس یکی از مذاهب چهارگانه‌ی سنتی نقل کرده که اگر مثلاً مردی بازنی در تهران ازدواج کرد، تنها عقدش کرد بدون این که با او نزدیکی کند، اتفاقاً حادثه‌ای پیش آمد و رفت به هندوستان آنجا سال‌ها ماند. پس از چند سال که آمد دید این زن چند تا بچه دارد، از زن می‌پرسد: اینها از کجا آمدند و مال کی هستند؟ می‌گوید: مال خود شما هستند. می‌گوید: آخر خانم من فقط تو را عقد کردم، با تو نزدیکی نکردم، پس چطور این

بچه‌ها از من است؟ پیش قاضی می‌روند و قاضی به آن مرد می‌گوید: این بچه‌ها همه از آن توست؟ چرا؟ چون ممکن است در خواب محتمل شده‌ای و منی از تو خارج شده و روی قطعه‌ی ابری پرواز کرده آمده در رحم این زن قرار گرفته و لذت‌همه‌ی بچه‌ها از تو هستند و از تو ارث هم می‌برند. یعنی چه؟ آیا این مسخره نیست؟ بازی کردن با دین خدا نیست؟ این نمونه‌ای بود از فناوری عجیب و غریب‌شان در فقه اسلامی!!

شکایت عالم انسانیت

حالا چرا چنین شده‌اند؟ چون از مکتب اهل بیت رسول ﷺ دور افتاده‌اند و تسلیم اهواه نفسانی افرادی گشته‌اند که نه عالم بوده‌اند و نه معصوم و کتاب خدا و سنت رسول ﷺ را لکه‌دار ساخته‌اند و لطمہ به شرف انسانیت زده‌اند.

حال آیا حق ندارد عالم انسانیت در روز قیامت علیه آن دو نفری که اضلال کردند اعلام جرم کنند و بگوید شما شرافت انسانی ما را از بین بر دید. ما انسان بودیم و در مسیر تکامل پیش می‌رفتیم و برنامه‌ی تربیتی جامعی داشتیم، خدا مربی کاملی برای ما معین کرده بود شما آن مربی کامل را عقب زدید و افراد عادی را که نه عالم بودند و نه معصوم جای او نشاندید. اینکه ما حق داریم امروز شما را در پیشگاه خدا به پای محکمه بکشیم و عذاب شما را از خدا بخواهیم آنگونه که خدا فرموده است:

﴿وَقَالَ اللَّوْيَنَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرِنَا الَّذِينَ أَضَلَّا نَا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لَيَكُونَا مِنَ الْأُسْفَلِينَ﴾.^۱

روز قیامت مردم بیچاره و گمراه دنبال مسبب اصلی می‌گرددند و می‌گویند: خدایا آن مسبب اصلی را، آن دو گروه جنی و انسی را که ما را به ضلالت افکنند، نشانمان بده که ما آنها را زیر پایمان بیفکنیم و لگدمالشان کنیم که در زمره‌ی پست ترین اهل محشر باشند.

۱- سوره‌ی فصلت، آیه‌ی ۲۹.

از نظر شما اگر پدری فرزند دلبند خودش را که دارای استعداد ترقی و تعالیٰ فوق العاده می‌باشد به دست یک آدم جاهل و بی‌تقوا بسپارد آیا او با این کار خود سفاهت و جهالت خود را نشان نداده است. آیا یک کلام درس دانشگاهی را به دست یک آدم بی‌سواد نالایق بسپارند، آیا کاری خلاف عقل و درایت انجام نداده‌اند؟

حالا ما از آقایان اهل تسنن می‌پرسیم: آیا شما روا می‌دانید این سفاهت و جهالت را به خدا نسبت بدهید و بگویید: خدا مکتب انسان‌ساز دین و قرآن را پس از رحلت پیامبر شَلَّالَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖهِ وَسَلَّمَ به دست یک مشت افراد جاهل نالایق سپرده است که نه علمی داشته‌اند و نه بصیرتی و نه تقوایی و نه صداقت و عدالتی؟ آیا به راستی، نسبت دادن این کار سفیهانه به خداوند علیم حکیم صحیح است؟
 (تعالیٰ اللَّهُ عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا).

ولذا:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلَغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعُلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَةَ...﴾

«ای رسول آجّه را که از جانب خدایت به تو نازل شده به مردم ابلاغ کن و اگر

این کار را نکنی [و علی را به خلافت و ولایت بعد از خودت نصب نکنی] اصلاً

تبليغ رسالت خدا نکرده‌ای [و رسول او به حساب نمی‌آیی...].

چه آنکه بانبود علی در رأس امت، تمام زحمات بیست و سه ساله‌ات در امر رسالت بی‌ثمر خواهد شد و قرآن به دست بیگانگان نا‌آگاه از حقایق آسمانی و فرورفتگان در گنداب شهوت حیوانی خواهد افتاد و در نتیجه انسانیت انسان از بین می‌رود و اساس خلقت لغو می‌شود. زیرا من همه‌ی عالم را برای انسان خلق کردم و

انسان را هم برای اینکه به دامن تو ای رسول گرامی من بیفتند و بعد از تو، به دامن علی و بعد به دامن حسن و حسین و سرانجام به دامن امام مهدی قائم ظاهر شدند و به صلاح و سعادت ابدی نائل گردد.

پس اگر تو این کار تبلیغ ولایت علی را انجام ندهی و بگویی من کار خودم را که آوردن قرآن بود انجام داده ام و اینک می‌روم و شما خود دانید و این قرآن؛ در این صورت دین را به پوچی کشانده‌ای و اساس خلقت را لغو و ما را در عالم، سفیه نشان داده‌ای. یعنی این قدر ما شعور نداشتم! که این مکتب انسان‌ساز آسمانی را بیاوریم، به دست مردمی بسپاریم که هر کس هرگونه خواست آن را در اختیار خود بگیرد و هرگونه خواست عمل کند؟ آیا این به راستی سفاهت نیست. (نستجیر بالله من هذله الجُرْئَةُ وَ الْجِسَارَةُ) ولذا فرمود: تا علی را به مردم معرفی نکنی، اصلاً رسالت لغو و کارت پوچ خواهد شد.

من، انسان با این رفعت و جلالت را خلق کرده‌ام که به دامن، نبوّت و رسالت بیفتند و در آن دامن برای رسیدن به هدف عظیم خلقت‌ش تربیت شود. نبوّت و رسالت هم باید به دامن ولایت علی و آل علی ظاهر شدند تا بدون هرگونه خلل تا آخرین روز عمر پسر دوام و بقاء پیدا کند.

سبب تباہی آدم و عالم

علی و آل علی ظاهر نگه دارنده‌ی شرف نبوّت و رسالت و نگه دارنده‌ی شرف انسانیتند و در نتیجه، توجیه کننده‌ی حکیمانه بودن نظام خلقتند و لذا با نبود ولایت علی و آل علی ظاهر نبوّت و رسالت حضرت ختمی مرتبت تباہ می‌شود و با تباہی نبوّت و رسالت، حقیقت انسانیت و آدمیت تباہ می‌گردد و با تباہ شدن انسانیت و آدمیت. اصل حکیمانه بودن عالم خلقت زیر سوال می‌رود و همه چیز عالم رو به تباہی می‌گذارد و سرانجام، حکیم بودن آفریدگار جهان مورد نفی قرار می‌گیرد

(الْعِيَادُ بِاللَّهِ). پس جا دارد که از صمیم قلب بگوییم:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَّمَسِّكِينَ بِوَلَاهِيَّ مَوْلَانَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
عَلَىٰ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَالْإِئْمَامِ الْمُعْصُومِينَ مِنْ وُلَدِهِ صَلَواتُ اللَّهِ وَ
سَلَامُهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ).

امروز در دنیا پول و فکر فراوانی سرمایه‌گذاری می‌شود که شاید بتوانند دریای مواج جامعه‌ی بشری را آرام کنند و به آن آسایش بخشنند و به قول خود، اصلاح بشر بنمایند؟ ولی هر چه بیشتر تلاش می‌کنند، بر مشکلات زندگی بیشتر می‌افزایند! نه با قانون می‌توانند جامعه را اصلاح کنند و نه با فرهنگ و نه با قدرت.

این قانونشان است که این قدر ماده و تبصره به آن زده‌اند و می‌زنند که با همین ماده و تبصره‌ها، کلاه از سر بر می‌دارند و با همین قانون، دزد را به زندان می‌افکنند و با همین قانون، دزد را برابر کرسی و کالت و وزارت می‌نشانند. مانند لاستیک خاصیت ارجاعی پیدا کرده به هر طرف که بخوابانند می‌خوابد. این قانونشان، آن هم فرهنگشان! که هر چه باسوداتر و دانشمندتر می‌شوند، دزدتر و رشوه‌خوارتر می‌گردند و به رموز فساد و خیانت آشناتر می‌شوند. این هم قدرت و تسليحات نظامی شان! که هر چه زورمندتر و قدرتمندتر می‌شوند، عوامل افساد و جنایت را فراگیرتر و قهراء ناامنی و هول و هراس جامعه را بیشتر می‌کنند!

گاه شنیده می‌شود که سران دنیا مثلاً با هم به مشورت نشسته و گفته‌اند تنها راه اصلاح جامعه این است که دولت‌های قدرتمندتر خلع سلاح شوند و اسلحه‌ی خطرناک از دست آنها گرفته شود و خود این نظر، دلیل زنده بر جنون و دیوانگی این بشر متبدّن است زیرا اسلحه در دست آدم عاقل که خطرناک نیست، در دست آدم دیوانه، خطرناک است یعنی اگر یک آدم دیوانه یا شخص مست لا یَقْلَى شمشیر به دست بگیرد، همه فریاد می‌کشند: ای امان، بگیرید این شمشیر را از دست این دیوانه

یا مست لایعقل و گرنه خودش را با مردم، غرق خون می کند.

حالا خود آقایان بزرگان می نشینند و نظر می دهند که بیاید خلع سلاح کنیم معنای این حرف این است که آخر ما دیوانه ایم، مست غرور ریاست و دنیاطلبی هستیم بگیرید از دست ما، این نیروهای بشرکش را گرنه جنونمان گل کند، خود را و همهی مردم را نیست و نابود می کنیم و آتش به جان بشر می کشیم. این هم قدرتشان! مثل بچه ها که خط می کشند و با هم بازی می کنند سر خط با هم تصادم می کنند و بر سرو کله هی هم می کوبند و می گویند نشد، حالا همه را پاک کنیم دوباره از سر بگیریم.

هادیان حقیقی بشر

حالا چرا این بشر متمدن چنین شده و به این بلا مبتلا شده است؟ برای این است که اینان روی جهل و نادانی یک لقمهی بزرگتر از دهانشان برداشته اند و در گلویشان گیر کرده به دست و پا زدن افتاده اند، آن لقمهی بزرگتر از دهانشان، لقمهی اصلاح بشر و ارشاد و هدایت بشر است. این لقمهی ارشاد بشر به هر دهانی نمی گنجد و از هر گلویی پایین نمی رود؛ چون بشر، علف که نیست قیچی بردارند و سرش را بزنند و منظمش کنند.

بشر، گاو و الاغ و استر که نیست که تخته‌ی پهیں زیرش بریزند و یک من جو مقابله‌ش بگذارند آرام بشود. بشر یک موجود عجیب اسرارآمیزی است، یک دریای بیکران ساحل ناپیداست.

یک سر بشر: «...کَالْأَنْعَامِ بُلْ هُمْ أَصَلُ سَيِّلًا»^۱ و سر دیگرش: «ثُمَّ ذَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَذْنَى»^۲.

موجود عریض و طویلی که ریشه‌اش در اعمق زمین و سرش در عرش اعلای

۱- سوره‌ی فرقان. آیه‌ی ۴۴.

۲- سوره‌ی نجم. آیات ۹ و ۸.

خداست این چنین موجودی را تحت نظام واحد درآوردن، قانون جامعی برایش وضع کردن، از باریک ترین جنبش مغزی اش گرفته تا کوچکترین حرکت مردمک چشمش را به انتظام و انضباط درآوردن و او را به سوی خدا بردن و اصلاح همه جانبه اش نمودن، تنها از عهده‌ی به دهان بزرگ شخصیت عالم امکان، عقل کل، سید رسل، هادی سبل حضرت محمد مصطفیٰ ﷺ برمی‌آید که خدایش درباره اش فرموده است:

﴿وَ مَا أُرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾.^۱

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبعَنِي...﴾.^۲

بگو این راه از آن من است و راهرو این راه و رهبر آن نیز من هستم و پیروان من این راه، راه دعوت الى الله است و کار هر کسی نیست. بصیرت و بینایی خاصی لازم دارد، من می‌توانم به راه بیفتم و تمام بشر را دنبال خود بکشم و به آن مقام اعلیٰ برسانم.

یکی خط است ز اوّل تا به آخر	بر او خلق جهان گشته مسافر
در این ره، انبیاء چون ساربانند	دلیل و رهنمای کاروانند
وز ایشان سید ما، گشته سalar	هم او اوّل هم او آخر در این کار
شده او پیش و دلها جمله در پی	گرفته دست جانها دامن وی

(يَنْهَا حِدْرُ عَنِ السَّيْئُ وَ لَا يَرْقَى إِلَى الطَّيْرِ).^۳

من در موقعیتی از عالم قرار گرفته‌ام که باید سیل علوم و معارف از مبدأ فیاض به قله‌ی کوه وجود من سرازیر شود آنگاه از دامن من به سایر موجودات برسد و هیچ پرواز کننده‌ی فهم و عقلی نمی‌تواند در فضای رفیع مقام من به پرواز درآید.

۱- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۱۰۷.

۲- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۱۰۸.

۳- همان.

سرمایه‌ی عظیم ولایت

آری تنها امام امیرالمؤمنین علیؑ است که می‌تواند رسالت اصلاح بشر را به عهده بگیرد و آن را به شایستگی به انجام برساند، یکی از فرماندارانش، مکتبی تقاضا کرده بود اجازه بدھید دور شهر را حصار بکشیم و محفوظش نگه داریم. آن حضرت در جواب او مرقوم فرمود:

(فَحَسِّنْهَا بِالْعَدْلِ وَنَقْ طُرْقَهَا مِنَ الْجُورِ).

شهرها را با حصار عدالت حفظ کن و راههای مملکت را از سنگلاخ جور و ستم پاک کن و گرنه تنها دور شهر حصار بکشی و برج و بارو درست کنی و بعد هم خیابان‌ها را آسفالت کنی و... با این کارها مملکت آباد نمی‌شود.

به عثمان بن حنیف، استاندار دیگرش در بصره، نامه‌ی تندی نوشت که ای پسر حنیف! به من خبر رسیده که یکی از ثروتمندان بصره مجلس ضیافتی داشته و از تو دعوت کرده و تو هم اجابت کرده کنار آن سفره نشسته‌ای.

(يَا ابْنَ حُنَيْفٍ فَقَدْ بَلَغْنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْ فِتْيَةِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ دَعَاهُ إِلَيْهِ مَأْدِبٌ فَأَسْرَعْتُ إِلَيْهَا تُسْتَطَابُ لَكَ الْأَلْوَانُ وَ تُنْقُلُ إِلَيْكَ الْحِفَانُ وَ مَا ظَنَنتُ أَنَّكَ تُجِيبُ إِلَيَّ طَعَامَ قَوْمٍ عَانِثُهُمْ مَاجْهُونٌ وَ غَنِيَّهُمْ مَدْعُونٌ).

«ای پسر حنیف! به من رسیده که یکی از ثروتمندان بصره تو را به طعام عروسی خوانده و تو به سوی آن طعام شتابان رفته‌ای و غذاهای رنگارنگ برایت آوردہ‌اند و ظرف‌های پراز غذا جلوی تو گذاشته‌اند و من گمان نمی‌بردم تو به مجلسی بروی و کنار سفره‌ای بنشینی که مستمندان از آن رانده شده باشند و تو انگران، آنجا خوانده شده باشند».

(أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَاماً يَقْتَدِي بِهِ وَ يَسْتَضْئِي بِنُورِ عِلْمِهِ أَلَا وَ إِنَّ إِمَاماً كُمْ قَدِ اكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطِمْرِيهِ وَ مِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصَيْهِ).

«هان آگاه باش! هر پیروی کننده‌ای را پیشوایی است که از او پیروی کرده و به نور علم او روشنی می‌جوید. حال آگاه باش که پیشوای شما از دنیا خود به دو جامه‌ی کهنه‌[که یکی را می‌پوشد و دیگری را می‌شوید] و از خوراکش به دو قرص نان[برای افطار و سحر] اکتفا کرده است».

(وَ لَوْ شِئْتُ لَا هُتَّدِئُ الْطَّرِيقَ إِلَى مُصَفَّى هَذَا الْعَسْلِ وَ لُبَابِ هَذَا الْقَمْحِ وَ نَسَائِجَ هَذَا الْقُرْزِ وَ لَكِنْ هَيَّهَاتٌ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَىٰ وَ يَقُوَّذَنِي جَشْعِي إِلَى تَخْيِيرِ الْأَطْعَمَةِ).^۱

«واگر می‌خواستم می‌توانستم عسل مصفاً و نان سفید گندم و جامه‌ی ابریشمی برای خود فراهم سازم ولی هرگز ممکن نیست هوای نفس و خواهش دل بر من پیروز گردد و به برگردیدن طعام‌ها و ادارم سازد».

(أَلَا وَ إِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَىٰ ذَلِكَ وَ لَكِنْ أَعْيُنُونِي بِوَرَعٍ وَ اجْتِهادٍ وَ عِقَّةٍ وَ سَدَادٍ).^۲

«هان این راهم بگویم که شما توانای بر چنین رفتاری نمی‌باشید که در این راه همدوش من گردید ولی این توقع را از شما دارم که مرا با پرهیزکاری و کوشش در عبادت خدا و پاکدامنی و درستکاری یاری کنید».

پاکدامن و پاک چشم و پاک زبان باشید، در دینتان محکم و قرص و استوار باشید تا من بتوانم شما را شفاعت کنم! من نمی‌توانم هر آدم ناپاک و بی‌تقوایی را بهشتی کنم. ما می‌گوییم: آقا تعارف کرده، او خودش همه کاره است!! عجیب است. خودش می‌فرماید: «اعینونی»؟ «کمک کنید»، تقوا و عفاف از خود نشان بدھید تا زمینه‌ی کار من فراهم گردد. خدا هم می‌فرماید:

۱- بحار الانوار، جلد ۳۳، صفحه ۴۷۳.

۲- نهج البلاغه فیض، خطبه ۴۵.

﴿... إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرُكُمْ ...﴾.^۱

اگر می خواهید من شما را یاری کنم باید دین من را یاری کنید. شما که تخریب دین می کنید؛ چه توقع یاری از من دارید! می گوییم: ما اسلام داریم؛ ما دین داریم؛ اگر تمام دنیا هم علیه ما برخیزند ما پیروزیم! می گوییم: «بَيْتُ الْعَرْشِ، ثُمَّ أَنْفُشْ»؛ شما اول اسلام و دین و احکام خدا را در سیما زندگی بالعین نشان بدھید، آنگاه با دلگرمی تمام بگویید: اسلام و ایمان داریم ، چه غم داریم! خدا می فرماید: اگر یاری دین من کردید، من هم یار و یاور شما خواهم بود.

علی امیر طیلۀ می فرماید:

(...) أَعِينُونِي بِوَرَاعٍ وَاجْتَهَادٍ وَعِقَّةٍ وَسَدَادٍ (...).

«باور و عفت و سداد و تقوا کمکم کنید».

تا من هم به کمک شما بشتایم و شما را به سعادت ابدی برسانم! تا اذن خدا نباشد که ما قادر بر شفاعت نخواهیم بود؛ چنانکه خودش فرموده:
 ۲...مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ...﴾.

اذن خدا همین است که تشريع شریعت کرده و دستور تدین و تخلّق به اخلاق فاضله و اتباع و پیروی از اولیای خود داده است، و گرنه گوشاهی بنشینیم و ذکر فضایل و مصائب بکنیم و بهشتی بشویم؛ این که دین نیست و قابل عرضه‌ی به دنیا نیست!

به هر حال، ما خدا را شاکریم که این سرمایه‌ی عظیم ولايت علی امیر المؤمنین طیلۀ را به ما عنایت فرموده که تأمین کننده‌ی حیات ابدی و سعادت جاودانی ماست ولی مع الاسف مانمی توانیم آنچنان که باید از این سرمایه بهره‌برداری کنیم و این جدّا برای ما خسران بزرگی است که جا دارد به حال خود

۱- سوره‌ی محمد، آیه‌ی ۷.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۵۵.

گریه کنیم که اگر فردا مرگم برسد، چه دارم که همراه برم و بگویم من حبّ علی داشته‌ام. اگر بگویند کو اثر محبت که لازمه‌اش پیروی و در حدّ خود به رنگ او درآمدن است که خدا فرموده است:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي...﴾^۱

ای پیامبر بگوی به مردم اگر شما راستی دوستدار خدا هستید از من که رسول او هستم تعیت کنید که نشان محبت، تعیت است و مع الوصف ما هیچ‌گاه از رحمت خدا مأیوس نمی‌باشیم و دست به دامن حضرت بقیة الله (عجل الله تعالیٰ فرجه الشّریف) که امام حسین مُنتَظَر است، تصرّع به درگاه خدا می‌بریم و از او می‌خواهیم به لطف و فضل خاصّ خودش، دلهای ما را بیش از پیش به نور محبت مولایمان امیرالمؤمنین (علیهم السلام) منور گرداند و توفیق پیروی از آن امام بزرگ را به ما عنایت فرماید. ان شاء الله به قول آن شاعر:

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست

که تر کم سر انگشت و صفحه بشمارم



یک دهن خواهم به پهنانی فلک
تابگویم وصف آن رشک مَلَک

مراتب عقلانی و وجوب اطاعت

ما شیعه‌ی امامیه در مسائلی «وجوب اطاعت» قائل به سلسله‌ی مراتب هستیم. یعنی معتقد‌یم در رتبه‌ی اول اطاعت فرمان خالق و آفریدگارمان و در رتبه‌ی دوم اطاعت فرمان پیام آور و رسول مبعوث از جانب خالقمان و در رتبه‌ی سوم اطاعت فرمان امام معصوم که منصوب از جانب خالق و معزّفی شده‌ی از سوی رسول

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۳۱

مکرّم است واجب و لازم است.

این ترتیب یک ترتیب عقلی است یعنی عقل حکم می کند و می گوید: من مخلوقم و خالق من مرا از عدم و نیستی به هستی آورده و همه گونه وسایل زندگی در اختیار من قرار داده و اعلام کرده که مرا برای هدف و مقصدی بسیار بزرگ آفریده و آن حیات ابدی و سعادت جاودانه است که پس از انتقال از این عالم به آن مقصد اعلا خواهم رسید، دنیا گذرگاه است و برای عبور از این گذرگاه، برنامه‌ای به نام «دین» تنظیم کرده و به دست من داده که طبق آن عمل کنم تا به آن سعادت جاودان نائل گردم. آن برنامه دارای واجبات و محروماتی است و تعیین می کند که چه کاری باید بکنم و چه کاری را باید ترک کنم و این اطاعت و عصیان من در مقابل فرمان او هیچ سود و زیانی به حال او ندارد یعنی او نه از اطاعت من بهره‌ای می برد و نه از معصیت من زیان می بیند. او غنی مطلق است و بی نیاز محض.

گر جمله‌ی کائنات کافر گردد بر دامن کبریاش ننشیند گرد
 او خواسته، ما را با این برنامه حرکت دهد و به کمال و سعادت ابدی برساند. پس این گفتار، گفتار عقل ماست که باید تابع فرمان خالق خود باشیم تا به سعادت هر دو سرا از دنیا و آخرت نائل گردیم و همین عقل می گوید: در رتبه‌ی دوم باید تابع فرمان کسی باشیم که از جانب حضرت خالق «پیام هدایت» آورده و برنامه‌ی سعادت آفرین در زندگی ما تنظیم نموده است.

در رتبه‌ی سوم باز عقل می گوید از آن نظر که پیامبر (روی قانون طبع بشری) از دنیا می رود ولی دین او که از جانب خدا آورده باید تا آخرین روز عمر بشر در دنیا باقی باشد پس باید پس از رحلت پیامبر، کسی که همانند او دارای مقام عصمت و مصوّبیت از هرگونه سهو و خطاست، در میان بشر باشد که دین خدا را تبیین و اجرا نماید و لذا فرمان او نیز همانند فرمان خدا و رسولش «واجب الاطاعة» می باشد.

حاصل آنکه ترتیب در مسئله‌ی وجوب اطاعت، ترتیبی عقلاتی است. ما وقتی به قرآن رجوع می‌کنیم می‌بینیم قرآن نیز ارشاد به همین ترتیب عقلاتی کرده و فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأُمُرِ مِنْكُمْ...﴾^۱.

ای کسانی که [بر اساس تفکر و تأقل عقلی] ایمان آورده‌اید [در رتبهی نخست] اطاعت کنید الله را و [در رتبهی دوّم] اطاعت کنید رسول را و [در رتبهی سوم] اطاعت کنید [اولی الامر را...].

یعنی صاحبان فرمان را که فرمان پیشوایی امّت از جانب خدا به آنها داده شده است و از اینکه آنها نیز در ردیف «الله» و «رسولش» اطاعت امرشان به طور مطلق واجب شده است معلوم می‌شود دارای مقام عصمت می‌باشد؛ زیرا وجوب اطاعت مقام غیرمعصوم به طور مطلق، مستلزم تضاد و تناقض در تکلیف خواهد بود.

از باب مثال اگر او امر به ارتکاب کار نامشروعی صادر کرد، در این صورت ارتکاب آن کار از جهت نامشروع بودنش حرام است و از جهت مأمور به بودنش از جانب ولی امر، واجب است! و بدیهی است که اجتماع امر و نهی و وجوب و حرمت در موضوع واحد، تضاد در مرحله‌ی تکلیف را سبب می‌شود و آن نامعقول و غیرقابل امتشال است. البته این مطلب، بحث تفصیلی بیشتری را می‌طلبد و اکنون مجالش نیست.

وجوب اطاعت به استناد سنت و روایت

اجمالاً قرآن نیز در مسئله‌ی وجوب اطاعت، ارشاد به همان سلسله مراتبی می‌کند که عقل سليم، خالی از لجاج و عناد آن را ایجاب می‌نماید. پس از عبور از مرحله‌ی حکم عقلی و قرآنی می‌رسیم به مرحله‌ی سنت و حدیث که گفتار پیامبر اکرم ﷺ و امامان علیهم السلام است، چون می‌دانیم معارف دینی ما بر مبنای عقل و

۱- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۵۹

کتاب و سنت تأسیس شده است آن هم سنت متواتر که شرایط رواییان و ناقلان از حیث اعتبار عقلائی در حدّ یقین و قطع به صدور از معصوم است و در مرحله‌ی حدیث و روایت، بیانات از رسول خدا^{صلوات‌الله‌علی‌ہی} و ائمه‌ی هدی^{صلوات‌الله‌علی‌ہم} در این باب از حدّ احصا^۱ بیرون است. از باب نمونه به این حدیث توجه فرمایید:

مرحوم شیخ کلینی (رضوان الله علیه) در کتاب شریف کافی از راوی به نام منصور بن حازم نقل می‌کند که گفت: خدمت حضرت امام صادق^{علیهم‌السلام} رسیدم و خواستم کیفیت بحث و استدلال خودم را که با فرقه‌های مخالف مذهب دارم به حضورشان عرضه کرده و در صورت صحّت، تأیید بگیرم. پس از بیان مطلبی گفتم:
 (إِنَّ مَنْ عَرَفَ أَنَّ لَهُ رَبًّا فَيَسْتَغْفِي لَهُ أَنْ يَعْرِفَ أَنَّ لِدُلِكَ الرَّبُّ رِضاً وَ سَخَطاً).

«کسی که شناخت [و فهمید] او خدا و ربی دارد» که او را خلق کرده و علی الدّوام او را در مسیر حرکت به سوی کمال پیش می‌برد^۲ طبیعی است که باید بداند آن رب در مورد کارهای او دارای رضا و خشم می‌باشد). بعضی از کارهای او را می‌پسند و بعضی را نمی‌پسند و قهراً سعادت او در رضای رب و شقاوتش در خشم او می‌باشد و باید از موجبات خشم و رضای او باخبر گردد.
 (وَ أَنَّهُ لَا يُعْرِفُ رِضاً وَ سَخَطًا إِلَّا بِوَحْيٍ أَوْ رَسُولٍ).

راه به دست آوردن موجبات خشم و رضای خدا وحی است [که یا به تک تک افراد آدمیان برسد] و یا به وسیله‌ی [فرد منتخبی که] رسول [نامیده می‌شود ابلاغ گردد].

روشن است که تمام افراد بشر با این همه اختلاف در درک و فهم و شعور، اهلیت این را ندارند که مهبط^۳ وحی خدا قرار گیرند چنان که خودش فرموده است:

۱-شمارش، آمار.

۲- محل هیوط و فرود آمدن.

﴿...الله أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رسَالَتَهُ...﴾.

نهای خداست که معیار صلاحیت برای اخذ منصب رسالت را می‌داند. بنابراین:

(فَمَنْ لَمْ يَأْتِهِ الْوَحْىٌ فَقَدْ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَطْلُبَ الرَّسُولَ إِذَا لَقِيَهُمْ عَرَفَ أَنَّهُمُ الْحُجَّةُ وَ أَنَّ لَهُمُ الطَّاعَةَ الْمُفْتَرَضَةَ).

وقتی آدمی فهمید که خودش طرف وحی خدا نیست، ناچار باید در مقام

طلب و جستجوی رسولان برآید. آنها را وقتی شناخت، پی می‌برد که آنها
حجت خدا هستند و اطاعت‌شان واجب است».

آنگاه ابن حازم می‌گوید: خدمت امام علیه السلام عرض کرد: (فَقُلْتُ لِلنَّاسِ أَلَيْسَ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ علیه السلام كَانَ هُوَ الْحُجَّةُ مِنَ اللهِ عَلَىٰ حَلْقِهِ قَالُوا بَلَى).
به مردم می‌گویند: می‌دانید که رسول خدا علیه السلام از جانب خدا حجت بر خلق

خدا بود [در زمان حیاتش] می‌گویند: آری.

(قُلْتُ فَحِينَ مَضَى رَسُولُ اللهِ علیه السلام مِنْ كَانَ الْحُجَّةُ عَلَىٰ حَلْقِهِ).

«می‌گویند حال که او علیه السلام از دنیا رفته است، حجت بر خلق خدا کیست؟»

بندگان خدا که بدون حجت و دلیل راه نمی‌توانند راه به سوی خدا را بیابند. از

مردم می‌پرسم پس از رسول خدا علیه السلام حجت در میان شما بندگان خدا کیست؟
(قالُوا الْقُرْآنُ).

«می‌گویند: [حجت در میان ما پس از رسول خدا علیه السلام] قرآن است».

(فَنَظَرْتُ فِي الْقُرْآنِ فَإِذَا هُوَ يُخَاصِمُ بِهِ الْمُرْجِحُ وَ الْقَدَرِيُّ وَ الْزَّنْدِيقُ الَّذِي لَا يُؤْمِنُ بِهِ حَتَّىٰ يَعْلِمَ الرِّجَالَ بِخُصُومَتِهِ).

«من به قرآن نگاه می‌کنم می‌بینم همه‌ی مذاهب گوناگون [که خود را منت

اسلامی می دانند و در عین حال یکدیگر را تخطیه و بلکه احیاناً تکفیر می کنند[همه برای اثبات حقیقت مذهب خود به قرآن استناد می کنند! از فرقه‌ی مرجعیه و قدریه و... حتی ملحدان و کافرانی که اصلاً ایمان به قرآن ندارند؛ در مقام مغلوب کردن خصم خود از آیات قرآن استشهاد می نمایند].

قیم قرآن

از اینجا پی می برم که قرآن به تنها ی کافی در رفع اختلاف و هدایت به صراط مستقیم حق نمی باشد!

(فَعَرِفْتُ أَنَّ الْقُرْآنَ لَا يَكُونُ حُجَّةً إِلَّا بِقِيمٍ).

«دانستم که قرآن در مقام بیان مقاصد خویش احتیاج به قیم دارد».

قیم به کسی گفته می شود که عهده‌دار سرپرستی چیزی یا کسی می شود و در مقام دفاع از حقوق او بر می آید. ابن حازم ادامه سخن داد که:

(فَقُلْتُ لَهُمْ مَنْ قَيَّمَ الْقُرْآنَ).

آنگاه به مخالفین در مذهب می گوییم: اینک قیم قرآن کیست که مقاصد قرآن را آنچنان که هست بیان کند و دامن اقدس او را از لوث تشکیکات شیطان صفتان تغییر نماید؟

(فَقَالُوا إِنَّ مَسْعُودٍ قَدْ كَانَ يَعْلَمُ وَ عُمَرُ يَعْلَمُ وَ حُدَيْفَةُ يَعْلَمُ).

«می گویند: ابن مسعود مقداری می داند و عمر می داند و حذیفه می داند». **(قُلْتُ كُلَّهُ).** «می گوییم: آیا اینها تمام قرآن را می دانند؟!» **(قَالُوا لَا).** «می گویند: نه، همه‌ی آن را نمی دانند».

(فَلَمْ أَجِدْ أَحَدًا يُقَالُ إِنَّهُ يَعْرِفُ ذَلِكَ كُلَّهُ إِلَّا عَلَيْنَا مُلَيْلًا... فَأَشَهَدُ أَنَّ عَلَيْنَا كَانَ قَيِّمَ الْقُرْآنَ وَ كَانَتْ طَاعَتُهُ مُفْتَرَضَةً وَ كَانَ الْحُجَّةَ عَلَى النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ قَائِمًا شَاهِدًا وَ أَنَّ مَا قَالَ فِي الْقُرْآنِ فَهُوَ حَقٌّ).

در نتیجه من احدی را نیافتم که بگویند او تمام قرآن را می‌داند جز علی علیه السلام
 اینک شهادت می‌دهم که علی علیه السلام قیم قرآن است و اطاعت‌ش واجب است و او
 بعد از رسول خدا علیه السلام حجت بر مردم است و آنچه او درباره قرآن گفته
 همان حق است».

آیا این درست است که خدا، قرآن، این تنها سرمایه‌ی حیات ابدی عالم انسان را بدون قیم به حال خود رها کند تا هر کسی بر مستند قدرت نشست آن را دستاویزی برای مشروع نشان دادن حاکمیت خود قرار داده و طبق رأی خود تفسیر و تأویلش بنماید و عالم انسان را به وادی‌های ضلالت و حیرت و هلاکت بیفکند؟ این جداً خلاف عقل و درایت و حکمت است و خداوند سبوح و قدوس، منزه و مباری از هر کار زشت و قبیح است. پس به حکم عقل باید پس از رحلت رسول اکرم علیه السلام خدا کسی را به عنوان «قیم قرآن» کنار قرآن قرار بدهد که همانند شخص رسول اکرم علیه السلام هم عالم به تمام حقایق آسمانی قرآن و هم معصوم از هرگونه خطأ و سهو و اشتباه باشد تا مُبین مجملات قرآن گردد و آن کس همانا امام «امیرالمؤمنین» علی علیه السلام است که مکرراً در موقع گوناگون از جانب رسول خدا علیه السلام به عنوان وصی و خلیفه و امام بعد از آن حضرت معرفی شده و پس از او فرزندان معصومش علیه السلام تحت عنوان «عترت» و «اهل بیت رسول» امامان مفترض الطاعه‌ی بعد از رسول در لسان خود رسول علیه السلام اعلام گردیده‌اند.

پیوند ناگسستنی قرآن و ولایت

از باب نمونه همان حدیث مشهور متواتر میان فرق اسلامی از شیعه و سنّی است که رسول اکرم علیه السلام فرموده است:

(إِنَّى تَارِكٌ فِيْكُمُ الشَّقَّالَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي مَا إِنْ

تَمْسَكُكُمْ بِهِمَا لَنْ تَضْلُّوا أَبَدًا لَنْ يَتَرَقَّا حَتَّىٰ يَرِدا عَلَىٰ الْحَوْضَ).^۱

«من در میان شما، دو چیز سنگین قدر از خود باقی می‌گذارم، کتاب خدا و عترتم که اهل بیت و خاندان من هستند؛ اگر شما به این دو متمسک شوید، هیچگاه گمراه نخواهید شد! این دو [کتاب خدا و عترت من در امر هدایت امت] هیچگاه از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا روز قیامت کنار حوض [کوثر] بر من وارد شوند».

یعنی «قرآن» و «عترت» همیشه و در هر زمان باید در کنار هم قرار گیرند تا امر «هدایت امت» تحقق یابد. جدایی این دو از یکدیگر نتیجه‌ای جز ضلالت و گمراهی امت نخواهد داشت و همین جا سر دو راهی و جدایی ما شیعه‌ی امامیه از آقایان اهل تسنن است که آنها به پیروی از پیشوایshan عمر بن خطاب می‌گویند:

(حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ).^۲

تنها کتاب خدا برای هدایت ما کافی است و نیازی به غیر آن نداریم. ولی ما به پیروی از رسول خدا ﷺ طبق حدیث ثقلین می‌گوییم: تنها قرآن، کافی در امر هدایت امت نیست بلکه باید در کنار عترت و اهل بیت رسول ﷺ که در رأس آنان علی امیر المؤمنین ؑ است قرار گیرد تا با تبیین آنها همانند تبیین رسول خدا به هدایت امت پردازد.

آری، ما می‌گوییم قرآن جدا مانده‌ی از علی ؑ نه تنها کتاب هدایت نیست بلکه زمینه‌ساز ضلالت و هلاکت و بدیختی است چنان که خودش گفته است:

﴿وَنُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شَفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾.^۳

۱-المراجعات، صفحه‌ی ۱۹

۲-بحار الانوار، جلد ۲۲، صفحه‌ی ۴۷۳

۳-سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۲

«من برای اهل ایمان شفابخش و رحمت آفرینم ولی در دست ستمگران جز خسارت و تباہی چیزی نمی افزایم».

توجیه جنایت با همین قرآن!

همان گونه که تاریخ قطعی اسلام نشان داده که بنی امیه با همین قرآن، علی امیر المؤمنین علیه السلام را واجب القتل دانسته و در محراب عبادت فرقش را شکافتند! و با همین قرآن، حسین، عزیز خدا و رسول را مهدورالدّم معرفی کرده و در کربلا او را قربةً الی الله و با نیت تقرّب به خدا کشتند و دیگر امامان علیهم السلام را بنی عباس با همین قرآن به انحصار گوناگون مصائب، مبتلا ساخته؛ همه را به شهادت رساندند و سبب غیبت طولانی دوازدهمین امام علیهم السلام محرومیت جامعه‌ی بشری از برکات وجود اقدسش گشتند.

قرآن بدون علی علیه السلام، دام شیطان

ما باید توجه کامل داشته باشیم که کسانی در میان ما پیدا شده‌اند که پیوسته داد قرآن می‌زنند و می‌گویند: قرآن، قرآن. مجالسی به نام بحث‌های قرآنی برگزار می‌کنند و می‌گویند: کتاب دینی ما قرآن است و ما می‌خواهیم حقایق دینی خود را از کتاب دینی مان به دست آوریم ولی اصلاً سخنی از اهل بیت رسول علیهم السلام به میان نمی‌آورند. البته این تازگی ندارد. پسر خطاب، اول کسی بود که این فکر شیطانی را در میان امت اسلامی القا کرد و اول کسی بود که گفت «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»؛ «قرآن برای ما کافی است» و نیازی به علی نداریم. کسانی هم که به قول خود روشنفکرند و جلسه تشکیل می‌دهند و جوانان ناپخته و خام را دور خود جمع کرده و قرآن، قرآن می‌کنند، دنباله رو عمر بن خطاب‌بن و می‌خواهند مرام کهنه و پوسیده‌ی او را تجدید نموده و فکر شیطانی او را ترویج کنند. اگر راست می‌گویند و تابع قرآنند، این قرآن است که می‌فرماید:

﴿... مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ...﴾.^۱

«آچه که پیامبر آورده، آن را بگیرید.»

این قرآن است که بیان پیامبر را لازم لا ینفک خود نشان داده و می گوید:

﴿... وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْذِكْرَ لِتُبَيَّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...﴾.^۲

«ما قرآن را به تو نازل کردیم که تو آن را برای مردم بیان کنی و مجلات آن را تبیین نمایی».«

حال، وقتی بیان پیامبر به حکم قرآن حجت است همو فرموده است:

(الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ) يَدُورُ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ كَيْفَ مَا دَارَ).

اگر واقعاً شما راست می گوید و می خواهید برادر باشید پس به حق برگردید و بر محور حق بچرخید؛ اگر نه، روح قرآن را کنار زدن و جسم آن را گرفتن که حق نیست! پسر خطاب این حرف را زد و بعد از او هم معاویه آن را تعقیب کرد. در جنگ صفین قرآن را بالا بردن و گفتند: ما اهل قرآن هستیم. مردم نادان نیز گول همین را خوردند و گفتند: ما با قرآن و اهل قرآن نمی جنگیم! (الذابه روی علیؑ شمشیر کشیدند و گفتند: باید دستور بدھی مالک اشتر که هم اکنون بالشکر معاویه می جنگد و اندکی مانده که به خیمه معاویه برسد و ریشه‌ی فساد را برکند، برگردد؛ اگر بر نگردد و جنگ تعطیل نشود تو را می کشیم. امیرالمؤمنین علیؑ دید چاره‌ای نیست، پیغام داد که مالک برگردد و بعد هم ناچار، تن به حکمیت داد و آن بدبحتی‌ها که می دانیم، پیش آمد. خوارج نهروان نیز به قول خود، اهل قرآن بودند، نمازشب‌خوان و قاریان قرآن بودند. مردم نادانی هم که دور امیرالمؤمنین علیؑ بودند

۱- سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۷.

۲- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴۴.

گفتند: ما با نماز شب خوان‌ها و قاریان قرآن نمی‌جنگیم.

خلاصه؛ روح قرآن را کنار زدند و جسم قرآن را چسبیدند و گفتند: «حُسْبَتَا كِتَابَ اللَّهِ» ما هستیم و کتاب الله؛ مرجع مطاع ما، خود قرآن است و بس. لذا مولا علیله

به ابن عباس می‌فرمود: وقتی با خوارج نهروان صحبت می‌کنی:

(لا تُخَاصِّمُهُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَتَّىٰ ذُو وُجُوهٍ تَقُولُ وَ يَقُولُونَ).

«با آنها به آیات قرآن استدلال نکن. زیرا قرآن کیتیاتی دو پهلو و چند پهلو

دارد، تو می‌گویی و آنها می‌گویند».

هر آیه به چند معنی ممکن است تفسیر شود. تو معنایی را از آیه می‌گیری و آنها معنای دیگری را و سخن به درازا می‌کشد و نتیجه بخش نمی‌شود.
ولکن حاججهٔم بالسنّة.

«با بیان پیامبر که نص است با آنها صحبت کن».

بگو همان پیامبر که قرآن را آورده و قرآن هم بیان او را حجت دانسته و او را به عنوان «اَهْلُ الذِّكْر» مرجع مردم معروفی کرده و فرموده است:
﴿... فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾؛^۱

«هر چه را که نمی‌دانید از دنای آن پرسیله».

آری همان پیامبر فرموده است: «عَلَيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلَيٌّ»؛ وقتی بیان

پیامبر را به میان آوردی:

(فَإِنَّهُمْ لَنْ يَجِدُوا عَنْهَا مَحِيصًا).^۲

«چاره‌ای نمی‌بینند جز این که پذیرند».

۱- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴۳.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض، نامه‌ی ۷۷.

نخستین مسلم در عالم اسلام

حال، مطلبی که توجه به آن لازم است این است که: از میان سابقین اوّلین، نخستین مسلم چه کسی بوده است؟ چون معلوم شد در میان مؤمنین، دسته‌ای مهاجرینند و در میان مهاجرین، دسته‌ای سابقینند و در میان سابقین، افرادی اوّلینند و در میان اوّلین نیز، آن کسی که پیش از همه در مقابل پیامبر اکرم ﷺ سر فرود آورده و اسلام را پذیرفته، اوّل الاّوّلین است. او کیست؟!

مورد اتفاق شیعه و سنّی است که: او وجود اقدس مولای ما، حضرت امیر المؤمنین، علیؑ بن ابی طالب ؓ است. مفسران شیعه و سنّی متفقند در این که اوّل کسی که مسلم شده از مردّها، علیؑ و از زنّها، خدیجه ؓ است.

این جمله از حاکم نیشابوری که از دانشمندان معروف سنّی است نقل شده که:

(لَا أَعْلَمُ خِلَافًا بَيْنَ أَصْحَابِ التَّوَارِيخِ أَنَّ عَلَيًّا بْنَ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَوْلُهُمْ إِسْلَامًا إِنَّمَا اخْتَلَّوْا فِي بُلُوغِهِ).^۲

«من در میان محققان تاریخ اسلام مخالفتی ندیده ام در این که علیؑ بن ابی طالب اوّلین کسی بوده که اسلام آورده است؛ اگر اختلافی باشد، در بلوغ اوست».

مرحوم علامه‌ی امینی نیز می‌فرمایند:

(اتَّقُوا عَلَىٰ أَنَّ خَدِيجَةَ أَوْلَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَصَدَّقَهُ فِيمَا جاءَ بِهِ ثُمَّ عَلَيُّ بَعْدَهَا).

«اتفاق [سنیتان] بر این است که خدیجه ؓ اوّل کسی بوده که به خدا و رسولش ایمان آورده و رسول خدرا در تمام شریعتش تصدیق کرده و بعد از او هم علیؑ بوده است».

۱- اگر کسی بخواهد تحقیقاً در این باره به روایات مراجعه کند، جلد سوم الغدیر عربی تألیف مرحوم علامه امینی، صفحات ۲۲۰ تا ۲۴۰ را مورد مطالعه قرار دهد که از منابع سنّی روایات متعدد نقل کرده است.

۲- بحار الانوار، جلد ۳۸، صفحه ۲۳۵

باز هم آنها نقل می کنند که پیغمبر اکرم ﷺ دست علی طیلہ را گرفت و به مردم نشان داد و فرمود:

(إِنَّ هَذَا أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِي وَ هَذَا أَوَّلُ مَنْ يُصَافِحُنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هَذَا الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ).^۱

«این اول کسی است که به من ایمان آورده و اول کسی است که روز قیامت با من مصافحه خواهد کرد و او صدیق اکبر است».

تردیدهای بی اساس!

این مطلب از نظر آنها قابل انکار نیست، ولی همانگونه که می دانیم این بزرگواران، مرامشان این است که در مطلب غیر قابل انکار دست و پا می زنند تا آن را کم رنگ و سبک جلوه دهند و از ارزش و اهمیت بیندازند. حالا، اینجا هم می بینند مطلب، قابل انکار نیست که «أَوَّلُ مَنْ آسَلَمَ»؛ علی طیلہ بوده است. می گویند: بله؛ درست است، اما در حال کودکی و نابالغ بوده است. کودک ده ساله‌ای بوده که ایمان آورده است و ایمان کودک ده ساله ارزشی ندارد و تأثیری در تقویت اسلام و مسلمین نمی گذارد!!

در جواب عرض می شود: از شما صلاح اندیشان چه پنهان که خدا و رسولش، ایمان این کودک ده ساله را پذیرفته‌اند و نه تنها پذیرفته‌اند، بلکه او را در همان روز عرض ایمان به عنوان «وصیّ التّبی» و «خليفة الرّسول» اعلام نموده‌اند؛ پیامبری که گفتارش جزوی خدا اساسی ندارد:

﴿وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْدَهُ يُوحِى﴾.^۲

در حدیث «یوم الانذار» و «نصّ الدّار»، در مجمع سران بنی عبدالمطلب، سه بار

۱- بخار الانوار، جلد ۲۸، صفحه ۲۳۰.

۲- سوره نجم، آیات ۳ و ۴.

این مطلب را اعلام کرد که: من مبعوث از سوی خدا هستم و شما را به توحید و اسلام دعوت می‌کنم؛ امروز هر کدام از شما به عنوان اولین کس، این دعوت را از من پذیرد و به من وعده‌ی نصرت بدهد، او پس از من وصی و جانشین من خواهد بود! در هر سه بار، تنها همان کودک ده ساله به نام «علی» بود که آن دعوت را پذیرفت و وعده‌ی نصرت داد و لذا همانگونه که در روز غدیر، شخص علی^ع را نشان داد و گفت: این علی، جانشین من است و مولای شماست:

﴿مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَدَا عَلَيِّ مَوْلَاهُ﴾.^۱

در حدیث «نصّ الدّار» نیز دست روی شانه‌ی همان «علی» گذاشت و فرمود:

﴿إِنَّ هَذَا أَخِي وَ وَصِيٌّ وَ خَلِيفَتِي فِي كُمْ فَأَسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوهُ﴾.

«این، برادر من و وصی من و جانشین من در میان شماست؛ به حرفش گوش بدھید و اطاعت‌ش کنید».

اگر چه آن روز آنها خندیدند و رفتدند، اما پیامبر اکرم^{صلوات‌الله‌علی‌ہی} وظیفه‌ی الهی خودش را انجام داد.

به هر حال بر فرد فرد ما شیعه‌ی امامیه واجب و لازم است که مذهب حق را خوب بشناسیم و سپس با کمال وضوح آن را به دیگران منتقل کنیم و تحت عنوانی انحرافی گوناگون پرده روی چهره‌ی حق نیفکنیم و آن را از دیگران نپوشانیم که مورد اخذ و عقاب خدا قرار می‌گیریم.

این قرآن است که بالحن توییخ آمیز می‌فرماید:

﴿...لَمْ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾.^۲

«...چرا حق را با باطل مخلوط می‌کنید و لباس حق بر اندام باطل می‌پوشانید و

۱-کافی، جلد ۱، صفحه ۴۲۰.

۲-سوره‌ی آل عمران، آیه ۷۱.

حق را کتمان می کنید در حالی که خودتان خوب می دانید [و حق و باطل را خوب می شناسید]».

تنها راه ورود به اسلام ناب

(عَبَدَ اللَّهُ حِبْرٌ مِّنْ أَحْبَارِ بَنِي إِسْرَائِيلَ حَتَّىٰ صَارَ مِثْلَ الْخَلَالِ).^۱

«العلی از عالمان بنی اسرائیل آن قدر خدا را عبادت کرد که همچون چوبی باریک و لاغر شد».

آنگاه از جانب خدا به پیامبر زمان وحی شد که به آن عالم عابد بگو: (لَوْ أَنَّكَ عَبْدُنِي حَتَّىٰ تَذُوبَ كَمَا تَذُوبُ الْأَلْيَةُ فِي الْقِدْرِ مَا قِيلَتُ مِنْكَ حَتَّىٰ تَأْتِيَنِي مِنَ الْبَابِ الَّذِي أَمَرْتُكَ).^۲

«اگر آن قدر مرا عبادت کنی که مانند دمبه‌ی گوسفند در میان دیگر ذوب شوی از تو قبول نمی کنم تاز همان دری که تور امر کرده ام رو به سوی من بیایی».

حال، آن دری که از جانب خدا در آیین مقدس اسلام معین شده که بندگان خدا باید از آن در وارد شوند و خدا را عبادت کنند، در خانه‌ی اهل بیت طیب‌الله است که باید عبادات بندگان در سایه‌ی ولایت اهل بیت طیب‌الله و برائت از دشمنانشان انجام پذیرد تا سعادت دنیا و آخرتشان تأمین گردد.

اینجا مطلبی که تذکر آن لازم به نظر می رسد این است که ما میان دو گروه افراطی و تفریطی قرار گرفته‌ایم؛ گروه تفریطی آقایان اهل تسنن هستند که می گویند عالم انسان در تأمین سعادت جاودان، نیازی به علی ندارد و قرآن کافی در تأمین سعادت ابدی است. اما گروه افراطی، مدعیان تشیع‌گردن که عملانشان می دهند تنها علی طیب‌الله بدون قرآن کافی در تأمین سعادت جاودانه است. اگرچه این سخن را به زبان نمی آورند و

۱-مستدرک الوسائل، جلد ۱، صفحه ۱۵۶.

۲-همان.

ظاهراً نیز به قرآن چسیده‌اند و در همه جا سخن از تلاوت قرآن و حفظ آیات و سور آن در میان است، اما عملاً پیروی از دستورات آسمانی قرآن و پیاده کردن امر و نهی و حلال و حرام آن در زوایای زندگی آن چنان متروک است که گویی اصلاً قرآن چنین دستوراتی نداشته است و ندارد و تنها دلخوشند که ما دوستدار علی‌الله‌هستیم و دل‌های ما کانون حب علی‌الله‌است؛ در صورتی که «حب» به معنای واقعی اش مستلزم پیروی محبت از محبوب است و تنها شعار محبت دادن و در ولادتش چراغانی کردن و در شهادتش بر سر و سینه زدن و خاک قبرش را بوسیدن از نظر عقلای عالم محبت به معنای واقعی نخواهد بود. به فرموده‌ی امام صادق علی‌الله‌ه:

تَعَصِّي الْإِلَهَ وَأَنْتَ تُظْهِرُ حُبَّهُ
هذا العَمْرُكَ فِي الْفَعَالِ بَدِيعٌ
إِنَّ الْمُحَبَّ لِمَنْ يُحِبُّ مُطِيقٌ
لَوْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقًا لَا طَغْيَةَ^۱

«تو نافرمانی خدا می‌کنی و در عین حال اظهار محبت‌ش می‌نمایی. به جان

خودت قسم این کار نوظهوری است که انجام می‌دهی!»!

«تو اگر صادق در محبت‌ش بودی، اطاعت‌ش می‌کردی! چه آن که هر مُحبی

مطیع محبوبش می‌باشد».

مفهوم صحیح ولايت

رسول اکرم علی‌الله‌ه در واقعه‌ی غدیر پس از اخذ اقرار مردم به سه مطلب اساسی یعنی توحید و نبوت و معاد فرمود:

(آلا مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلَيِّ مَوْلَاهُ).

واز این عبارت به روشنی بر می‌آید که رسول اکرم علی‌الله‌ه می‌خواسته اثبات کند که ولايت حضرت علی‌الله‌ه در ردیف این اصول اساسی توحید و نبوت و معاد است و اگر آن حضرت می‌خواست تنها دوستی علی‌الله‌ه را اعلام کند، نیازی نداشت

۱- بخار الانوار، جلد ۴۷، صفحه ۲۴.

که ابتدا راجع به توحید و نبوّت و معاد از مردم اقرار بگیرد و این خود شاهد بزرگی است بر اینکه مولا در گفتار پیامبر اکرم ﷺ به معنای «اولیٰ به تصرف بودن در شؤون عامّه‌ی مردم» است. مخصوصاً که پس از اقرار گرفتن از مردم، راجع به توحید و نبوّت و معاد، در ادامه‌ی سخن بار دیگر به گونه‌ای جالب توجه از مردم اقرار مجدد خواست که:

(الَّسْمُ تَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَىٰ مِنْكُمْ بِإِنْفُسِكُمْ).

آیا من به حکم خدا که فرموده است:

(الَّبَّئِيْ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ...).

اولیٰ به تصرف در شؤون زندگی شما از خود شما نیستم؟ یعنی آیا چنین نیست که به امر خدا، مال و جان شما و تمام شؤون زندگی از فردی و اجتماعی شما باید در اختیار من باشد و من حق تصرف در تمام امور شما را دارم و شما باید تابع و تسليم محض من باشید. آیا چنین نیست؟ همه در مقام جواب به این سؤال اقرار کرده و گفتند: آری! صحیح است؛ ما تو را به امر خدا اولیٰ به تصرف در تمام شؤون زندگی خود می‌دانیم و تابع و تسليم محض تو می‌باشیم.

آنگاه در این موقع دست حضرت علی طیلله را گرفت و بلند کرد و فرمود:

(أَلَا مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلَيَّ مَوْلَاهٌ).

«توجه! هر که مرا مولای خود می‌داند بداند که این علی، مولای اوست».

و این جمله را سه بار و بنا به بعض روایات چهار بار تکرار کرد و سپس فرمود:

(اللَّهُمَّ اشْهُدْ عَلَيْهِمْ وَ أَنَا مِنَ الشَّاهِدِينَ).^۱

«خدایا! شاهد بر این مردم باش و من هم از شاهدانم».

(مَوَالَىٰ لَا أَحْصِي شَنَاءَكُمْ وَ لَا أَبْلُغُ مِنَ الْمَدْحُ كُنْهَكُمْ وَ مِنْ

الْوَصْفِ قَدْرَكُمْ).

«ای مولاها و ای سروران من! من نمی توانم فضائل شما را بشمارم و به پایان آن
برسم و نمی توانم شما را آنچنان که در واقع هستید، مدحتان نمایم و قدر و
منزلت شما را در نزد خدا، به وصف آورم».

رسول خدا ﷺ فرموده است:

(مَنْ جَحَدَ عَلَيْنَا إِمامَتَهُ مِنْ بَعْدِي فَإِنَّمَا جَحَدَ نُبُوتَى وَ مَنْ جَحَدَ
نُبُوتَى فَقَدْ جَحَدَ اللَّهَ رُبُوبِيَّتَهُ).^۱

«کسی که امامت علی را بعد از من نپذیرد، نبوت مرا نپذیرفته است و کسی که
نبوت مرا نپذیرد، روایت خدا را نپذیرفته است».

پس ما بر اساس دلایل متقن، اعتقاد به این داریم که: اگر ولايت نباشد، نبوت
نیست و اگر نبوت نباشد، اعتقاد به روایت و توحید هم تحقق نیافته است. سلسله
معارف مانند حلقه های زنجیر به هم متصلند، یک حلقه که گسیخته شود، بقیه هم به
دبیال هم از دست می روند. کسی که امامت حضرت مهدی موعود ظلیل را منکر شود،
امامت همه‌ی ائمه ظلیل را منکر شده و در این صورت نبوت رسول اکرم ﷺ را هم
منکر شده و در نتیجه روایت و الوهیت الله - جل جلاله - را منکر شده است.
(وَ مَنْ شَكَ فِي كُفْرِ أَعْدَائِنَا وَ الظَّالِمِينَ لَنَا فَهُوَ كَافِرٌ).^۲

«هر کس در کفر دشمنان ما و ستم کنندگان بر ماشک کند، در واقع کافراست».
چه خوب است اینجا ما هم آن بشارتی را که مولا یمان امیرالمؤمنین ظلیل به
حارث همدانی داده و یکی از شاعران محب، آن را به نظم آورده، زمزمه کنیم:
یا حارِ هَمْدَانَ مَنْ يَمْتَزِّئَ
مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٌ قُبْلًا

۱- بخار الانوار، جلد ۸، صفحه ۳۶۵.

۲- همان، صفحه ۳۶۶.

يَعْرِفُنِي طَرْفُهُ وَأَعْرِفُهُ
بِنَعْتِيهِ وَإِسْمِهِ وَمَا فَعَالًا^۱

«ای حارت هندانی! همه موقع مردن مرا می‌بینند چه مؤمن باشد یا منافق و
مرا می‌شناسند و من هم آنها را با صفت و اسم و کاری که انجام داده‌اند
می‌شناسم».

ای خدا! می‌شود طوری زندگی کنیم که دم جان دادن، چشم باز کنیم و
مولای عزیzman را کنار بستerman بینیم و جان بدھیم؟

کاش روزی هزار مرتبه من
مُرْدَمِي تا بَدِيدِمِي رویت
وَأَنْتَ عِنْدَ الصَّرَاطِ تَعْرِفُنِي
فَلَا تَخَفْ عَثْرَةً وَ لَا زَلَاءً
أَشْقِيكَ مِنْ بَارِدٍ عَلَى ظَمَاءٍ
تَخَالُّهُ فِي الْحَلَاوَةِ الْعَسَلَا

«در کنار صراط[ای حارت] تو مرا می‌بینی و می‌شناسی، پس از گناه و لغزشی
که مرتكب شده‌ای خوف نداشته باش. آنجا من تو را از آب سرد و زلالی
سیراب می‌کنم که می‌انگاری از حلاوت عسل است».

أَفْوُلُ لِلنَّارِ حِينَ تُعْرُضُ
لِلْعَرْضِ دَعِيهِ لَا تَقْبَلِي الرَّجُلا
حَبْلًا بِحَبْلِ الْوَصِيّ مُتَصَلًا
دَعِيهِ لَا تَقْرَبِيهِ إِنَّ لَهُ

«هنگام عرض اعمال و رسیدگی به حساب و تقسیم محشریان برای بهشت و
جهنم، من به جهتم می‌گویم، این را رها کن که به حبل و ریسمان من آویخته و
دست به دامن من زده است».

عزّت و افتخار شیعیان

خداراشاکریم که این نعمت بسیار والای حبّ علی را به ما عنایت فرموده و
این بذر حیاتِ ابدی را در زمین جان ما افشارنده است و می‌فرماید:

۱- بحار الانوار، جلد ۶، صفحه ۱۸۰.

۲- همان.

﴿...يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أَنْسٍ بِإِمَامِهِمْ...﴾^۱

روزی که هر گروهی را به نام امامشان دعوت می کنیم.

وقتی گفتند: «أَيْنَ الْعَلَوَيُونَ؟» «علی دوستان کجایند؟» ان شاء الله ما حرکت می کنیم و با سریلنگی تمام می گوییم: «نَحْنُ الْعَلَوَيُونَ؟» «بله، ماییم علی دوستان» و دنبال مولای خود به راه می افتیم.

﴿...فَمَنْ أُوتَى كِتَابَهُ يَمْبَينُهُ فَأُولَئِكَ يَقْرُؤُونَ كِتَابَهُمْ وَ لَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا﴾.

در حالی که نامه‌ی اعمالمان به دست راستمنان داده شده مورد عنایت قرار می گیریم.

﴿...وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى...﴾.^۲

«کسی که در دنیا کور بوده و جمال حق را ندیده است، در روز جزا

کور محشور خواهد شد».

آنکه در دنیا چشم عقلش باز بوده و علی را شناخته است، آنجا بینا خواهد بود و از لذت لقای خدا برخوردار خواهد گشت.

رسول خدا ﷺ فرمود: آگاه باشید:

﴿سَتَكُونُ بَعْدِي فِتْنَةٌ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَالْرِمْوَنُ عَلَيَّ بْنَ آبِي طَالِبٍ﴾.^۳

پس از من فتنه‌ای عظیم به وجود می آید، اگر آنچنان شد و گرفتاری پیش آمد، دست از دامن علی بر ندارید، او صدیق اکبر است و فارق بین حق و باطل. او اول کسی است که با من بیعت کرده و اول کسی است که در روز قیامت با من مصافحه خواهد کرد. خودش هم می فرمود:

(سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْدُونِي).^۴

۱- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۷۱.

۲- همان، آیه‌ی ۷۲.

۳- بخار الانوار، جلد ۴۰، صفحه‌ی ۷۵.

۴- مستدرک الوسائل، جلد ۱۱، صفحه‌ی ۱۰۱.

«مردم، تا از دست شما نرفته ام از من استفاده کنید».

می خواست بگوید، دنیا به علی محتاج است. اگر علی را از دست بدهد به ضلالت و گمراحتی می افتد و ذلیل و خوار می گردد و لذا خود را در معرض استفاده ای مردم قرار داد. اما مردم آن روز، بی عرضه تراز آن بودند که بتوانند او را بشناسند و از او بهره بگیرند. او را از خود می راندند و طرد می کردند. امروز هم، بدتر از آن روز است. دنیای امروز نیز آن عرضه را ندارد که علی را بشناسد و دنبالش برود. امروز هم نهج البلاغه علی فریادش بلند است که:

(سلُونی قَبْلَ أَنْ تَعْقِدُونِي).

ای دنیا؛ اگر مرا از دست بدھید گمراحتی می شوید و به انحصار مفاسد دچار می گردید، از من استفاده کنید، اما، کجاست آن رشد عقلی که علی را بشناسد و نهج البلاغه اش را محور زندگی قرار دهد؟ دنیای به قول خود، دانشمند امروز هم به علی بد می نگرد و از خود طرد می کند چون هنوز هم بچه است و به سن رشد و بلوغ نرسیده است. خیال می کند بزرگ شده. دانشگاهها و دانشسراها به وجود آورده است، در حالی که دارد دوران بچگی خود را می گذراند، دنبال شکلات می دود و بادکنک هوا می کند و ترقه می زند و برای به دست آوردن همین ها بر سر و کله هی هم می کوبند و شکم پاره می کنند. از نظر بزرگان عالم این هواپیماها، بادکنک این کودک صفتان است و موشک پرانی ها، ترقه زدن این بچه های شرور است. با اینها آدمیت درست نمی شود و جامعه، جامعه ای انسان ها نمی گردد.

اتمام حجت علی بن ایطالب علیه السلام

در حدیث آمده است که بر مؤمنان واجب است که از علی بن ایطالب تبعیت کنند. در تفسیر برهان آمده که روزی امام امیر المؤمنین علیه السلام در مجمع اصحاب برای اتمام حجت بر آنها فرمود: شما را به خدا قسم می دهم بگویید چه مطلبی گفته شد

وقتی این آیه نازل شد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُوْنُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾.

سلمان از جا برخاست و از رسول خدا ﷺ سؤال کرد: آیا این «صادقین» که در آیه آمده است عام است و همه صادقین منظورند، یا گروه خاصی؟ پیامبر ﷺ فرمود: اماً مأمورین به این آیه، همه مسلمانها هستند چرا که فرموده است: **﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾**؛ و اما عنوان «صادقین» مخصوص برادرم علی بن ابیطالب و اوصیاء او تا روز قیامت در همه زمان‌ها آن فرد صادق مطلق و معصومی که باید از او تبعیت شود علی و یازده فرزند او ﷺ، یکی پس از دیگری هستند.

و اگر «صادقین» به طور جمع بیان شده و حال آن که در هر زمانی یک معصوم واجب‌الاتّباع بیشتر نیست، احتمالاً لحظه تعدد زمان‌هاست. یعنی چون در هر زمانی معصومی هست و زمان‌ها متعددند، قهرًا معصومان نیز متعدد خواهند بود. پیامبر اکرم ﷺ در زمان خودش تنها معصوم مُتبَع بود و پس از آن حضرت امام امیرالمؤمنین ؑ در زمان خودش. بعد، امام مجتبی و بعد امام سیدالشهداء ؑ... تا زمان امام حجّة بن الحسن ؑ که از سال دویست و شصت آغاز شده و تا وقتی که خدا بخواهد تنها امام معصوم است. عجل الله تعالیٰ فرجه الشّریف!

خلاصه! امام امیرالمؤمنین ؑ اصحاب را قسم داد که وقتی آیه صادقین نازل شد و سلمان برخاست و سؤال کرد و رسول خدا ﷺ جواب داد که عنوان صادقین مخصوص برادرم علی و اولاد اوست؛ آیا شما این سؤال و جواب را شنیدید یا نه؟ گفتند: بله ما بودیم و شنیدیم.

معروفی حبل متین الهی

در بحار الانوار نقل شده است که راوی گفت: ما در مجلس رسول اکرم ﷺ نشسته بودیم، اصحاب هم دور ایشان بودند. رسول خدا ﷺ فرمود: الان از این در

کسی وارد می شود که اهل بهشت است! دیدم فردی وارد شد، سلام کرد، آمد نشست و گفت: یا رسول الله! این آیه را من مکرر از قرآن خوانده‌ام ولی مراد آن را نمی‌فهمم:
﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا...﴾

من معنی «حبل» را نمی‌فهمم که می‌خواهم به آن معتصم شوم و چنگ بزنم. چون قرآن به من دستور داده به آن چنگ بزنم. رسول خدا علیه السلام اندکی سکوت کرد و سر به پایین افکند؛ بعد سر مبارک خود را بلند کرد و با دست خود اشاره به علی علیه السلام کرد و فرمود:

(هذا حَبْلُ اللّٰهِ الَّذِي مَنْ تَمَسَّكَ بِهِ عُصِمَ فِي دُنْيَاٰ وَ لَمْ يَضِلْ فِي آخرَتِهِ).

«این مرد، حبل خداست؛ هر که به او توسل جوید در دنیا و آخرت گمراه نشده و سعادتمند خواهد بود».

چنین کسی بر صراط مستقیم است. آن مرد ناگهان از جا برخاست، چرخی دور جمعیت زد و از پشت سر آمد و علی علیه السلام را در آغوش گرفت و گفت:
(اللّٰهُمَّ إِنِّي أُشْهِدُكَ أَنِّي اعْتَصَمْتُ بِحَبْلِكَ).
 «خدایا! شاهد باش من به حبل تو چنگ زدم».

تو دستور دادی به حبل معتصم باشم آمدم از رسولت پرسیدم، شاهد باش که من حبل را گرفتم و از مجلس بیرون رفت. از میان جمعیت عمر برخاست و گفت: یا رسول الله! اجازه می‌دهید من به دنبال او رفته و از او بخواهم برایم استغفار کند چون شما فرمودید او اهل بهشت است. رسول خدا علیه السلام فرمود: برو. عمر رفت و به او رسید و از او درخواست کرد درباره‌ی من دعا کن که خداوند مرا بیامرزد. گفت: تو فهمیدی من چه سؤالی کردم و رسول اکرم علیه السلام چه جوابی فرمودند؟ گفت:

بله. گفت: اگر به آن حبل چنگ آویختی، خدا تو را بیامر زد و اگر از او جدا شدی، خدا تو را نیامر زد.

قرآن گفته حبل، رسول هم «حبل» را معین کرد و ائمه‌ی دین را طبق اخبار ثقلین که مرجع ما هستند معین کرده است. ما هم وظیفه‌ی امر به معروف و نهی از منکر داریم. بزرگ‌ترین منکرها رویگردن از علی ظیله است. کسانی که او را کنار زده‌اند و جای او نشسته‌اند خودشان منکر و سرچشم‌هی هر منکری هستند.

ظاهراً از مرحوم علامه‌ی مجلسی اول - محمد تقی مجلسی (رض) - نقل شده:

در یکی از شب‌های ماه مبارک رمضان در اصفهان رسول اکرم ﷺ را در خواب دیدم. بیابان وسیعی را دیدم و تنها یک حجره در وسط صحراء بود و همه به سوی آن حجره می‌رفتند. من هم به سوی حجره رفتم و به آن رسیدم، پرسیدم: این حجره مال کیست؟ گفتند: مال رسول خداست. وارد شدم و دیدم آن حضرت دم در نشسته‌اند و به سؤالات مردم پاسخ می‌دهند. من هم سلام کردم و پاهای ایشان را بوسیدم و مقابل ایشان ایستادم. عرض کردم: یا رسول الله! یک دعا‌ایی که قبل از نماز از شما به ما رسیده و آن دعا این است:

(اللَّهُمَّ إِنِّي أُقْدِمُ إِلَيْكَ مُحَمَّدًا بَيْنَ يَدَيْ حَاجَتِي وَ صَلَاتِي وَ أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ...).

که در این دعا فقط نام شما آمده است که تنها رسول اکرم ﷺ را شفیع قرار می‌دهیم و من دوست دارم اسم علی ظیله را اضافه کنم ولی می‌ترسم تشریع باشد، آیا این کار را بکنم یا خیر؟ رسول خدا ﷺ دو انگشت سبایه را کنار هم گذاشت و فرمود: (ذِكْرِي وَ ذِكْرٌ عَلَىٰ كَهَاتَيْنِ كُلَّمَا ذَكَرْتَ اسْمِي فَادْكُرْ اسْمَهُ). «من و علی مانند این دو انگشت هستیم، با هم برابر، وقتی اسم من را بردی اسم او را هم بیاور».

من از خواب بیدار شدم و آن را برای استادم نقل کردم. استادم گفت: رسول خدا ﷺ به علی علیه السلام فرمود:

(إِنَّى سَأَلْتُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ تُذَكِّرَ حَيْثُ أَذْكَرُ).

«از خدا خواسته ام هر جا نام من برده شود، نام تو هم برده شود [و خدا هم اجابت فرموده است]».

یعنی هر جا مجلسی به نام پیغمبر ﷺ منعقد می شود، اسم علی علیه السلام باید کنار آن باشد تا شناخته شود. رسالت رسول ﷺ باید با ولایت علی علیه السلام باشد و الا به حکم قرآن رسالت لغو خواهد شد.

لذا رسول خدا ﷺ فرمود: من در طبقات مختلف آسمان اسم علی علیه السلام دیدم، حتی در عرش اعلی که جبرئیل حق ورود ندارد صدای علی علیه السلام به گوشم می رسد. گفتم خدایا! تو با من صحبت می کنی یا علی با من صحبت می کند؟ فرمود: من صحبت می کنم ولی چون دیدم در زوایای قلب تو عشق علی علیه السلام هست و علی نزد تو محبوب تراز همه است، خواستم صدای علی به گوش تو برسد تا قلب تو آرامش پیدا کند.^۱ ما باید این عقیده را حفظ کنیم. از خدا می خواهیم محبت علی و ولایتش را در جان ما راسخ و ثابت گرداند. در دنیا، بزرخ و محشر دست ما را از دامن علی علیه السلام جدا نسازد که:

(الْحَقُّ مَعَ عَلَيٍّ وَ عَلَيٍّ مَعَ الْحَقِّ يَدُورُ الْحَقُّ مَعَ عَلَيٍّ كَيْفَ مَا دار).^۲

«حق بر محور علی علیه السلام می چرخد و علی بر محور حق؛ هرگونه که علی بچرخد حق همانگونه می چرخد».

۱- بخار الانوار، جلد ۱۸، صفحه ۹۴، حدیث ۳۸۶.

۲- مناقب خوارزمی، صفحه ۲۲۳.

شاهد بر صدق دعوت پیامبر ﷺ

پیامبرا کرم ﷺ برای اثبات صدق دعوت خویش شاهدی از خودش و شاهدی از نزدیک ترین کسان خودش دارد و او بر حسب تأیید روایات، امیرالمؤمنین علیؑ است که از همه کس به رسول خدا ﷺ نزدیک تر و محروم اسرار او در حضر و سفر بوده و از همه کس به حالات ظاهر و باطن او آگاه‌تر بوده است. اوست که از کودکی به دامن پیامبر ﷺ افتاده و در دامن او بزرگ شده است. چنان که خودش می‌فرماید:

(وَ قَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ بِالْقِرَابَةِ الْقَرِيبَةِ وَ الْمَنْزِلَةِ
الْخَصِيقَةِ وَضَغْنِي فِي حِجْرِهِ وَ أَنَا وَلِيُّ يَضْمَنِي إِلَى صَدْرِهِ وَ
يَكْنُفُنِي فِي فِرَاشِهِ وَ يُمْسِنِي جَسَدَهُ وَ يُسْمِنِي عَرَفَهُ وَ كَانَ يَمْضِعُ
الشَّيْءَ ثُمَّ يُلْقِمُنِيهِ).

«شما قدر و منزلت مرا در نزد رسول خدا ﷺ می‌دانید. از لحاظ قرابت و خویشاوندی نزدیک و از لحاظ عنایت خاصی که به من داشت، من کودکی بودم که مرا به دامنش گرفت و چنین بود که خوراکی را خودش می‌جوید، آنگاه به دهان من می‌گذاشت».

(وَ لَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ اتَّبَاعَ الْفَصِيلِ أَثْرَ أَمْهِ).

«من پیوسته از پی او می‌رفتم مانند رفتن شتر بچه از بی مادرش [شب و روز در خلوت و جلوت^۱ از او جدا نمی‌شدم]».

(وَ لَقَدْ كَانَ يُحَاوِرُ فِي كُلِّ سَنَةٍ بِحِرَاءَ فَأَرَاهُ وَ لَا يَرَاهُ غَيْرِي).

«و در هر سالی [پیش از بعثت به رسالت، مدّتی از مردم کناره‌می گرفت و در کوه حرماً اقامت می‌نمود. در این مدت، تنها من اور امی دیدم و کسی غیر من اور انمی دید».

(أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَ الرِّسَالَةِ وَ أَشْمَرَ رِيحَ النُّبُوَّةِ).

«نور وحی و رسالت را می دیدم و بوی نبوت را می بوییدم».

به من می فرمود:

(إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعَ وَ تَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ وَ لَكِنَّكَ لَوَزِيرٌ).^۱

«تو می شنوی آنجه را من می شنوم و می بینی آنجه را من می بینم ولکن تو

پیامبر نیستی بلکه تو وزیری [و تداوم بخش به نبوت و رسالتی]».

بنابراین نافذترین و صادق‌ترین شهادت بر رسالت پیامبر اکرم ﷺ همانا شهادت علی امیر المؤمنین علیه السلام است. آن «أشهدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»؛ که علی گفته است، از شهادت میلیون‌ها و میلیارد‌ها مسلمان تا آخرین روز عمر دنیا ارزشده‌تر و اثرگذارتر است.

آن شخصیت عظیمی که علاوه بر مقام امامت و مکانت آسمانیش، مقام علم و حکمت و درایت و زهد و عدالت‌ش اندیشمندان بشری را حتی از غیر مسلمانان به خضوع در مقابلش ودادشته است تا آنجا که یک دانشمند مادی مسلک^۲ که اصلاً اعتقاد به دینی ندارد در مقابل عظمت علی آن چنان خاضع گشته که می‌گوید.^۳

(الإِمَامُ عَلَىٰ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَظِيمُ الْعَظِيمَاءِ نُسْخَةٌ مُفَرَّدَةٌ لَمْ يَرَ لَهَا الشَّرْقُ وَ لَا الْغَرْبُ صُورَةً طِبْقَ الْأَصْلِ لَا قَدِيمًا وَ لَا حَدِيثًا).

«پیشوای بن ایطالب، بزرگ بزرگان، نسخه‌ی منحصر به فردی است که نه شرق و نه غرب عالم، نه در گذشته و نه در حال نظیر او را ندیده است».

آری این شخصیت عظیمی که عظمتش مورد قبول دوست و دشمن است

۱- نهج البلاغی فیض، خطبه‌ی ۲۳۴، قسمت ۱۳.

۲- ظاهرآشلبی شمشل ناشر افکار داروین است.

۳- البته امام که او می‌گوید نه به آن معناست که ما می‌گوییم، بلکه به معنای پیشوای بشر و عالم انسان است.

شهادت به رسالت رسول الله الاعظم ﷺ داده و حتی گفته است:
 (آنا عَبْدٌ مِّنْ عَبِيدٍ مُّحَمَّدٍ). «من بندهای از بندگان محمد هستم».

دو شاهد بزرگ بر رسالت رسول اکرم ﷺ

اینجا برای تأیید این تفسیر که مرجع ضمیر در «شاهد منه»؛ پیامبر اکرم ﷺ است به این دو روایت توجه فرماید: ضمن یک روایت در تفسیر همین آیه از امام امیرالمؤمنین علی‌آل‌آمد که فرمود:

(فَرَسُولُ اللَّهِ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّنْ رَبِّهِ وَ آنَا شَاهِدُ لَهُ وَ مِنْهُ).

«رسول خدا یعنی از خدای خود دارد و من شاهد او از خودش هستم».

روایت دیگری از حضرت امام مجتبی علی‌آل‌آمد است در مجمعی که معاویه هم حضور داشت؛ آن حضرت خطبه‌ی مفصلی ایراد فرمود و ضمن آن به همین آیه استشهاد نمود و ذیل آن فرمود:

(فَرَسُولُ اللَّهِ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّنْ رَبِّهِ وَ أَيِّ الَّذِي يَسْلُوُهُ وَ هُوَ شَاهِدُ مِنْهُ).

«رسول خدا آن کسی است که بیشهای از سوی خدای خود دارد و پدر من همان کسی است که تالیٰ او می‌باشد و شاهدی از اوست».

در این دو روایت چنانکه می‌بینیم: مرجع ضمیر «منه» رسول خدا نشان داده شده است که در آیه به صورت «من کانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّنْ رَبِّهِ» آمده است.

اینجا حالی از تناسب نیست که عطف توجّهی به آخرین آیه از سوره‌ی رعد داشته باشیم. آنجا می‌فرماید:

﴿وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾.

۱- توحید صدوق (رض)، صفحه‌ی ۱۷۴.

۲- تابع، از پی رونده.

«[کافران] می گویند: تو فرستاده‌ی از جانب خدا نیستی! بگو: بین من و شما

کافی است که خدا و کسی که علم کتاب در نزد اوست شاهد بر رسالتم باشند».

یعنی بگو: من دو شاهد بر رسالت خود دارم:

«شاهد اول» من خداست که کتاب و قرآن بر قلب من نازل کرده و بر زبان جاری فرموده است و گرنه من یک فرد اتفی هستم و قادر بر این نبودم که کتاب به عالم عرضه کنم.
 «شاهد دوم» من آن کسی است که علم به تمام حقایق این کتابی که بر من نازل شده است در نزد اوست یعنی افکار و اخلاق و اعمال او تحقیق عینی یافته‌ی این کتاب آسمانی من است.

لذا او که در دامن من پرورش یافته است با تمام ابعاد وجودیش شهادت می‌دهد که من مبعوث از جانب خدایم و مکتب من، مکتب انسان ساز است. بنابراین، رسول خدا ﷺ دو شاهد بر رسالت خود دارد؛ یکی خدا و دیگری علی و به عبارت دیگر رسول خدا دو معجزه بر اثبات رسالت خود دارد؛ یکی قرآن و دیگری علی. همانگونه که هیچ مکتبی نمی‌تواند کتابی بسان قرآن بیاورد؛ هیچ مکتبی هم نمی‌تواند دست پروردگاری همچون علی ﷺ پروراند.

در تفسیر «نورالثقلین» و «تفسیر برهان» روایات مربوط به آیه‌ی «...مَنْ عَنْدَهُ عِلْمٌ الْكِتَابِ»؛ ارائه شده است. علاقه‌مندان، آن دو تفسیر را ببینند. تنها یک نمونه که در تفسیر المیزان ذکر شده است. عرض می‌شود: از ابوسعید خدری نقل شده: از رسول خدا ﷺ پرسیدم آیه‌ی «...مَنْ عَنْدَهُ عِلْمٌ الْكِتَابِ»؛ اشاره به کیست؟ فرمود: (ذَاكَ أَخِي عَلَى بْنَ أَبِي طَالِبٍ). «او برادرم علی بن ابیطالب است».

اطمینان به ولایت امام امیرالمؤمنین علیه السلام

از جندب بن عبد الله از دی نقل شده که می گوید:

در جنگ‌های جمل و صفين با امیرالمؤمنین علیه السلام همراه بودم و شبهاي نداشتم

که با دشمنان آن حضرت باید جنگید. روز نهروان پیش آمد و با خوارج روبرو شدیم. آنجا به شبهه افتادم. دیدم اینها که ما به جنگشان می‌رویم مؤمنانی هستند. (قاریان و حافظان قرآن و نماز شب خوان و پرهیزکار از گناهان و...) پیش خود گفتم: چگونه ممکن است کشتن اینها جایز باشد؟! از شدت ناراحتی فکری نتوانستم بمانم و از لشکرگاه جدا شدم و با ظرف آبی که همراه داشتم به یک گوشه از بیابان رفتم و نیزه‌ی خود را به زمین فرو برده و سپریم را به آن تکیه دادم و در سایه‌ی آن نشسته و به فکر فرو رفتم. لحظاتی بیش نگذشته بود؛ دیدم امام علیؑ از لشکر جدا شد و به سمت من آمد و فرمود: ای مرد آزادی! آب همراه داری؟ ظرف آب را تقدیم کردم. آن حضرت رفت و برگشت و نزد من نشست.

در این حال سواره‌ای را دیدم که دنبال امام علیؑ می‌گردد. عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! این مرد در جستجوی شماست. فرمود: او را راهنمایی کن. با اشاره‌ی دست، او را خواندم؛ جلو آمد. به امام علیؑ عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! خوارج از پل نهروان عبور کردند و به آن سمت آب رفتند. فرمود: نه، عبور نکرده‌اند! گفت: به خدا قسم من دیدم از آب عبور کردند. فرمود: نه، مطلب همان است که گفتم، عبور نکرده‌اند. در این حال سوار دیگری رسید و گفت: یا امیرالمؤمنین! خوارج آب را پشت سر گذاشت و از پل رد شدند. امام علیؑ فرمود: نه چنین نیست، از پل عبور نکرده‌اند. مرد گفت: به خدا قسم من نیامدم مگر اینکه دیدم پرچم‌ها و بار و بنه‌ی آنها در آن سوی آب مستقر شد. امام علیؑ فرمود: نه، چنین نیست! آنها کشتارگاهشان و جای ریختن خونشان این سمت آب است. دیدم امام علیؑ این را گفت و از جا برخاست. من هم برخاستم و با خود گفتم:

(الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي بَصَرَنِي فِي هَذَا الرَّجُلِ وَ عَرَفْنِي أَمْرَهُ).

«خدا را شکر که برای شناختن این مرد کمک کرد و راه حلی پیش پایم

گذاشت و ملاک و معیار خوبی به دستم داد».

بالاخره مطلب در این جریان از دو حال خارج نیست؛ یا (العیاذ بالله) دروغگو از آب در می‌آید و یا راستگو و به هر حال تکلیف من روشن می‌شود. در دل گفتم: خدای! من با تو عهد می‌بندم؛ عهدی که روز قیامت مسئول آن باشم. اگر خوارج از نهر گذشته باشند، معلوم می‌شود او از جایی خبر ندارد و امام نیست و من اول کسی خواهم بود که شمشیر به رویش بکشم و نیزه بر سینه‌اش بکوبم و اگر همانطور که گفته است از پل نگذشته باشند، تا نفس دارم در رکاب او خواهم بود و با دشمنانش هر که باشند خواهم جنگید.

می‌گوید: همچنان آمدیم تا به صفحه‌ای خوارج رسیدیم. دیدیم نه، همانگونه که امام علی (علیه السلام) فرموده است پرچم‌ها و بار و بنهی آنها همانجاست که بود و از جای خود حرکتی نکرده و از آب نگذشته‌اند!!! اینجا بود که امام علی (علیه السلام) به سمت من برگشت و نگاهی معنادار به صورتم کرد و با دست خود پشت گردنم را گرفت و تکانم داد و فرمود: مرد ازدی! مطلب برایت روشن شد؟! با شرمندگی عرض کردم: بله مولايم! مشکلم حل شد. فرمود: پس به کار خود مشغول باش. جنبد می‌گوید: از آن لحظه با ایمانی محکم و قلبی مطمئن خودم را به صفحه‌ای خوارج زدم و با آنها به پیکار پرداختم. دو نفر را کشتم، با سوّمی گلاؤیز شدم. من او را می‌زدم و او مرا می‌زد تا هر دو به زمین افتادیم. رفقا مرا از معركه بیرون کشیده بودند در حالی که بیهوش بودم؛ وقتی به هوش آمدم که امیرالمؤمنین از کار خوارج فارغ گشته و دمار از روزگارشان کشیده بود!

امتیاز خاص نام علی (علیه السلام)

در بین اسامی ائمه‌ی اطهار علی (علیه السلام) یک اسم است که امتیاز خاصی دارد و آن

اسم «علی» است که برگرفته از اسم خداوند علی عظیم است و از امام ابوالحسن الرضا^{علیه السلام} نقل شده است:

(أَوَّلُ مَا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَفْسِهِ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ).

«نخستین نامی که خدا برای خویش انتخاب کرده است، علی عظیم است».

ولذا چهار امام از امامان ما^{علیهم السلام} با خدا همنامند: علی امیرالمؤمنین، علی سیدالسادجین، علی ابوالحسن الرضا، علی ابوالحسن الهادی النقی.

(أَسْمَاءُكُمْ فِي الْأَسْمَاءِ وَ أَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ وَ أَرْواحُكُمْ فِي الْأَرْواحِ... فَمَا أَخْلَى أَسْمَاءُكُمْ وَ أَكْرَمَ أَنْفُسُكُمْ وَ أَعْظَمَ شَأْنُكُمْ...).

بر حسب ظاهر، اسم‌های شما در میان اسم‌ها و ابدان‌تان در میان ابدان و ارواح‌تان در میان ارواح و قبور‌تان در میان قبور است، اما بر حسب معنی و باطن، فاصله میان شما و دیگران، بیش از فاصله‌ی اعمق زمین تا عرش اعلای خداست و در عین حال از ما توقع دارند که در مکتب تربیتی آن مریستان الهی بکوشیم این فاصله را کم و کمتر سازیم تا به سعادت تقریب به آن مقربان درگاه ربوبی نائل گردیم و بدانیم که درجهات سعادت اخروی ما در گرو درجهات تقریب ما به آن حیات بخشان عالم انسان است.

امتیاز مُحَبٌ علی^{علیه السلام}

«حُبُّ عَلَىٰ حَسَنَةٌ لَا تَضُرُّ مَعْهَا سَيِّئَةٌ؛ هیچ گناهی نمی‌تواند در قلب «محبٌ علی» آنچنان دگرگونی ایجاد کند که او را به طور کامل از صلاحیت بهشتی شدن بیندازد و مستحق جهنم دائمی اش بسازد. بلکه محبت مولا^{علیه السلام} که مایه‌ی اصلی حیات ابدی است، از عمق جان دوستدارانش همچون برق آتشباری که بر توده‌ی هیزمی افتاد، توده‌ی انبوه گناهان را با همان عذاب موقت گذرا می‌سوزاند یا مانند

۱-معانی الاخبار،صفحه ۲.

تنبدای که هجوم بر درخت پر برگی ببرد، تمامی سیّرات را با تحمل کیفر محدود و حدّاً کثر توقف در جهّنم، به گونه‌ی «لَبْثُ أَحْقَابٍ» فرو می‌ریزد... و سرانجام انسان گنهکار را مُصَفَّی و مُبَرَّای از پلیدی عصیان نموده و آماده‌ی ورود به دارالسلام و برخورداری از مواهب جنّت و رضوان خدا می‌گرداند.

لذا اگر بگوییم: محبّ علی طیلّا ممکن نیست جهّنمی گردد، درست گفته‌ایم؛ چه آنکه جهّنمی آن است که جوهر ذاتش، مسانح با جهّنم شده و هیچگاه از جهّنم منفک و جدا نمی‌تواند بشود. به فرموده‌ی قرآن کریم:

﴿فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾.

«...آنهایا، یاران ملازم آتشند و همیشه در آن خواهند بود.»

﴿وَ مَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ﴾.^۳

«...و هرگز از آتش [دوزخ] خارج نخواهد شد.»

اما آن کسی که به خاطر یک سلسله تیرگی‌های عرضی که به جوهر قلبش رسیده است، باید در جهّنم مورد عذاب موقّت قرار گرفته و تطهیر شود و سپس داخل بهشت گردد، در واقع او جهّنمی نیست! بلکه او یک موجود بهشتی است، گیرم که برای تصفیه و تطهیر از آلودگی‌های سطحی اش مددّتی باید در جهّنم متوقف گردد! عذاب «موقّت» در جنب عذاب «مخلّد»- به شرط درک معنای حقیقی خلود - در واقع عذاب نیست! بلکه همچون حرارتی است که به طلای مشوش داده می‌شود تا خالص و ناب گردیده و شایسته‌ی استقرار در غرفه‌های «جنّت النّعیم» و فردوس برین بشود.

اینک به نمونه‌ای از فریادهای آن فریادگر آسمانی که طنین هراس انگیزش

۱- اشاره به آیات ۲۱ تا ۲۳ از سوره‌ی نبأ است: «إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا لِلطَّاغِيْنَ مَا بَأْبَأْ لَا يَبْتَغُونَ فِيهَا أَحْقَابًا».

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۸۱.

۳- همان، آیه‌ی ۱۶۷.

لرزه بر اندام صاحبدلان می‌افکند، دل بسپارید.

هان ا بشنويد که علی امير طلاق چه می گويد:

(أَيُّهَا الْيَقِنُ الْكَبِيرُ الَّذِي قَدْ لَهَزَهُ الْقَتَيْرُ كَيْفَ أَنْتَ إِذَا التَّحْمَثُ
أَطْوَاقُ النَّارِ بِعَظَامِ الْأَعْنَاقِ وَ نَسْبَتِ الْجَوَامِعِ حَتَّىٰ أَكَلَتُ لُحُومَ
السَّوَاعِدِ فَاللَّهُ مَغْشَرُ الْعِبَادِ وَ أَنْثُمْ سَالِمُونَ فِي الصَّحَّةِ قَبْلِ
السُّقُمِ وَ فِي الْفُسْحَةِ قَبْلَ الضِّيقِ فَاسْعَوا فِي فَكَاكِ رِقَابِكُمْ مِنْ قَبْلِ
أَنْ تُغْلِقَ رَهَائِنَهَا).^۱

ای پیر کهنصال که ضعف پیری بر وجودت چیره گشته، چگونه خواهی بود
آنگاه که طوق های آتش به استخوان های گردنها بچسبد و غل و زنجیرها
چنان به دست و گردنها بیچد که گوشت های بازو وان را بخورد! هان ای گروه
بندگان، از خدا پروا کنید! از خدا بترسید! هم اکنون که بدنش سالم و جایگاهی
واسیع دارید، در فکر تأمین سعادت خود باشید، پیش از آنکه به چنگال بیماری
و مرگ افتید و به تنگنای قبر درآید، در رهایی خویش [از گرفتاری های پس
از مرگ] بکوشید، پیش از آنکه درهای نجات و رهایی بر روی شما بسته
شود».

با ز هم گوش جان به فریاد دیگر آن «پدر» فرادهید که چه دلسوزانه هشدار می دهد:
(وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ أَيْسَ لِهَذَا الْجُلْدِ الرَّقِيقِ صَبْرٌ عَلَى النَّارِ فَإِنْ حَمُوا
نُفُوسَكُمْ فَإِنَّكُمْ قَدْ جَرَبْتُمُوهَا فِي مَصَابِ الدُّنْيَا أَفَرَأَيْشُمْ جَرَعَ
أَحَدِكُمْ مِنَ الشَّوْكَةِ تُصِيبُهُ وَ الْعَثْرَةِ تُدْمِيهُ وَ الرَّمْضَاءِ تُحْرِقُهُ فَكَيْفَ
إِذَا كَانَ بَيْنَ طَابِقَيْنِ مِنْ نَارٍ ضَجِيعٌ حَجَرٌ وَ قَرِينٌ شَيْطَانٌ أَعْلَمُّ
أَنَّ مَالِكًا إِذَا غَضِبَ عَلَى النَّارِ حَطَمَ بَعْضُهَا بَعْضًا لِغَضَبِهِ وَ إِذَا

زَجَرَهَا تَوْتِبُ بَيْنَ أَبْوَابِهَا جَزَّاعاً مِنْ زَجْرِهِ).^۱

و بدانید که این پوست نازک [تن] طاقت آتش [دوزخ] راندارد؛ بنابراین به خود تان رحم کنید [خود را دچار آن آتش سوزان نسازید] چه آنکه شما [ضعف و ناقوانی] خود را در مصائب [اندک] دنیا آزموده‌اید. آیا دیده‌اید که یکی از شماها بر اثر خاری که بر تن ش می‌خلد و زمین خوردن اندکی که او را مجرح و خونین می‌سازد و ریگ‌های داغ [زمین] که او را می‌سوزاند، جگونه از درد می‌نالد و بی تاب می‌شود؟! پس چه حالی خواهد داشت آنگاه که میان دو تابه‌ی از آتش در کنار سنگ‌های گداخته و قرین شیطان قرار گیرد؟ آیا می‌دانید آنگاه که مالک [دوزخ] بر آتش خشم کند [طبقات] آتش از خشم او [به خروش آمده] بر روی هم می‌غلتند و در درون هم فرومی‌روند و آنگاه که آن را زجر کند [و بانگ بر آن زند] توده‌های آتش از جابر می‌جهند و باشتاد و ناله کنان در میان درها [یا طبقات] جهتم از این سو به آن سو شعله می‌کشنند.^۲

راستی باید دید که امیر مؤمنان علی علیاً چرا دوستدارانش را تنها به خاطر داشتن محبت‌ش مستغنى از «تقوا» و در امان از عذاب خدا نمى‌داند و آنان را دلگرم به «محبت» خویش و آسوده خاطر از گرفتاري‌های روز جزا نمى‌سازد؟... بلکه با اهتمامي شديد و با بياناني فوق العاده اكيد، دستور رعایت تقوا و پرهيز از گناه مى‌دهد و از عذاب‌های دردناک آخرت مى‌ترساند و بر حذر مى‌دارد و احياناً بر اثر مشاهده‌ی حالت بي‌پروايني و سهل انگاری در امر دين، از مردم چنان آزرده گشته و روح مقدّش طوفاني مى‌شود که در ملأ عام و در مرئي و منظر مردم، بر فراز منبر مسجد، دست بر محاسن شريفش زده^۲ و سيلاب اشك از ديدگان حق‌بینش فرو

۱-نهج البلاغه فیض، خطبه‌ی ۱۸۲، قسمت سوم.

۲-همان، خطبه‌ی ۱۸۱، قسمت آخر خطبه.

می‌ریزد^۱ و حتی در میان بازار پرغوغه از آهنگ سود و زیان غفلت‌زدگان در کناری ایستاده و با صدای بلندی می‌گردید و دلسوزانه و خشمگین فریاد می‌کشد که:
 (یا عَبِيدَ الدُّنْيَا وَ عُمَالَ أَهْلِهَا! إِذَا كُنْتُمْ بِاللَّهِ رَّحْلَفُونَ وَ بِاللَّهِ
 فِي فِرَاشِكُمْ تَنَامُونَ وَ فِي خِلَالِ ذَلِكَ عَنِ الْآخِرَةِ تَغْفَلُونَ، فَمَتَى
 تُجْهَزُونَ الزَّادَ وَ تُفَكِّرُونَ فِي الْمَعَادِ).^۲

«ای بندگان دنیا و کارگران اهل آن! چون چنین هستید که روز، به سوگند در معاملات به سر می‌برید و شب در بستر قان می‌خوابید و در خلال این[کار و خواب] از آخرت در غفلتید، پس کی توشه‌ی راه آماده می‌سازید و درباره‌ی معاد می‌اندیشید»؟!

تأثیر شدید امام امیرالمؤمنین علیؑ

امام علیؑ گاهی آنچنان از دست مردم متأثر می‌شد و به ستوه می‌آمد که با جملاتی تند و ملامت‌بار آنها را مورد خطاب قرار می‌داد و می‌فرمود:
 (یا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ وَ لَا رِجَالَ حُلُومُ الْأَطْفَالِ وَ عُقُولُ رَبَّاتِ الْحِجَالِ).
 «ای نامردهای مردنما که آثار مردانگی در شما نیست، ای کسانی که عقلتان مانند عقل بچه‌ها و زن‌های تازه به حجه رفته است»،
 (لَوْدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَرَكُمْ وَ لَمْ أَعْرِفُكُمْ).

«ای کاش من شما را نمی‌دیدم و نمی‌شناختم».
 (فَاتَّلَكُمُ اللَّهُ لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِي قَيْحًا وَ شَحَنْتُمْ صَدْرِي عَيْظًا).
 «خدشا شما را بکشد که دلم را چرکین کردید و سینه‌ام را از خشم آکنده».
 (وَ أَفْسَدْتُمْ عَلَيَّ رَأْيِي بِالْعِصْيَانِ وَ الْخِدْلَانِ حَتَّى لَقَدْ قَالَتْ قُرْيُشُ

۱-نهج البلاغه فیض، خطبه ۱۸۱، قسمت آخر خطبه.

۲-سفينة البحار، ج ۱، کلمه‌ی سوق، ص ۶۷۴

إِنَّ أَبْنَ أَبِي طَالِبٍ رَجُلٌ شُجَاعٌ وَ لَكِنْ لَا عِلْمَ لَهُ بِالْحَرْبِ).^۱

«شما به سبب نافرمانی و بی اعتنایی به گفتار من رأی و تدبیرم را فاسد و تباہ ساختید تا آنجا که قریش گفتند پسر ابی طالب مرد دلیری است ولیکن علم جنگ کردن ندارد». ^۲

(لِلَّهِ أَبُوهُمْ وَ هَلْ أَحَدٌ مِنْهُمْ أَشَدُ لَهَا مِرَاسًا وَ أَقْدَمُ فِيهَا مَقَاماً مِنِّي).

«خدا پدرشان را بیامرزد [که چه بی فکر و تأقل سخنی گفته اند] آیا کدام یک از آنان ممارست و جدیت مرا در جنگ داشته و پیش قدمی و ایستادگی او [در میدان های جنگ] از من بیشتر بوده است».

(لَقَدْ نَهَضْتُ فِيهَا وَ مَا بَلَغْتُ الْعِشْرِينَ وَ هَا أَنَا ذَا قَدْ دَرَفْتُ عَلَى السَّيِّنَ).

«هنوز بیست سال نداشتم که قدم به میدان های جنگ نهادم و الآن ستم از شصت گذشته است. آیا کسی که چهل سال در میدان های جنگ با حریفان قوی پنجه در گیر بوده است، آگاه از اسرار جنگی نخواهد بود؟ وَ لَكِنْ لَا رَأَى لِمَنْ لَا يُطَاعُ).^۳

«کسی که فرمانش را نمی برند، چه رأی و تدبیری خواهد داشت؟ (وَ إِنِّي لَعَالِمٌ بِمَا يُصْلِحُكُمْ وَ يُقْيِمُ أَوْدَكُمْ).

«و من می دانم از چه راهی شما را اصلاح کنم و کجی شما را راست گردانم و برای جنگ با دشمن آماده سازم». (وَ لَكِنِّي وَ اللَّهُ لَا أَرَى إِصْلَاحَكُمْ بِإِفْسَادِ نَفْسِي).

۱- نهج البالغی فیض، خطبهی .۲۷

۲- همان.

۳- همان، خطبهی .۶۸

«ولی به خدا سوگند، من اصلاح شما را با افساد و تباہ ساختن خود، جایز نمی‌ینم [که خودم را به خاطر اصلاح شما جهتمنی سازم و کاری بر خلاف رضای خدا انجام دهم]».

شگفتی جناب کمیل

در حالات مارقین این گروه دیندار دین نشناس آمده است که یک شب حضرت امیرالمؤمنین علیله در کوفه با کمیل همراه بودند و از کوچه‌های کوفه عبور می‌کردند. شب از نیمه گذشته بود و اکثر مردم در خواب بودند و چراغ‌ها خاموش بود. از کنار خانه‌ای می‌گذشتند؛ متوجه شدند که صاحب خانه مشغول نماز شب است و قرآن تلاوت می‌کند و بالحنی خوش این آیه را، که در مدح نماز شب خوان هاست، می‌خواند:

﴿أَمَّنْ هُوَ قَاتِنُ آنَاءِ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَ قَائِمًا يَحْذِرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾.

«آیا [کسانی که به میدا و معاد ایمان ندارند و در آیه‌ی قبل، به آنها اشاره شده است ارزشمندندیا] کسی که در طول شب در سجده و قیام اطاعت [خدا] می‌کند [و] از آخرت می‌ترسد و به رحمت خدا امیدوار است؟ بگو آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟ تنها خردمنداند که پند پذیرند». وقتی این آیه از قرآن با آن لحن و آهنگ خوش به گوش کمیل رسید، آن چنان تحت تأثیر قرار گرفت که در وسط کوچه ایستاد و به آن قرائت گوش فراداد. امام علیله متوجه توقف کمیل شد و فرمود: (یا کمیل لا یُعِجِبَكَ طَنَطَةُ الرَّجُلِ إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ). «کمیل، آهنگ جذاب این مرد در دلت نشینند؛ او از اهل آتش است».

واقعاً باید پناه بر خدا برد که انسان نمی‌داند آخرش چه می‌شود. این آدم خوب و مقدسی است، نماز شب خوان و قاری قرآن است و کمیل را، که از اصحاب سرّ مولا و بسیار بزرگ است، مجدوب آهنگ قرآنی خود کرده است؛ اما مولا فرمود: فریب نخور. این نغمه و حال خوشی که این مرد دارد، تو را گول نزنند. این اهل آتش و جهنمی است.

کمیل تعجب کرد و پیش خود گفت، یعنی چه؟ این آدم به این خوبی نماز شب می‌خواند و در دل شب با خدا خلوت کرده و راز و نیاز می‌کند. چگونه است که مولا او را جهنمی می‌داند؟ این ماجرا گذشت تا جنگ نهروان پیش آمد. امام همراه کمیل میان اجساد کشته‌ها می‌گشت تا کنار جسد همین آدم نماز شب خوان رسید. نیزه‌ی خود را روی سینه‌ی او گذاشت و فرمود:

(يا کمیل أَمْنٌ هُوَ قَاتِلُ آنَاءِ الَّلَّيْلِ سَاجِدًا وَ قَائِمًا يَحْذِرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ...).

کمیل، این همان نماز شب خوان قاری قرآن است که آن شب با نغمه‌ی خوش قرآنی اش، جذبت کرده بود. اینکه بین که چگونه جهنمی شده است. کمیل روی پاهای مبارک مولا افتاد و پاهای حضرت را بوسید و از حال حیرتی که از سخن مولا در دلش پیدا شده بود عذرخواهی کرد. اینها مارقین بودند. کارشان واقعاً عجیب و حیرت آور بوده است. دینداری توان با جهل و نادانی جداً خطرناک و زیان‌بار است. این جمله از رسول خدا علیه السلام نقل شده است:

(فَصَمَ ظَهْرِي رَجُلَانِ عَالَمٌ مُتَهَّكٌ وَ جَاهِلٌ مُتَسَّكٌ).

«دو نفر کمرم را شکسته‌اند: عالم پرده‌دری بی‌تفوا و جاهم متعبد دیندار».

رفتار عجیب خوارج نهروان!

خوارج وقتی به نهروان می‌رفتند تا تجهیز لشکر کنند و با حضرت امیر علیه السلام

بعنگند، در بین راه به دو نفر رسیدند که یکی مسلمان بود و دیگری نصرانی. آن مسلمان را به جرم این که طرفدار علیؑ بود کشتد و نصرانی را احترام کردند و گفتند: رسول خدا ؓ دستور داده است که با اهل ذمّه به نیکی رفتار کنیم. یک دانه‌ی خرما از درختی به زمین افتاده بود، یکی برداشت؛ دیگران فریاد زدند حرام است و صاحب‌ش راضی نیست. خوکی از آنجا می‌گذشت و یکی تیر زد و خوک را کشت. باز فریاد زدند: افساد فی الارض کردی. چرا خوک را کشتی؟ اما چند قدم آن طرف تر نیز به مسلمان بزرگواری از اصحاب خاصّ امیرالمؤمنین ؓ (عبدالله بن خبّاب الارت) در حالی که همسر حامله‌اش همراهش بود، دیوانه‌وار هجوم برداشت و شکم زن بینوا را مقابل چشم شوهرش پاره کردند و بچه را بیرون آورده با مادر سر بریدند و آنگاه خود عبدالله را کنار نهر خواباندند و مثل گوسفند سرش را بریدند و همین را عبادت بزرگ خدا از سوی خود می‌دانستند. امام امیرالمؤمنین ؓ درباره‌ی آنها فرمود:

﴿أَتُتْمِ مَعَاشِرَ أَخِفَاءِ الْهَامِ، سُفَهَاءِ الْأَخْلَامِ﴾.^۱

«شما گروهی هستید سبک مغز کم خرد».

مارقین ظاهري فريبنده داشتند و باطنی وحشتبار و لذا امام می‌فرمود: کشن اينها کار هر کسی نبود. تنها من بودم که به روی اين دينداران دين‌شناس شمشير کشيدم و ريشه‌ی فتنه را کندم.

﴿فَإِنِّي فَقَاتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ وَ لَمْ يَكُنْ لِي جُنَاحٌ عَلَيْهَا أَحَدٌ غَيْرِي﴾.^۲

«من بودم که چشم فتنه را کور کردم و غير از من کسی جرأت اين را نداشت

[که به جنگ با قاريان قرآن و شب زنده‌داران برخizد].

۱-نهج البلاعه‌ی فيض، خطبه‌ی ۳۶

۲-همان، خطبه‌ی ۹۲

در زیارت جامعه‌ی کبیره می‌خوانیم:
(فالرَّاغِبُ عَنْكُمْ مَارِقُ).

پس رو بگردان از شما [خاندان عصمت و طهارت] مارق است.

آری کسانی که شما اهل بیت را شناختند و پس از شناختن، از شما اعراض کردند و حتی مانند خوارج از شما جلو زدند، اینان مارقد و از صراط مستقیم منحرف شده‌اند.

تنها راه تقریب به خدا

رسول خدا ﷺ به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

**(مَثُلُكَ فِي أُمَّتِي مَثُلُّ بَابِ حِطَّةٍ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ فَمَنْ دَخَلَ
 لِوَيْتَكَ فَقَدْ دَخَلَ الْبَابَ كَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ).^۱**

«فَمَنْ تو در اقتت من مَثَلُ بَابِ حِطَّه در بنی اسرائیل است؛ پس هر کس در ولایت تو داخل شود، از آن باب داخل شده که خدا به آن امر فرموده است».

به شیطان گفتند راه تقریب به ما سجده بر آدم است. اگر از آن راه بیایی، قبول می‌شوی؛ و گرنه، اگر هزاران سال هم سجده کنی، مقبول نخواهی شد و ملعون ابدی خواهی شد. اینجا هم فرموده‌اند: شما یک در بیشتر برای تقریب به خدا ندارید و آن در خانه‌ی علی و آل علی مانند هست. اگر از آن در آمدید، «سعید مَنْ وَالاَكُمْ»؛ و اگر از آن در منحرف شدید، هلاک می‌شوید «هَلَكَ مَنْ عَادَكُمْ».

خدا ما را از عالم خاک و جماد حرکت داده تا به مقام قرب برساند. هم مقصد بسیار عظیم است هم راه و مسیر بس دشوار و پر خطر. در این مسیر، راهنمایی و رهبری کار هر کسی نیست. در این راه، گردنده‌ها، کوه‌ها، سنگلاخ‌ها، راهزنان و چاهها بسیار زیاد است. می‌بینیم که چه فرقه‌ها و گروه‌هایی در این چاهها و چاله‌ها افتاده‌اند و از دره‌های مخفی سر در آورده‌اند. در این راه، همه‌ی بزرگان، اعم از فیلسوفان و

عارفان، متحیر و سرگردانند و احتیاج به راهنمایی مطمئن دارند تا از اول و آخر راه آگاه باشد و مقصد را خوب بشناسد و ایشان همان کسانی هستند که در زیارت

جامعه‌ی کبیره می‌خوانیم:

(خَلَقْكُمُ اللَّهُ أَنُوَارًا فَجَعَلَكُمْ بِعِزْشِهِ مُحْدِقِينَ).

«[هنوز عالمی خلق نشده بود که] خدا شما را نورهایی آفرید و محیط بر عرش خود قرار داد.»

حضرت امام جواد طیلابه محمد بن سنان فرمود:

(إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَرَلْ فَرِدًا مُّتَقَرِّدًا فِي وَخْدَانِيَّتِهِ ثُمَّ حَقَّ مُحَمَّدًا وَ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ فَمَكَثُوا أَلْفَ الْفِ دَهْرٍ ثُمَّ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا وَ أَشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا وَ أَجْرَى عَلَيْهَا طَاعَتَهُمْ وَ جَعَلَ فِيهِمْ مِنْهُ ما شَاءَ وَ فَوَضَّعَ أَمْرَ الْأَشْيَاءِ إِلَيْهِمْ فَهُمْ قَائِمُونَ مَقَامَهُ يُحَلِّلُونَ مَا شَاؤُوا وَ يُحَرِّمُونَ مَا شَاؤُوا وَ لَا يَفْعَلُونَ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ فَهَذِهِ الدِّيَانَةُ الَّتِي مَنْ تَقَدَّمَهَا مَرَقَ وَ مَنْ تَأَخَّرَ عَنْهَا مُحِقٌّ خُذُّهَا يَا مُحَمَّدُ فَإِنَّهَا مِنْ مَخْرُونِ الْعِلْمِ وَ مَكْنُونِهِ).^۱

«خداوند پیوسته یگانه و بکتا بود، آنگاه محدث و علی و فاطمه را آفرید. آنها هزار هزار دهر بودند و سپس اشیاء را آفرید و آنها را شاهد خلق اشیاء قرار داد و اشیاء را موظف به اطاعت از آنها کرد و آنها قائم مقام خدا[در تدبیر امور][شدند و حلال و حرام خدابه دست آنها سپرده شد و آنها جز به مشیت خدا کاری نمی‌کنند. این دیانتی است که هر کس از آن جلو بیفتند یا عقب بماند، هلاک می‌شود. ای محمد، [نام راوی است][این را بگیر که برگرفته از علم مکنون و مخزون است].»

۱- بحار الانوار، جلد ۲۵، صفحه ۲۵.

امام باقر طیلاراجع به حسن بصری می فرمود:

(فَلَيْدِهَبِ الْحَسَنُ يَمِينًا وَ شِمَالًا فَوَاللهِ مَا يُوجَدُ الْعِلْمُ إِلَّا هِيَهُنَا).^۱

حسن هر جا که می خواهد برود، به چپ یا به راست برود، به خدا قسم، به علم

خواهد رسید، مگر اینجا [به سینه‌ی خودشان اشاره کردند].^۲

(لَا يُوجَدُ الْعِلْمُ إِلَّا مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ نَزَلَ عَلَيْهِمْ جَبَرِيلُ).^۳

علم را نمی‌یابد مگر از اهل بیت اطهار، همان خانه‌ای که جبرئیل در آنجا نازل

شده است. تا به آنجا نیاید، به جایی نمی‌رسد.^۴

(فَلَيْدِهَبِ النَّاسِ حَيْثُ شَاءُوا فَوَاللهِ لَيَأْتِيَنَّ الْأَمْرُ هِيَهُنَا).^۵

مردم هم هر جا می خواهند بروند اما به خدا قسم تا در خانه‌ی ما نیایند، راه را

پیدا نمی‌کنند).

(كُلُّمَا لَمْ يَخْرُجْ مِنْ هَذَا الْبَيْتِ فَهُوَ بَاطِلٌ).^۶

هر چه از این خانه خارج نشده باشد، باطل است.

خانه‌های عرشی

(حَتَّىٰ مَنْ عَلَيْنَا بِكُمْ فَجَعَلَكُمْ فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا أَسْمُهُ).

خدابر ما منت گذاشته و تنزیلی از آن انوار عرشی را در میان خانه‌هایی از زمین در دسترس ما قرار داده است؛ بدن‌های مقدسشان و زادگاه و محل دفن اجساد مطهرشان از مصادیق آن بیوت و خانه‌هایی است که خدا خواسته است رفعت و جلالت پیدا کنند و جایگاه ذکر و یاد و نام خدا باشند.

۱- بخار الانوار، جلد ۲۵، صفحه ۹۱.

۲- همان.

۳- همان، صفحه ۹۴.

۴- همان.

این حدیث از منابع شیعه و سنّی نقل شده است که:

(فَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ هَذِهِ الْآيَةَ فِي بُيُوتٍ أَذْنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ أَىُّ بُيُوتٍ هَذِهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ بُيُوتُ الْأَبْيَاءِ فَقَامَ إِلَيْهِ أَبُوبَكَرٌ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا الْبَيْتُ مِنْهَا وَأَشَارَ إِلَى بَيْتِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ قَالَ نَعَمْ مِنْ أَفَاضِلِهَا).^۱

«پیامبر اکرم ﷺ این آیده را تلاوت فرمود»:

﴿فِي بُيُوتٍ أَذْنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَيِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْأَصَالِ...﴾.^۲

سپس مردی به پا خاست و گفت: یا رسول الله، این خانه‌ها کدام است؟ رسول خدا فرمود: خانه‌های پیامبران است. ابو بکر برخاست و در حالی که به خانه‌ی علی و فاطمه اشاره می‌کرد، گفت: یا رسول الله، این خانه از آن خانه‌هاست؟ فرمود: آری، از بهترین آنهاست.

بهشتی شدن در پرتو نور ولایت

سید اسماعیل حمیری از شیعیان مخلص و مداحان بسیار بزرگوار امام امیر المؤمنین علیه السلام و خاندان عصمت علیهم السلام بوده است. راوی گفته: در ساعت آخر عمرش کنار بسترش بودم. جمعی از شیعه و جمعی دیگر از سنیان، آنجا حضور داشتند. ناگهان دیدم نقطه‌ی سیاهی در صورتش پیدا شد و آن نقطه رو به گسترش گذاشت و تمام صورتش سیاه شد.^۳

ما جمع شیعه از این واقعه بسیار ناراحت شدیم و سنیان خوشحال که پایان کار این مداح علی علیه السلام این چنین شد! در این اثنا که سخت محزون و غمگین

۱-تفسیر برهان، جلد ۳، صفحه ۱۳۸، حدیث ۸.

۲-سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۶.

۳-ظاهرآ در خلوت، گاهی شرب خمر می‌کرده است.

بودیم، دیدیم در همان قسمت از صورت سید که آن نقطه‌ی سیاه حادث شده بود؛ نقطه‌ی سفیدی پیدا شد و رو به گسترش گذاشت و تمام صورت درخشان و منور شد! در آن حال سید چشم باز کرد و بالی متبسم و خندان این ایات را گفت:

كَذَبَ الزَّاعِمُونَ أَنَّ عَلَيَا
لَنْ يُنَجِّي مُجْهُهُ مِنْ هَنَاءَ
وَعَفَالِيَ الْأَلَهُ عَنْ سَيِّئَاتِي
وَتَوَلَّوا عَلَيَا حَتَّى الْمَمَاتِ
فَابْشِرُوا إِلَيْهِمْ أَوْلَيَاءَ عَلَيَا

«دروغ گفتند آنان که پنداشتند علی دوستان خود را از تنگناها نجات نخواهد

داد. به خدا قسم من [در پرتو نور حب علی ﷺ] داخل بهشت شدم [بهشت

برزخی منظور است که انسان مؤمن به محض خروج از دنیا داخل آن می‌شود]

و خدا تمام گناهانم را مورد عفو قرار داد. حال ای دوستان علی ﷺ بشارت باد

بر شما! تا دم جان دادن دست از دامن ولای علی ﷺ بر ندارید.»

در عین حال این هشدار علی راهیچگاه از یاد نبریم که فرموده است:

أَعِينُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ وَعِفَةً وَسَدَادٍ.^۲

«ای دوستدارانم! مرا کمک کنید باور و پرهیز از گناهان و کوشش در امر

بندگی و عفت و پاکدامنی و استواری در صراط مستقیم دین.».

کمک کنید تا بتوانم مشمول شفاعت قراتان بدhem. همه‌اش با آرزو زندگی نکنید. دیندار به معنای واقعی باشید تا در پرتو نور ولای علی ﷺ به مدارج اعلای سعادت نائل گردید. ان شاء الله.

بهشت و جهنّم، مطیع فرمان امام علی ﷺ

ما الان مشغول رشتن و کاشتن هستیم. بنگریم که چه می‌کاریم تا آن جا چه

۱- بحار الانوار، جلد ۶، صفحه ۱۹۲

۲- نهج البلاغه، فیض، نامه ۴۵

برداشت کنیم. آنچه مایه‌ی دلگرمی ماست، حب امام امیرالمؤمنین طیللا است که قسم الجنّة والنّار است. مأمون عباسی از امام ابوالحسن الرّضا طیللا پرسید: این که شما می‌گویید:

(عَلَىٰ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ). «علی تقسیم کننده‌ی بهشت و جهنم است».

یعنی چه؟ امام رضا طیللا به او فرمود: مگر این روایت را خود شما نقل نمی‌کنید که عبدالله بن عباس، جد شما، از رسول خدا طیللا نقل کرده است که:

(حُبُّ عَلَيٰ إِيمَانٌ وَ بُعْضُ عَلَيٰ كُفْرٌ).

«حب علی ایمان و بعض علی کفر است».

آیا این حدیث از نظر شما صحیح است؟ گفت: بله. فرمود: وقتی بنا شد حب و بعض علی طیللا ملاک بهشتی و جهنّمی شدن باشد، پس صحیح است که بگوییم: علی تقسیم کننده‌ی بهشت و جهنّم است. مأمون از این جواب خوشحال شد و گفت: (لا أَبْقَانِي اللَّهُ بَعْدَكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ). «خدا مرا بعد از تو زنده نگه ندارد».

یعنی، خدا آن روزی را نیاورد که من باشم و تو نباشی.

(أَشَهَدُ أَنَّكَ وَارِثٌ عِلْمِ رَسُولِ اللَّهِ).

«من شهادت می‌دهم که وارث علم پیامبر تو هستی».

بعد، وقتی امام از مجلس مأمون بیرون آمد، ابوالصلّت هروی، که خدمت امام بود، عرض کرد: آقا، چه جواب خوبی به مأمون دادی. فرمود: من به قدر فهم او جواب دادم؛ حقیقت مطلب از این بالاتر است؛ پدرم از آباء کرامش از امیرالمؤمنین طیللا نقل

کرده که فرموده است، رسول خدا طیللا به من فرمود:

(يَا عَلَيْهِ أَنْتَ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَقُولُ لِلنَّارِ هَذَا لِي وَ هَذَا لَكِ).^۱

«ای علی، تو تقسیم کننده‌ی بهشت و جهّنم هستی در روز قیامت، به جهّنم می‌گویی این از آن من و این از آن نوست».

یعنی، در روز قیامت، جهّنم مطیع فرمان علی ﷺ است و طعمه‌ی خود را که کافران و منافقان هستند، از دست علی ﷺ می‌گیرد و به فرمان او، آنها را در کام خود فرو می‌کشد و به دوستان علی ﷺ جرأت نزدیک شدن ندارد، مگر این که باز به فرمان علی ﷺ برخی از گنهکاران شیعه نیاز به گوشمالی موّقت داشته باشند.

انصراف از ترور امام علی ﷺ

در جریان غصب فدک، امیرالمؤمنین علی بن ابوبکر و عمر در حضور جمعی از مهاجرین و انصار مجاجه‌ی مفصلی داشت. آن دو نفر وقتی نتوانستند در مقابل امیرالمؤمنین اقامه‌ی حجّتی کنند، پس از انقضای مجلس با هم خلوت کردند. ابوبکر به عمر گفت: دیدی امروز علی ما را در میان جمع مردم چگونه محکوم نشان داد؟ اگر این چنین مجلسی تکرار شود، ترس این دارم که مردم به او بگروند و کار ما مختل شود. در این باره باید چاره‌ای اندیشید. عمر گفت: تنها فرد مناسب برای این کار، خالد بن ولید است. او را احضار کردند و گفتند، تو را برای کار بزرگی در نظر گرفته‌ایم. او گفت، برای هر کاری آماده‌ام؛ اگرچه کشن علی بن ابیطالب باشد. گفتند: ما تو را برای همین کار احضار کرده‌ایم. تصمیم گرفتند در صفت جماعت وقتی علی آمد در صفت اوّل نشست، خالد در کنار او بشنید. ابوبکر گفت: من وقتی سلام نماز را دادم و گفتم، السلام عليکم، تو برخیز و او را بکش!

فردای آن روز خالد در حالی که شمشیر در زیر لباسش بسته بود به مسجد آمد و در صفت اوّل کنار امیرالمؤمنین نشست و ابوبکر به نماز ایستاد تا به آخر تشهّد رسید. در آن هنگام از تصمیم خود پشیمان شد که این کار خطرناکی است و ممکن است فتنه‌ای ایجاد شود و آنها نتوانند از کار خود نتیجه‌ای بگیرند. در حال تشهّد، توقف کرد

و متّحیر بود که چه کند، تا جایی که نمازگزاران تصوّر کردند ابوبکر در نماز به سهو و اشتباه افتاده است. عاقبت پس از لحظاتی تحیر و تردید گفت:

(يا خالد لا تفعلن ما أمرتک به، السلام عليكم و رحمة الله).^۱

«ای خالد! کاری را که گفته بودم نکن، السلام علیکم و رحمة الله».

همه تعجب کردند که چه شد و این جمله چه معنایی داشت. در آن حال امیرالمؤمنین رو به خالد که در کنارش نشسته بود کرد و فرمود: ای خالد! تو را به چه کاری امر کرده بود؟ گفت: از من خواسته بود تو را بکشم. حضرت فرمود: آیا تو این کار را می کردی؟ گفت: بله، به خدا قسم اگر این جمله را نگفته بود، الان تو را کشته بودم. امیرالمؤمنین علیه السلام دست دور گردن او پیچید و او را به زمین انداخت. مردم از همه طرف جمع شدند و امیرالمؤمنین را قسم به حق رسول الله دادند تا رهایش کرد.

امان به خاطر محبت علیؑ

این داستان شگفت‌انگیز را در گفتار یکی از صاحبان معرفت دیدم. هر چند ایشان سند آن را ارائه نکرده‌اند، ولی اجمالاً از کتابی نقل کرده‌اند که مؤلف آن مورد وثوقشان بوده است و آن داستان این است:

روزی جناب سلمان(ره) و جمیع از اصحاب در محضر رسول اکرم ﷺ مشرّف بودند. پیامبر اکرم ﷺ برای این که آنان را به گوشه‌ای از فضیلت امام امیرالمؤمنین علیه السلام متوجه کند، به سلمان فرمود: هم اکنون برخیز و همراه این جمیع حاضر به گورستان یهود برو و آنجا یکی از اموات به نام «بندار» را صدا کن و با او سخن بگو. سلمان به دستور آن حضرت با آن جمیع به گورستان یهود آمد و ندا کرد یا بندار، از قبری جواب داده شد. سلمان به او گفت: تو کیستی و بر چه دینی مرده‌ای و اکنون در چه حالی؟ او گفت: من از قوم یهود بودم و بر دین یهود مرده‌ام و اکنون در

زمره‌ی یهودانم ولی مانند دیگر هم کیشانم محکوم به عذاب نیستم. جناب سلمان پرسید: تو چرا در عذاب نیستی؟ جواب داد: چون من علی را دوست می‌داشتیم و آنچنان در محبت علی بی قرار بودم که هرگاه او را از دور می‌دیدم، می‌دویدم و خودم را روی پاهای او می‌انداختم و پاهاش را می‌بوسیدم. بارها هم کیشان من سرزنشم می‌کردند و می‌گفتند: آخر، تو را با علی چه کار که این چنین به او محبت می‌ورزی؟ می‌گفتم: چه کنم، من مجدوب علی هستم و در محبت‌ش بی اختیار؛ و اینک که مرده‌ام، بر اثر همان حب علی از عذاب در امانم. البته، کافر بهشتی نمی‌شود اما به خاطر حب علی طیللاً از عذاب جهنم در امان است.

شافعی، رئیس فرقه‌ی شافعیه از مذاهب چهارگانه‌ی اهل تسنن، می‌گوید:
 اعاتب فی حُبِّ هَذَا الْفَتَنِ
 إِلَى مَ، إِلَى مَ وَ حَتَّى مَتَّى

«من علی را دوست دارم. آخر تا کی باید به خاطر محبت به او مورد عتاب و

سرزنش دیگران قرار بگیرم؟»

وَ هَلْ زُوْجَتْ فَاطِمَةُ غَيْرَةً
 وَ فَيْ غَيْرِهِ هَلْ أَتَى هَلْ أَتَى

«آیا غیر علی کسی هست که شایستگی همسری فاطمه را به او داده باشد؟ آیا غیر

علی کسی هست که سوره‌ی هل آتی از سوی خدادارشان اونازل شده باشد؟»

یعنی، من کسی را دوست می‌دارم که خدا با سوره‌ی «هل آتی» مددحش کرده و او را به همسری فاطمه‌ی زهراء علیه السلام پسندیده است. این دو از افتخارات بزرگ علی امیر المؤمنین علیه السلام است: ممدوح خدا و همسر زهراء بودن.

﴿...ذِلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ...﴾^۱.

«این فضل خداست که به هر کس بخواهد عنایت می‌کند».

۱-سوره‌ی مائدہ، آیه‌ی ۵۴.

دل پرخون امام امیرالمؤمنین علیؑ

حال ما چقدر توانسته‌ایم از مولا و پیشوای خود تبعیت کنیم و خود را ساحت مقدسش نزدیک کنیم؟ او از مردم زمان خود دل پرخونی داشت. دست کمیل را می‌گرفت و میان صحرا می‌برد و در دل شب، آه سرد از دل پر درد می‌کشید. در حالی که با دست، اشاره به سینه‌ی خود می‌کرد، می‌فرمود:

(هَا إِنَّ هِيَهَا لَعِلْمًا جَتَّا لَوْ أَصَبَّتُ لَهُ حَمَلَةً).^۱

«آه که اینجا منبع علوم فراوان است؛ ای کاش انسان‌های صالح لا یقی می‌یافتم و آن را با آنها در میان می‌گذاشم».

در یکی از روزهای ماه رمضان آخر عمر شریف‌ش که شاید یک هفته پیش از شهادتش بود، روی منبر مسجد کوفه به یاد یاران گذشته‌اش افتاد و اسامی چند نفر از آنها را برد و سخت گریست و گفت:

(أَيْنَ إِخْوَانِي الَّذِينَ رَكَبُوا الطَّرِيقَ وَ مَضَوا إِلَى الْحَقِّ).

«کجا یند آن برادران من که سوار بر مرکب حق شدند و رفتند».

(أَيْنَ عَمَار؟ أَيْنَ ابْنُ التَّيَهَانِ؟ أَيْنَ دُولَ الشَّهَادَتَيْنِ).^۲

«کجاست عمار؟ کجاست ابن تیهان؟ کجاست ذوشهادتین؟»

گاهی می‌فرمود:

(الَا يَا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُوْنَ الَّذِي لَسْتَ تَارِكِي أَرْخَنِي فَقَدْ أَفْنَيْتَ كُلَّ حَلِيلِي).^۳

«ای مرگی که سرانجام مرا خواهی گرفت؛ بیاراحتم کن؛ تو که تمام دوستانم را برده».

۱- غرر الحكم، صفحه‌ی ۱۱۸.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۸۳.

۳- بحار الانوار، جلد ۳۶، صفحه‌ی ۳۲۸.

عاقبت روی منبر، دست به محاسن کشید و فرمود: کجاست آن شقیّ ترین مردم که باید و این محاسن را با خون سرم رنگین سازد؟

صبوری مولای متّیان علی طیلّه

رسول خدا ﷺ فرموده است:

(أَنَا مَدِيْنَةُ الْعِلْمِ وَ عَلَىٰ يَابِّهَا).^۱ «من شهر علم و علی در آن شهر است».

پس آنها که پس از رحلت رسول خدا ﷺ آن در را به روی امت اسلامی بستند و خودشان از دیواری که «سقیفه‌ی بنی ساعدة» ساخته بود، بالا رفته، وارد شهر شده، خود را خلیفه و جانشین پیامبر معرفی کردند، طبق بیان امام امیرالمؤمنین طیلّه «دزد» نامیده می‌شوند. در خطبه‌ی شیعیّتی هم با قلبی دردمند از نقشه‌های خائنانه آن دزدان فرموده است:

(أَمَّا وَ اللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلَانٌ وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّيٍّ مِنْهَا مَحَلٌّ
الْقُطُبُ مِنَ الرَّحْيِ).^۲

«آگاه باشید که سوگند به خدا، فلانی خلافت را مانند پیراهنی به تن کرد و حال آن که می‌دانست موقعیت من نسبت به خلافت، موقعیت قطب وسط سنگ آسیاب است برای آسیاب».

(فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبَرَ عَلَىٰ هَاتَانِ أَحْجَىٰ فَصَبَرَتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَذَىٰ وَ فِي
الْخُلُقِ شَجَىٰ أَرَىٰ تُراثَىٰ نَهَّيَا).^۲

«من در شرایطی قرار گرفتم که دیدم صبر کردن در آن شرایط، عاقلانه تر است؛ پس صبر کردم؛ در حالی که چشمانم را خاشاک و گلویم را استخوان گرفته بود[و] می‌دیدم میراثم را به تاراج می‌برند».

۱- بحار الانوار، جلد ۱۰، صفحه‌ی ۱۱۹.

۲- نهج البلاغه فیض، خطبه‌ی ۷.

خوشحال به هنگام احتضار

از حضرت امام صادق ؑ منقول است که فرمود:

(قَدْ اسْتَحْيِيْتُ مِمَّا أَكْرَرْتُ هَذَا الْكَلَامَ عَلَيْنَكُمْ).

«من بس که این سخن را برای شما تکرار کرده‌ام، از تکرارش شرمنده می‌شوم».

(إِنَّمَا بَيْنَ أَحَدِكُمْ وَ بَيْنَ آنِ يُعْتَبِطَ أَنْ تَبْلُغَ نَفْسُهُ هُنْتَا وَ أَهْوَى بِيَدِهِ إِلَى حَنْجَرَتِهِ).

«میان شما و بهشت، این مقدار فاصله است که جان به اینجا برسد، با دست خود

اشارة به حلقومشان فرمودند؛ [یعنی، انسان محبت علی همین قدر که جان از

بدنش جدا شد، خود را در بهشت برزخی می‌بیند].».

(يَأَتِيهِ رَسُولُ اللَّهِ وَ عَلَيْهِ).

«دم جان دادن» رسول خدا ؑ و علی ؑ کنار محضر می‌آیند.

(فَيَقُولُانِ لَهُ أَمَا مَا كُنْتَ تَخَافُ فَقَدْ آتَيْتَ اللَّهَ مِنْهُ وَ أَمَا مَا كُنْتَ تَرْجُوا فَأَمَّا مَكَ فَأَبْشِرُوكَ).^۱

«به محضر [که در حال جان دادن است] می‌گویند، از آنچه می‌ترسیدی خدا

امانت داد و آنچه به آن امیدوار بودی برایت آماده است».

آنگاه امام فرمود: شاد باشید ای دوستان علی.

یکی از دوستانشان در حال احتضار بود. راوی می‌گوید: من رفتم و کنار او

نشستم. در لحظات آخرش دیدم دستش را باز کرد و گفت:

(بَسَطْتُ إِلَيْكَ يَدِيْ يَا عَلَيْهِ). (یا علی، دستم را به سوی تو دراز کردم).

یعنی، حالا دیگر دستم از دنیا منقطع شد. اینک دست من است و دامان تو یا

علی؛ دست خالی آمدہام و جز حب تو هیچ چیز ندارم؛ به دادم برس ای مولای من.

غريب و خسته به درگاهت آمدم رحمى

که جز ولای توام هیچ نیست دستاويرز

راوى می گويد: آن محضر اين جمله را که گفت، جان داد. پس از آن من خدمت امام صادق طلیل رفتم و ماجرا را گفت. بعد برخاستم؛ چند قدم که دور شدم، خادمشان آمد و گفت: بيا، آقا با تو کار دارد. برگشتم. فرمود: دوivarه آن جمله را که از آن محضر شنيدی بگو. عرض کردم: در لحظات آخر دست خود را دراز کرد و گفت: «بسطت إلیکَ ییدی یا علیٰ»؛ امام صادق طلیل دوبار فرمود: (رَأَهُ اللَّهُ، رَأَهُ وَ اللَّهُ).^۱ «به خدا على را دیده، به خدا على را دیده».

ما هم تمام آرزويمان همين است که دم جان دادن، دست به دامن مولاي خود جان بدھيم. ما خدا راشاکريم که قلب ما کانون حب علی طلیل است و همين سرمایه‌ی اصلی ماست؛ البتہ، به علاوه‌ی بعض دشمنانشان که هیچ وقت یادمان نرود. دشمنی با دشمنانشان در کنار دوستی خودشان سرمایه‌ی اصلی ماست.

مردودیت عبادت بدون ولایت

با نقل حدیثی روشن در این باب، به گفتار خود در این زمینه پایان می‌دهیم. مرحوم علامه‌ی مجلسی (ره) ضمن حدیثی از امام صادق طلیل آورده است که حضرت به نقل از آباء گرامی اش می‌فرماید که حضرت امام امیرالمؤمنین علی طلیل فرمود: رسول خدا فَلَمْ يَكُنْ لِّيَكُنْ لَّهُ مِنْ فَرْمود:

(يَا عَلِيُّ! أَنْتَ مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْحُجَّةُ بَعْدِي عَلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ.

إِشْتَوَجَبَ الْجَنَّةَ مَنْ تَوَلَّكَ وَإِشْتَوَجَبَ دُخُولَ النَّارِ مَنْ عَادَكَ.

يَا عَلِيُّ! وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالنُّبُوَّةِ وَاصْطَفَانِي عَلَى جَمِيعِ الْبَرِّيَّةِ لَوْلَآ

عَبْدًا عَبْدَ اللهِ الْأَلْفَ عَامٍ مَا قُتِلَ ذَلِكَ مِنْهُ إِلَّا بِولَاتِكَ وَلِاِتِيَّةِ

الْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِكَ وَ إِنَّ وَلَيْتَكَ لَا تُقْبِلُ إِلَّا بِالْبُرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِكَ وَ
أَعْدَاءِ الْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِكَ. بِذَلِكَ أَحْبَرْنَى جَبَرِيلُ. فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ
وَ مَنْ شَاءَ فَلْيُكُفِّرُ).^۱

«ای علی، تو پس از من مولا»[و سرپرست] مؤمنان و حجت بر تمام مردم هستی؛
هر کس تن به ولای تو در دهد، استحقاق بهشت می یابد و هر کس با تو دشمنی
ورزد، مستوجب رفتگی به آتش می شود.

ای علی، قسم به کسی که مرا به پیامبری برانگیخته و از میان جمیع خلق
برگزیده است، اگر بندهای خدا را هزار سال بندگی کند، از او پذیرفته
نمی شود مگر آن که [آن عبادتش] بر اساس ولایت تو و ولایت امامان از
فرزنдан تو انجام پذیرد و حقیقت آن که، ولایت تو هم مقبول [در گاه خدا]
واقع نمی شود مگر آن که با برائت از دشمنان تو و دشمنان امامان از فرزندان
تو همراه و قرین گردد. این مطلبی است که جبریل [از سوی خدا] به من خبر
داده است؛ حال، هر که می خواهد آن را پذیرد و ایمان بیاورد و هر که
می خواهد آن را نپذیرد و کافر گردد [و سرانجام هر یک در روز جزا به
پاداش یا کیفر کردار خوبیش نائل شوند].^۲

اینک به زبان حال و قال و کل وجود خویش عرضه می دارم: ای مولا و ای امام
و مقتدای من، یا امیر المؤمنین:

(بِأَيِّ أَنْثُمْ وَ أُمَّى وَ أَهْلِى وَ مَالِى وَ أُسْرَتِى! أُشْهِدُ اللَّهَ وَ أُشْهِدُكُمْ
إِنِّى مُؤْمِنٌ بِكُمْ وَ بِمَا آمَنْتُمْ بِهِ. كَافِرٌ بِعَدُوِّكُمْ وَ بِمَا كَفَرُتُمْ بِهِ.
مُسْتَبَصِّرٌ بِشَأْنِكُمْ وَ بِضَالَّةِ مَنْ خَالَفَكُمْ. مُوَالٍ لَكُمْ وَ لَا وَلِيَائِكُمْ.
مُبْغِضٌ لِأَعْدَائِكُمْ وَ مُعَادٍ لَهُمْ).^۲

۱- بخار الانوار، جلد ۲۷، صفحه ۶۳.

۲- قسمتی از زیارت جامعه‌ی کبیره.

و امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب نیز می فرماید:

حَتَّىٰ إِذَا قَبَضَ اللَّهُ رَسُولَهُ زَجَعَ قَوْمٌ عَلَى الْأَعْقَابِ وَ غَالَتُهُمُ
السَّيْئَلُ وَ اتَّكَلُوا عَلَى الْوَلَائِجَ وَ وَصَلُوا غَيْرَ الرَّحِمِ وَ هَجَرُوا السَّبَبَ
الَّذِي أَمْرُوا بِهِ مَوَدَّتِهِ وَ نَقَلُوا الْبَنَاءَ عَنْ رَصْ أَسَاسِهِ فَبَنَوْهُ فِي غَيْرِ
مَوْضِعِهِ مَعَادِنُ كُلِّ حَطَبَيَّةٍ وَ أَبْوَابُ كُلِّ ضَارِبٍ فِي غَمْرَةٍ قَدْ مَارُوا
فِي الْحَيْرَةِ وَ دَهَلُوا فِي السَّكَرَةِ عَلَى سُنْنَةِ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ مِنْ مُنْقَطِعٍ
إِلَى الدُّنْيَا رَاكِنٍ أَوْ مُفَارِقٍ لِلَّدِينِ مُبَانِينَ.^۱

«زمانی که خداوند رسول خود را قبض روح فرمود، گروهی به قهقهرا و عقب برگشتند [پشت به دستورهای خدا و رسولش کردند و بار دیگر رو به ضلالت و گمراهی نهادند] و راهها [ی شیطانی] آنرا به هلاکت انداخت. بر آراء و افکار نادرست خویش اعتماد کردند و به غیر رحم و خویش [رسول مکرمن] پیوستند. [امام منصوب از سوی خدارا خانه نشین کردند و بیگانگان نالایق را برابر مسند امامت نشاندند] و از سبب [و وسیله‌ی رستگاری، یعنی اهل بیت رسول علیه السلام] که [به فرمان خدا: بگو من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم] موظف و مأمور به دوست داشتن آن بودند، دوری گزیدند و ساختمن [دین و ایمان] را از پایه و اساس محکم شان انتقال دادند و آن را در جایی که شایسته و سزاوار آن نبود تأسیس کردند [مقام و مسند خلافت را از دست اهله گرفتند و به نااھلان سپردنده] همانان که معادن [واصل و ریشه‌ی] هرگونه خطأ و گناهانند و درهای هر وارد شونده در گرداد بجهالت و گمراهی اند [یعنی تمام فتنه‌ها و فسادها که در عالم اسلام پدید

۱-شرح نهج البلاغه‌ی فیض، قسمت دوم از خطبه‌ی ۱۵۰.

۲-سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۲۳.

آمد، از آنان نشأت گرفت] در حیرت و سرگردانی [چون موج دریا] پس و پیش و رفت و آمد داشتند و در بیهوشی [جهل و نادانی] به روش پیروان فرعون [از سرنوشت شوم و کیفر اعمال خویش] غافل بودند. جمعی [چون خلفا] چشم از آخرت پوشیدند و یکسر رو به دنیا آوردند و گروهی [چون دنباله‌روهای آنان] دست از دین کشیدند و [از خدا و سعادت ابدی] جدا گشتند».

(۲) —————

امام علی علیہ السلام

مبین قرآن و دین نبی صلوات اللہ علیہ و سلام

مبین آیات قرآن

همچنین خدا خطاب به پیامبر اکرم ﷺ می فرماید:

﴿...وَ أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْذِكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نَزَّلَ إِلَيْهِمْ...﴾.

«ما ذکر[قرآن] را بر تو نازل کردیم تا آن را برای مردم تبیین نمایی...».

قرآن، از آن همه‌ی مردم است که برای هدایتشان نازل شده است ولی

مع الوصف، مردم احتیاج به تبیین پیامبر اکرم ﷺ دارند تا به مُجمّلات آن پی ببرند؛ همانگونه که سازمان آب و برق از آن همه‌ی مردم است اما همه‌ی مردم از تشکیلات فَّی و راه کاراندازی آن دو سازمان آگاهی ندارند و در بهره‌برداری از آن دو، نیازمند کارشناس متخصص می‌باشند. اگر قرآن در حد خود برای همه کس «بین» و واضح بود دیگر احتیاجی به «مبین» نبود و جمله‌ی **﴿لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ﴾**؛ در آیه معنا نداشت و در

آیه‌ی دیگر نیز نمی فرمود:

﴿...فَسَئَلُوا أَهْلَ الذِكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾.^۲

«...آنجا که از حقایق ذکر[قرآن] آگاهی ندارید از اهل آن پرسید!»

۱- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴۴.

۲- همان آیه‌ی ۴۳.

یعنی قرآن، اهل دارد و شما باید در مقام تحصیل علم به حقایق آن، به سراغ اهل آن بروید و اهل قرآن و مبین آن به حکم آیه‌ی **(تَبَيَّنَ لِلنَّاسِ)**، پیامبر اکرم ﷺ است و پس از آن حضرت به حکم حدیث ثقلین:

(إِنَّ تَارِكَ فِيْكُمُ الْقَلِيلِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتَرَتِي أَهْلَ بَيْتِي...).

«عترت و اهل بیت» آن حضرت مبین آن می‌باشد!

حال ممکن است به ذهن کسی برسد که قرآن، خود را بیانگر همه چیز معرفی کرده و فرموده است:

﴿...وَ نَرَأْلُنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ...﴾.

«...ما این کتاب [قرآن] را به تو نازل کردیم در حالی که بیانگر همه چیز است...».

در این صورت، قرآن بیانگر خودش نیز خواهد بود و به مبین خارج از خود نیازی نخواهد داشت. در جواب عرض می‌شود: از جمله چیزهایی که در قرآن هست و قرآن بیانگر آن نیز می‌باشد همین حقیقت است که برخی آیات قرآن به خاطر مبهم و مجمل بودن، احتیاج به مبین خارج از خود دارد و آن رسول خدا ﷺ و اهل بیت آن حضرت ﷺ هستند که باید مبهمات و مجملات قرآن را تبیین کنند.

اینکه به سراغ آورنده‌ی قرآن، رسول الله اعظم ﷺ که به حکم خود قرآن بیانگر قرآن است می‌رویم تا بیینیم او برای زمان پس از رحلت خود چه کسی را به طور مشخص و معین، جانشین خود در امر تبیین قرآن معرفی فرموده است از میان صدها و بلکه از میان هزارها بیان، علاوه بر حدیث متواتر ثقلین و غدیر و متزلت و... به این روایت

توجه فرماید که آن پیام آور آسمانی ﷺ در یکی از مجامع عمومی امّت فرمود:

(مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ رَبَّكُمْ جَلَّ جَلَالُهُ أَمَرَنِي أَنْ أُقِيمَ لَكُمْ عَلَيْأَ عَلَمًا وَ إِمامًا وَ خَلِيفَةً وَ وَصِيًّا... مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ عَلَيَّا بَابُ الْهُدَى بَعْدِي وَ

**الدَّاعِي إِلَى رَبِّ...مَعَاشِرَ النَّاسِ عَلَيْنِكُمْ بِطَاعَتِهِ وَاجْتِنَابِ مَعْصِيَتِهِ
فَإِنَّ طَاعَتَهُ طَاعَتِي وَمَعْصِيَتَهُ مَعْصِيَتِي).**^۱

ای گروههای مردم! پروردگار شما- جل جلاله - به من امر کرده که علی را در میان شما عالم و نشانگر راه و امام و جانشین خودم معزوفی کنم. ای گروههای مردم! علی پس از من بباب هدایت و دعوت کننده‌ی به سوی خدای من است. ای گروههای مردم! بر شما باد اطاعت از علی و پرهیز از نافرمانی او که طاعت او طاعت من است و نافرمانی از او، نافرمانی از من است».

خود امام علیه السلام پس از بیست و پنج سال خانه‌نشینی که مردم با حضرتش بیعت به خلافت کردند داخل مسجد رفت و بالای منبر نشست و پس از حمد و ثنای خدا فرمود: (یا مَعْسِرَ النَّاسِ سَلُونی قَبْلَ أَنْ تَقْدُونِی).

«ای مردم! پیش از اینکه مرا از دست بدھید، آنچه می خواهید از من بپرسید».
(سَلُونی فَإِنَّ عِنْدِي عِلْمٌ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ).

«از من بپرسید که تمام علوم اولین و آخرین نزد من است!»

این گفتار (العياذ بالله) خودستایی نیست که ناپسند باشد بلکه خود را در اختیار مردم قرار دادن برای رفع همه گونه نیازها و حل همه گونه مشکلات است. اگر مردمی از شدت عطش می سوزند و دسترسی به آب ندارند، آدمی که منبع سرشار از آب در اختیار دارد، شرف انسانیش ایجاب می کند که به تشنگان اعلام نماید، آب در نزد من است. هر که هر چه آب می خواهد بباید و ببرد. از این رو آن منبع علوم و معارف آسمانی امت را دعوت به سوی خود می کرد و می گفت:

(سَلُونی قَبْلَ أَنْ تَقْدُونِی فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ
سَأْلُثُمُونِی عَنْ آيَةٍ لَا حَبَّةٌ تُكُمْ بِوَقْتٍ تُرْوِلُهَا وَفِيمَ نَزَّلْتَ وَ

أَبْيَاتُكُمْ بِنَاسِخِهَا مِنْ مَنْسُوخِهَا وَ خَاصَّهَا مِنْ عَامِهَا وَ مُحْكَمِهَا مِنْ مُتَشَابِهِهَا وَ مَكِيَّهَا مِنْ مَدَنيَّهَا.

«بپرسید از من پیش از اینکه مرا بجویید و نیایید. قسم به کسی که دانه را شکافه و انسان را آفریده است اگر از من بپرسید راجع به آیه آیه‌ی قرآن به شما می‌گوییم کی نازل شده و درباره‌ی چه نازل شده است. من، هم ناسخ آیات را می‌شناسم و هم منسخ آنها را؛ هم عام آیات را می‌دانم و هم خاص آنها را؛ هم محکمات و هم متشابهات را، هم مکیات و هم مدیات را». (وَاللَّهُ مَا مِنْ فِتْنَةٍ تُضْلِلُ أَوْ تَهْدِي إِلَّا وَ أَنَا أَعْرِفُ قَائِدَهَا وَ سَائِقَهَا وَ نَاعِقَهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ).^۱

«به خدا قسم من تا روز قیامت آگاهیم که چه گروهی هادی مردم و چه گروهی گمراه کننده‌ی مردم خواهند بود و آن هم می‌دانم فرماندهشان چه کسی خواهد بود و پیشرو و دنباله‌روشان چه کسانی؛ همه را می‌شناسم».

می‌فرمود: (ذلِكَ الْقُرْآنُ فَاقْتَصَطَ طِقْوهُ).^۲

«این قرآن[هم اکنون در دست شماست اگر برای هدایت شما کافی است] استنطاقش^۳ کنید».

از او بخواهید که با شما حرف بزند و از محتویات خویش آگاهتان سازد. از او بپرسید اینکه می‌گویی: (...أَقِيمُوا الصَّلَاةَ...؟ «نماز بخوانید». مقصود از نماز چیست و اجزا و شرایط و اوقاتش کدام است و مبطلاتش کدام؟ اینکه می‌گویی: (...كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ...؟ «روزه بر شما واجب شده». آیا

۱- بحار الانوار جلد ۴۰، صفحه ۱۴۴.

۲- نهج البلاغه فیض، خطبه‌ی ۱۵۷.

۳- به نقط آوردن.

معنای روزه و شرایط و مبطلاتش چیست؟

و اینکه می‌گویی:

﴿...لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ...﴾.^۱

«...برای خدا بر مردم [واجب] است حج بیت [انجام بدهند]...».

مقصود از حج چیست و اقسام و احکام مربوط به اجزا و شرایط مناسک آن کدام است.
 (وَ لَنْ يَنْطَقَ).

وا او هرگز با شما حرف نخواهد زد و شما را از احکام نماز و روزه و صدها احکام مناسک حج، آگاه نخواهد ساخت! و چنان که می‌بینید تفاصیل و جزئیات احکام مربوط به نماز و روزه و حج و...در ظاهر قرآن نیامده است و هرگز قرآن، خودش بدون «میبن» به زبان نخواهد آمد و به شما جوابی نخواهد داد!
 (ولَكِنْ أُخْبِرُكُمْ عَنْهُ).

«ولی من [که عالم به حقایق و اسرار آن و زبان گویای آن می‌باشم] شما را از علوم و احکام آن باخبر می‌سازم».

(أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمٌ مَا يَأْتِي وَ الْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي وَ دَوَاءٌ دَائِكُمْ وَ نَظْمٌ مَا بَيْنَكُمْ).

البته این را بدانید که علم به تمام حقایق و وقایع از گذشته و آینده و داروی درد جهالت و ضلالت شما و مقررات نظم بخش در زندگی دنیا و عقبای[شما، همه و همه در خلال آیات قرآن پنهان است اما بر اساس تقدير حکیمانهی خدا، من باید کنار آن باشم تا مفاهیم و معانی وسیع و عمیق آن را که از دید فهم و عقل شما پنهان است برای شما آشکار و عیان سازم.

نیاز قرآن به مبین معصوم

نقص بزرگی که امت شیعه در هر زمان داشته و مانیز اکنون داریم، عدم پیروی عملی از امام علیؑ بوده است، یعنی آن پیروی که لازم بوده نداشته‌اند و ما هم نداریم و لذا به همه‌ی برادران و خواهران و به‌ویژه جوانان عزیز که قلبی پاک و روحی آماده برای پذیرش دارند عرض می‌شود؛ اینک که ما ادعای تشیع و دنباله‌روی از امام امیرالمؤمنین علیؑ داریم، موظفیم ابتدا با واجبات و محرمات در دین مقدس خویش آشنا شویم و بدانیم خدا در زندگی فردی و خانوادگی و اجتماعی از ما انجام چه کارهایی و ترک چه کارهایی را خواسته است و سپس با جدّ تمام آنها را در مرحله‌ی عمل تحقیق بخشم و باورمن بشود که نافرمانی خدا و ارتکاب گناه، آدمی را از خدا دور می‌کند و راهی برای حرکت قلب به سوی خدا باقی نمی‌گذارد. آقایان جوان‌های محترم باید توجّه داشته باشند که امروز یاد گرفتن و شناختن حقیقت دین اوّلاً و حفظ و نگهداری آن ثانیاً کار دشواری است. ما اکنون در شرایطی هستیم که مذهب حقّ تشیع شدیداً مورد هجوم دشمن قرار گرفته است و از راه‌های گوناگون می‌کوشند دین و مذهب را تضعیف کنند و جوان‌های شیعه را از صراط مستقیم حق منحرف سازند. در چنین زمانی مراقبت بسیار لازم است که جوانان عزیز دینشان یعنی این سرمایه‌ی حیات ابدی شان را از آفات مصون نگه دارند؛ هم حقیقت دین را بفهمند و هم در حفظ و نگهداری آن کوشانند.

کتاب‌های فراوانی را که در شرح و تبیین معارف دینی نوشته شده است عمیقاً مطالعه کنند، در محاله‌ی که درس عقاید گفته می‌شود شرکت کنند و این کار را به حکم عقل واجب‌تر از همه‌ی واجبات بدانند. زیرا دین سرمایه‌ی حیات ابدی انسان در عالم پس از مرگ است. باید باور کنیم که ما در آن عالم با «دین» زندگی خواهیم کرد و برای تحصیل همین سرمایه ما را به این دنیا آورده‌اند و گوهر گرانمایه‌ی عقل

رانیز برای همین کار به ما داده‌اند نه برای این که به وسیله‌ی آن سفره‌ها رنگین شود و لباس‌ها فاخر و مرکب‌ها رهوار و مسکن‌ها مبدل به برج و بارو گردد یا فرضًا علوم مادی از گیاه‌شناسی، حیوان‌شناسی، ستاره‌شناسی و... به دست آید.

البته در دین مقدس ما تحصیل تمام علوم - از هر قبیل که باشند - دارای ارزش و اهمیت است و مورد تأکید و تشویق قرار گرفته است ولی با این شرط که در مسیر دین قرار گیرد و کمک کار انسان در راه شناخت مبدأ و معاد جهان هستی باشد و گرنه ارزش الهی و انسانی نخواهد داشت و در عالم پس از مرگ از آن همه انباسته‌های ذهنی نه تنها بهره‌ای از سعادت اخروی نصیش نمی‌شود، بلکه به خاطر تلف کردن سرمایه‌ی عمر و پی نبردن به هدف اصلی از خلقت، مورد اخذ و عقاب شدید قرار می‌گیرد. به استاد محترم دانشگاه! به جناب طبیب جراح! به آقای مهندس طراح و... خطاب می‌شود: آیا در دنیا نشنیدی که سخنی از دین و خدا و آخرت در میان بود چرا در مقام تحقیق و تفحیص از صدق و کذب آن برنیامدی و سرمایه‌ی عمر را در راه زنبورشناسی و مورچه و موریانه‌شناسی تلف کردی و چراغ روشنگر عقل را در بیراهه به کار انداختی و درباره‌ی آن جفا و کفران نعمت کردی و اعتنا به آن ننمودی که:

(الْعُقْلُ مَا عِدَّ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اكْتَسِبَ بِهِ الْجِنَانُ).^۱

«عقل آن چیزی است که به وسیله‌ی آن، خدای رحمان پرستیده می‌شود و

بهشت برین به دست می‌آید».

هدف از آفرینش «عقل» این بوده که به وسیله‌ی آن خدا شناخته و عبادت شود و بهشت جاودان تحصیل گردد! آدمی به وسیله‌ی آن بفهمد که من کیستم، از کجا آمده‌ام، آورنده‌ی من کیست و او مرا برای چه به اینجا آورده و کجا می‌خواهد ببرد.

آری، همین عقل است که پس از شناختن و اعتقاد به مبدأ و معاد هستی ما را و می دارد دین را که برنامه‌ی سیر به سوی حیات ابدی است آنگونه که هست بشناسیم و در نگهداری آن کوشایشیم. آقایان جوانان عزیز! سخت مراقب باشند که شدیداً مورد هجوم دشمن قرار گرفته‌ایم، او با تبلیغات زهرآگین خود در مقام تضعیف مذهب و تخریب ارکان دین برآمده و قشر جوان را مخصوصاً هدف قرار داده است. اخیراً کتابچه‌ای به دستم رسید که در مکه از طرف فرقه‌ی وهابیه پخش شده و روی آن نوشته است: سؤالاتی که باعث هدایت جوانان شیعه شد! یعنی دیدیم جوانان شیعه از راه حق منحرف شده‌اند، این را نوشتیم که آنها هدایت شوند!! آنگاه دیدم در این کتابچه دروغ‌هایی را به هم باfte به شیعه نسبت داده است. بعضی از آیات قرآن را به رأی خود تفسیر کرده که برای افراد بی اطلاع از مبانی مذهب بسیار فریبنده و گمراه کننده است.

حاصل اینکه عقل، ابزاری بسیار بزرگ و شریف است که خالق رحیم حکیم به ما انسان‌ها عنایت فرموده است تا معارف دینی خود را که سرمایه‌ی حیات ابدی ماست در پرتو نور آن به دست آوریم و لذا ما به وسیله‌ی عقل است که خدا را با صفات کمالش در حد استعداد خود می‌شناسیم و به وسیله‌ی عقل است که با اعتقاد به صفت حکمت خدا، اعتقاد به لزوم نبوّت و امامت و معاد پیدا می‌کنیم و به وسیله‌ی عقل است که خود را موظّف به عمل بر طبق دستورات آسمانی دین و شریعت اسلام می‌دانیم و قرآن را تنها کتاب هدایت الهی می‌شناسیم.

آنگاه به قرآن می‌رسیم می‌بینیم می‌گویید: من در امر هدایت امّت نیاز به «مُبین»^۱ دارم که مُجمَّلات^۲ و مُتشابهات^۲ آیات مرا برای مردم بیان کند چنان که نازل کننده‌ی

۱- سخنان سربسته.

۲- دارندی احتمالات متعدد.

من به رسول گرامی اش فرموده است:

﴿...وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْذِكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...﴾.^۱

«...ما قرآن را به تو نازل کرده ایم تا حقایق آن را برای مردم بیان کنی...».

این جمله‌ی **«لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسَ»** با کمال وضوح نشان می‌دهد که قرآن دارای مُجملات است و مُبین می‌خواهد تا مقاصد آن را برای مردم مُبین و روشن گرداند مانند یک جعبه‌ی سربسته است و کسی را می‌خواهد که آن را باز کند و محتويات آن را به دیگران بشناساند و آن مُبین و باز کننده‌ی این جعبه‌ی سربسته‌ی آسمانی،

شخص رسول اکرم ﷺ است که خدا درباره‌اش فرموده است:

﴿...مَا آتَكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَا كُمْ عَنْهُ فَأَنْهُو...﴾.^۲

«...آنچه را که رسول به شما داده است [از مقاصد عالیه‌ی قرآنی با اوامر و

دستوراتش]^{لیکن} بگیرید [وبه کار بندید] و از آنچه که شما را نهی کرده خودداری نمایید...».

بنابراین، قرآن بدون مُبین کافی در امر هدایت امت اسلامی نمی‌باشد! از باب

مثال قرآن می‌گوید:

﴿وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ...﴾.^۳ «نمایز بخوانید...».

اما آیا نماز چیست و اجزاء و شرایط آن کدام است؟ در چند وقت واجب و دارای چند رکعت است؟ هیچ کدام از اینها در ظاهر قرآن نیست اگر همه‌ی علماء هم جمع شوند، توانایی این را نخواهند داشت که از ظاهر آیه این مسائل را به دست آورند و همچنین قرآن گفته است:

۱- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴۴.

۲- سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۷.

۳- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۴۳.

﴿...إِلَهٌ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ...﴾.^۱

«...بر مردم واجب است به امر خدا حجّ به جا آورند...».

اما آیا مقصود از «حجّ» چیست و چه اعمالی دارد؟ از احرام و طواف و سعی و وقوف در عرفات و منی و مشعر و... که مشتمل بر صدھا احکام می‌باشد و هیچ کدام از آنها در ظاهر این آیه از قرآن نیامده است و به همین منوال است مسائل مربوط به روزه و خمس و زکات و جهاد و... که اجمال تمام این آیات‌الاحکام احتیاج به تفصیل و تبیین از جانب شخص رسول اکرم ﷺ دارد که مبعوث از سوی خدا و معصوم از هرگونه خطاست و این هم مسلم است که رسول اکرم ﷺ برای همیشه در دنیا نخواهد بود و بر حسب اقتضای طبع بشری و به حکم تقدیر حکیمانه‌ی خدا که فرموده است:

﴿إِنَّكَ مَيَّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّنُونَ﴾.^۲

«تو می‌میری و آنها هم می‌میرند».

آن رسول گرامی خدا نیز از دنیا رحلت می‌کند و کرده است. حال، بعد از آن حضرت چه کسی باید مُبین قرآن خدا باشد؟

مقصود از امام مبین در قرآن کریم

ممکن است مقصود از «امام مبین» همان کتابی باشد که تمام مخلوقات در آن مضبوط است چنان که فرموده است:

﴿...لَا رَطْبٌ وَ لَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾.^۳

«هیچ ترو خشکی نیست مگر این که در کتاب مبین ضبط است.

در این آیه منظور از کتاب مبین لوح محفوظ است که همه چیز در آن به طور

۱-سوره‌ی آآل عمران، آیه‌ی ۹۷

۲-سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۳۰

۳-سوره‌ی اعام، آیه‌ی ۵۹

آشکارا ضبط و از آن در آیه‌ی مورد بحث، تعبیر به «امام مبین» شده است و در قرآن از کتاب، تعبیر به «امام» شده؛ چنان که فرموده است:

﴿أَفَمِنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتُّنُوْ شَاهِدُ مِنْهُ وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابٌ مُوسِيٌ إِمَامًا وَ رَحْمَةً...﴾

«پس آیا کسی که دلیل روشن از جانب پروردگار خود دارد و دنبال او شاهدی از خود او هست و پیش از او نیز کتاب موسی که امام و رحمتی بوده است گواهی بر آن می‌دهد [آیا در صحبت رسالت او می‌شود تردیدی داشت...].
البته از آن جهت که کتاب، پیش می‌افتد و دستور می‌دهد و مردم دنبال او می‌روند، از آن تعبیر به «امام» می‌شود. حال او یک انسان یا تورات و قرآن باشد ولی ذیل آیه‌ی **(وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَا فِي إِمَامٍ مَبِينٍ)** روایت داریم که مقصود از «امام مبین» امیرالمؤمنین علیه السلام است که وقتی این آیه نازل شد، عمر و ابوبکر از جا برخاستند و گفتند: یا رسول الله! این «امام مبین» که همه چیز در آن هست تورات است؟ فرمود: نه. آیا انجیل است؟ فرمود: نه. آیا قرآن است؟ فرمود: نه. در همین موقع امیرالمؤمنین علیه السلام از در وارد شد. رسول خدا علیه السلام فرمود: علی علیه السلام «امام مبین» است.

(هُوَ هُذَا! إِنَّهُ الْإِمَامُ الَّذِي أَحْصَى اللَّهُ فِيهِ عِلْمًا كُلًّا شَيْئًا).^۲

«آن امام مبینی که علم به همه چیز را خدا در وجود او به طور احصاء قرار داده او همین است».

خود حضرت امام علی طلاقانیز می‌فرمود:

(أَنَا وَ اللَّهُ الْإِمَامُ الْمُبِينُ أَبِينُ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ وَرَثْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ).^۳

۱- سوره‌ی هود. آیه‌ی ۱۷.

۲- تفسیر نورالتعلیم، جلد ۴، صفحه‌ی ۳۷۹.

۳- همان.

«منم به خدا قسم آن امام مبینی که حق را از باطل جدا می کنم و این را از رسول خدا به وراثت گرفته‌ام».

مبین گویای قرآن

آری، مبین قرآن آن کسی است که بر سر منبر نشست و گفت:
(سلُونی قَبِيلَ آنْ تَفْقُدُونِي). (فَإِنَّ يَبْيَنَ جَوَانِحِي لَعِلْمًا جَمِيًّا).

«تا مرا از دست نداده‌اید، آنچه می خواهید از من بپرسید؛ چرا که جانم مخزن علم الهی است».

(سلُونی فَإِنَّ عِنْدِي عِلْمٌ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ).

«از من بپرسید که علوم اولین و آخرین در نزد من است».

(سلُونی عَنْ كِتَابِ اللَّهِ). (درباره‌ی قرآن از من بپرسید).

(فَإِنَّهُ لَيَسْ مِنْ آيَةِ إِلَّا وَ أَنَا أَعْلَمُ أَيْنَ نَزَّلْتُ وَ مَتَى نَزَّلْتُ بِلَيْلٍ نَزَّلْتُ أَمْ فِي نَهَارٍ أَمْ فِي سَهْلٍ أَمْ فِي جَبَلٍ).

«هیچ آیه‌ای از قرآن نیست، مگر این که می دانم آن آیه چه وقت و کجا نازل شده است؛ در شب نازل شده یا در روز، در کوه نازل شده یا در دشت».
(فِيمَنْ نَزَّلْتُ وَ فِيمَا نَزَّلْتُ).

«درباره‌ی چه کسی و راجع به چه مطلبی نازل شده است».

(فَإِنَّ رَبِّي وَهَبَ لِي لِسَانًا طِلْقاً وَ قُلْبًا عَقُولاً).

خدای من به من زبانی گویا و قلبی تیزفهم و گیرا داده است. بعد فرمود:
(فَوَاللَّهِ لَوْ شُتِّيْتُ لِي الْوَسَادَةَ).

«به خدا قسم، اگر مسنند برای من آماده گردد [و سنگ سر راه من نیندازند و مزاحم نشوند]...».

(جَلَسْتُ عَلَيْهِ فَأَفْتَيْتُ أَهْلَ التَّوْرَةِ تِسْوَرَاتِهِمْ وَ أَهْلَ الْإِنْجِيلِ يَأْنِجِيلِهِمْ).

«...بر مسند افتاء می‌نشینم و توراتیان را بروفق توراتشان و انجیلیان را بروفق

انجیلیشان فتوای دهم [حقایق مکنون در آن دو کتاب آسمانی را چنان واضح

و روشن بیان می‌کنم]...».

(حتّی یُنْطِقَ اللَّهُ التَّوْرَاةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ يَقُولَا صَدَقَ عَلَيْهِ قَدْ أَفْتَأَكُمْ

بِمَا نَزَّلَ فِيهِ).^۱

«که خود تورات و انجیل به اذن خدا به سخن درآیند و بگویند راست گفت

علی؛ آنچه در درون ما بود برای شما بیان کرد».

۱- بخار الانوار، جلد ۱۰، صفحه ۱۱۸ و جلد ۴۰، صفحات ۱۷۸ و ۱۷۹.

امام علیؑ، فضیلت پنہان ۱۱۰

(۳) ——————

امام علی علیہ السلام

مظہر اعلائی فضیلت‌ها

اعلان برایت از مشرکین

از جمله فضائل مولای ما، امام امیرالمؤمنین علیه السلام مربوط به سوره‌ی برایت است؛ چون وقتی این سوره نازل شد تا در موسم حجّ به مشرکین اعلان برایت بشود، طبیعی است که این، مأموریتی سنگین بود، چون آنها جمعیتی قدرتمند بودند، حالا اگر کسی می‌رفت که روز عید قربان اعلان برایت کند، به طور مسلم در میان آنها آشوبی برپا می‌شد و احتمال خطراتی می‌رفت.

اینجا رسول اکرم ﷺ اوّل ابوبکر را برای بردن سوره و اعلان برایت مأمور کرد! گاهی عجیب است که خدا می‌خواهد فضیلت مولا علیه السلام را خیلی پر سر و صدا مطرح کند، مقدماتی را طرح می‌کند که آن فضیلت، صدادار باشد. چنانکه در مسأله‌ی غدیرخم نیز مطلب چنین بود. چرا رسول اکرم ﷺ در منی ولایت مولا را اعلام نکرد، با اینکه در منی همه‌ی حاجاج اجتماع داشتند و این امکان وجود داشت که آنجا اعلام کند؟ قبلًا هم به رسول اکرم ﷺ دستور داده شده بود که این کار را بکن، پس چرا در منی، در عرفات، یا در مسجد الحرام که همه جمع بودند، نکرد؟

اگر آنجاها می‌گفت، عادی تلقی می‌شد؛ چون اجتماع مردم در منی و عرفات، طبیعی و عادی است و سؤال برانگیز نیست. صبر کردند تا مراسم حج تمام شود و حجاج به سمت آوطالشان حرکت کنند، آنگاه در وسط بیابان، زیر آفتاب سوزان وقتی که سر دوراهی رسیدند و می‌خواستند متفرق شوند، ناگهان منادی رسول الله ﷺ ندا سر داد: ای‌هاالناس، همه جمع شوید، رفته‌ها بازگردند، نرسیده‌ها برسند؛ و در آنجا با آن شرایط ولايت مولا اعلام شد.

این کار باید پر سر و صدا و چشمگیر و جالب باشد تا همه از هم بپرسند که چه شده؟! چه مطلبی است که ما را در وسط بیابان زیر آفتاب سوزان نگه داشتند؟! آری؛ خدا و رسول خواستند اعلام ولايت مولا چشمگیر و پر سر و صدا انجام شود. در این مورد هم از اوّل بنا بود که امیر المؤمنین علیه السلام متصلّی اعلان برائت باشد تا این فضیلت ممتاز نیز برای آن حضرت ثابت گردد ولی برای این که این فضیلت هم جالب و چشمگیر انجام پذیرد، مقدمه‌ای طرح شد و آن اینکه اوّل ابویکر را فرستادند تا او برود و سپس او را از بین راه برگرداند تا هم خودش و هم دیگران بفهمند که او صلاحیت این کار را ندارد و این جریان، خیلی جالب است. اوّل ابویکر را احضار کردند و فرمودند: این سوره‌ی برائت را ببر و در روز (حجّ اکبر) و عید قربان، برائت از مشرکین را اعلام کن.

ما یک روحیم اندر دو بدن

نقل می‌کنند در آن سال ابویکر هم امیرالحجّ (مدیر کاروان) حجّ شد و هم مأمور ابلاغ برائت از مشرکین. او که با کاروان حجّ از مدینه به سمت مکه خارج شد، جبرئیل بر پیغمبر ﷺ نازل شد و به حضرت عرض کرد یا رسول الله، دستور خدا این است که:

(لَنْ يُؤَدِّي إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِّنْكَ).

«کسی حق ندارد این برائت را بлаг کند مگر خود تو یا مردی که از خود توست».

تمام فضیلت در همین جمله‌ی «رَجُلٌ مِنْكَ» است؛ مردی که از خود تو حساب می‌شود و تفاوتی با تو ندارد و بودن او عین بودن تو می‌باشد؛ یا عبارت دیگری خود پیامبر ﷺ دارد که فرمود:

(لا يَدْهَبُ إِلَّا رَجُلٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ).

«باید کسی این سوره را ببرد و ابلاغ کند که از من باشد و من از او باشم».

من کی ام؟ لیلی، و لیلی، کیست؟ من ما یکی روحیم اندر دو بدن

لذا وقتی این وحی نازل شد، رسول اکرم ﷺ امیر المؤمنین طیلله است که تو باید مأمور ابلاغ برائت باشی، برو و در بین راه، فرمود: دستور خدا این است که تو باید مأمور ابلاغ برائت باشی، برو و در بین راه، سوره‌ی برائت را از ابوبکر بگیر و خودت ببر و در مکه ابلاغ کن.

امیر المؤمنین طیلله به دستور رسول اکرم ﷺ شتر مخصوص آن حضرت را سوار شد و رفت. ابوبکر با همراهان تقریباً به مسجد شجره رسیده و در خیمه نشسته بود که ناگهان صدای شتر مخصوص پیامبر به گوشش رسید. تعجب کرد که شتر پیامبر اینجا چه می‌کند! بنا نبود که ایشان به مکه بیایند. از خیمه که بیرون آمد دید امیر المؤمنین علی طیلله است! خیلی ناراحت شد که چه جریانی پیش آمده؟ آیا آیه‌ای درباره‌ی من نازل شده؟ سؤال کرد: شما برای چه آمده‌اید؟ فرمود: من مأموریت دارم سوره‌ی برائت را ببرم و ابلاغ کنم. او هم با کمال ناراحتی این موقعیت را تحويل امیر المؤمنین طیلله داد و به مدینه برگشت و گفت: یا رسول الله، آیا درباره‌ی من آیه‌ای نازل شده؟ فرمود: نه؛ دستور این است که یا باید خودم ببرم یا مردی از خودم ببرد و ابلاغ کند. لذا علی از طرف خدا مأمور این کار شده است.

تا اینجا را خود اهل تسنن نیز قبول دارند که این جریان پیش آمده و حضرت امیر المؤمنین طیلله مأمور شده که ببرود و سوره‌ی برائت را از ابوبکر بگیرد و ببرد در مکه

اعلام کند. منتهی آنها تلاش می‌کنند که اثبات کنند منصب امارت حج از او گرفته نشده و او در آن سال امیرالحجّ بوده است ولی علی طیللهٗ مأمور ابلاغ برائت. ما شیعیان نیز معتقدیم که هر دو کار را به علی طیللهٗ واگذار کردند و آن سال ابوبکر به مدینه برگشت و به حج هم نرفت. علی طیللهٗ هم امیرالحجّ بود و هم مأمور ابلاغ برائت. از نظر اعتبار عادی هم مطلب همین است. چون وقتی خود پیامبر اکرم طیللهٗ در میان آنها بود آیا درست بود که امیرالحجّ دیگری باشد؟ معلوم است که وقتی می‌فرمایید:

(رَجُلٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ). «علی از من است و من از علی».

با بودن پیامبر طیللهٗ نوبت به ابوبکر نمی‌رسد، پس علی طیللهٗ که خود پیامبر است هم امیرالحجّ می‌شود و هم مأمور ابلاغ برائت. تازه، برگشتن ابوبکر به مدینه به او آبرو می‌دهد! زیرا گفته می‌شود پیامبر در حج نبود و ابوبکر هم نبود؛ اما اگر همراه حجاج باشد و مأذون در اعلام برائت نباشد موجب شکست اوست. پیروانش به زعم خودشان می‌خواهند به او آبرو بدنهند در حالی که این به بی‌آبرویی او تمام می‌شود که با بودن او در حج، علی طیللهٗ مأمور ابلاغ پیام بوده است.

به هر حال آنها تلاش می‌کنند که اثبات کنند امیرالحجّ، ابوبکر بوده است و مأمور اعلام برائت، علی طیللهٗ.

برفرض که چنین باشد؛ امیرالحجّ بودن خیلی مهم نیست؛ آنچه بسیار مهم است و دارای فضیلت ممتاز، این است که رسول اکرم طیللهٗ فرمود: «رَجُلٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ»؛ این مردی که سوره‌ی برائت را ابلاغ می‌کند یا باید خودم باشم یا کسی از خودم که در کمالات معنوی تفاوتی با من ندارد. همانگونه که در آیه‌ی شریفه‌ی مباهله هم نفس پیامبر تعبیر شده است: «...أَنْفَسَنَا وَ أَنْفَسَكُمْ...».^۱

یعنی، در بیان خدا، از علی طیللاً تعبیر به نفس پیامبر (یعنی خود پیامبر) شده است، البته نه در مسأله‌ی تشریع و نبوت که آن حساب جداگانه‌ای دارد ولی در همه‌ی کمالات علی طیللاً خود پیامبر است.

حال، آیا وقni خود پیامبر در میان مردم باشد، دیگر کسی حق دارد جای او بشیند و حکومت و زمامداری امّت را متصدّی گردد، یا امیرالحاج و قافله‌سالار حجّاج شود؟! آنها از این دست و پا زدن‌ها، برای شکستن شخصیت امیرالمؤمنین طیللاً فراوان دارند.

از یکی از محدّثین آنها نقل می‌کنند که وقتی جمعی برای شنیدن حدیث از او، در صحن خانه‌اش اجتماع کرده بودند، خادمش را صدازد و با قرار قبلی، مرغی را به او داد که: ببر و به کسی بده که سر آن را ببرد و بیاور. او رفت و پس از ساعتی با مرغ زنده برگشت و گفت: کسی رانیافتم که دلش بباید این مرغ را سر ببرد. او مرغ را گرفت و روی دستش بلند کرد و به مردم گفت: شما ببینید، توی این شهر کسی دلش نیامده مرغی را سر ببرد! اما علی بن ابی طالب در یک نیمروز بیست هزار آدم کشت.

﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِّمٌ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾؛^۱

زهد امام امیرالمؤمنین طیللاً

حدیث دیگر اینکه رسول اکرم ﷺ خطاب به امیرالمؤمنین طیللاً فرمود: (یا علیٰ اِنَّ اللَّهَ زَيَّنَكَ بِزِينَةٍ لَمْ يُرَىٰنَ الْعِبَادَ بِزِينَةٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنْهَا).^۲

«ای علی، خدا تو را مزین به زینتی کرده که بندگان را به زینتی محبوب‌تر از آن

۱- سوره‌ی صف، آیه‌ی ۸.

۲- بحار الانوار، جلد ۳۹، صفحه‌ی ۲۹۷.

در نزد خودش مزین ننموده است».

حال آن زینت کدام است؟ «هِيَ الرُّهْدُ فِي الدُّنْيَا»؛ تو نسبت به دنیا زاهد هستی و همین زهد در دنیا، محبوترین زینت در نزد خداست. البته توجه داریم زهد که از فضایل انسان‌های مؤمن متّقی است، به معنای فقر و تهی دستی از مال دنیا نیست، بلکه به معنای بی‌رغبتی و دلبستگی نداشتن به شئون دنیوی است.

ممکن است کسی اموال فراوان و جاه و مقام چشمگیری داشته باشد، ولی هیچگونه دلبستگی به آنها نداشته باشد و تمام همّش این باشد که آن مال و جاه را در مورد رضای خدا و طبق دستور خدا به کار بیفکند، این آدم زاهد به معنای واقعی است.

از آن طرف هم ممکن است کسی فقیر و تهی دست از مال و جاه دنیا باشد، ولی حبّ دنیا و عشق به مال و مقام، سرایای وجود او را گرفته است و پیوسته در فکر و سعی و تلاش برای رسیدن به مال و جاه است، این آدم «دنیادار» به معنای واقعی است اگرچه دستش خالی از دنیاست، ولی دلش مملو از دنیاست، پس زهد، تهی دستی از دنیا نیست، بلکه زهد تهی قلبی از دنیاست و لذا فرموده‌اند: (لَيْسَ الرُّهْدُ أَنْ لَا تَمْلِكَ شَيْئًا بَلِ الرُّهْدُ أَنْ لَا يَمْلِكَ كَشْيًّا).

«زهد آن نیست که تو مالک چیزی نباشی، بلکه زهد آن است که چیزی مالک تو نباشد».

از امام امیرالمؤمنین علی طیلاب نقل شده که فرموده است:

(الرُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: لِكَيْلَا تَأْسُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ، وَ مَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَىٰ الْمَاضِي وَ لَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي فَقَدْ أَخَذَ الرُّهْدَ بِطَرْفَيْهِ).^۱

۱- نهج البلاغه فیض، حکمت ۴۳۹

تمام زهد در میان دو جمله از قرآن است که خداوند پاک و منزه فرموده است:

بـه خاطر آنچه از دست داده اید غمگین نشوید و به آنچه خدا به شما داده است

دلبسته و مغروف نباشد و بنابراین هر کس، بر گذشته تأسف نخورد و به آنچه در

دست دارد دلبسته نباشد، زهد را از هر دو جانب به دست آورده است».

آدم عاقل وقتی خود را و آنچه را که در دست دارد ملک خدا دانست و دارا و ندار بودن را مقدّر به تقدیر حکیمانه‌ی خدا معتقد شد، طبیعی است که نه به خاطر داشتن آنچه که دارد طغيان می‌کند و مست و مغروف می‌شود و نه به خاطر از دست دادن آنچه که داشته است افسرده و غمگین می‌گردد. همانند کارمند بانک که متصل‌دی گرفتن پول از مردم و دادن پول به مردم است، نه به خاطر گرفتن ميليون‌ها توaman از مردم مغروف و مسرور می‌شود و نه به خاطر دادن ميليون‌ها توaman به مردم، محزون و غمگین می‌گردد؛ زیرا خود را مالک آن پول‌ها نمی‌داند. در مسئله‌ی جاه و مقام نیز مطلب همین است که جز انجام وظیفه و تحمل بار سنگین مسئولیت، توقع دیگری از خود نشان نمی‌دهد.

تجلى معنای واقعی زهد

امام اميرالمؤمنين طیلـلـا در خطبه‌ی شقشقـيـه در مجمع عمومي مردم که بعد از کشته شدن عثمان برای بیعت با حضرتش هجوم آورده بودند فرموده است:

(أَمَّا وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَيَةَ وَ بَرَأَ النَّسْمَةَ لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحَجَّةِ بِوُجُودِ التَّاصِرِ.... لَا لَقَيْثُ حَبْلَهَا عَلَىٰ عَارِبِهَا وَ لَسْقَيْثُ آخِرَهَا بِكَأسِ أَوْلَهَا وَ لَا لَفْتِسُمْ دُنْيَا كُمْ هَذِهِ أَزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَطْطَةٍ عَنْزٍ).^۱

«آگاه باشید! سوگند به خدایی که دانه در دل خاک را شکافته و انسان را

۱- نهج البلاغه فیض خطبه^۳.

آفریده است اگر نه این بود که انبوه جمعیت مردم برای بیعت با من ازدحام
کردند و حجت را برابر من تمام نمودند که باید حکومت را بپذیرم.... من باز
ریسمان و مهار شتر خلافت را برابر کوهان آن می‌انداختم تابه هر جا که
می‌خواهد برود و به در هر خانه‌ای که می‌خواهد بخوابد و آخر خلافت را هم
با همان کاسه‌ای اوّلش آب می‌دادم همانگونه که در اوّل کار کنار رفتم، اکنون
نیز کنار می‌رفتم و باور تان می‌شد که دنیا در نظر من از عطسه‌ی بزماده هم
پست تراست».

امام علیؑ این بیان نشان داد که در هر زمان اگر مردم به نصرت و کمک رسانی
به امام برنخاستند، امام موظّف نمی‌باشد که شخصاً بدون یار و یاور به مبارزه‌ی با
جباران زمان برخیزد، زیرا در آن صورت جنگ داخلی پیش می‌آید و زمینه‌ی برای نفوذ
دشمنان در کمین نشسته‌ی اسلام فراهم می‌گردد و لذا می‌بینیم بعد از رحلت رسول
اکرم ﷺ و تشکیل سقیفه‌ی بنی ساعده و کنار زدن امام امیرالمؤمنین علیؑ از مسند
خلافت در طول ۲۵ سال که یار و یاور مردمی نداشت، اقدامی برای استنقاذ حقّ
مسلم خویش از دست جاثران نکرد. با اینکه هم جوان بود و هم قوت بازو و شجاعت
و شهامتش زبانزد دوست و دشمن بود. آن مردی که میدان‌های جنگ زمان
پیامبر اکرم ﷺ بر محور مردانگی او می‌چرخید و شجاعان عرب از شنیدن نام علیؑ
بن ابیطالب علیؑ که به میدان آمده است بر خود می‌لرزیدند. حال آنچنان سکوت
کرده و دست روی دست گذاشته که رو به صفتان بر در خانه‌اش ریخته‌اند و شیر را به
ریسمان کشیده برای بیعت با ناکسان به مسجد می‌برند. در آن حال فریاد همسر
عزیزتر از جانش را از میان در و دیوار شنید و دم نزد.

قاطعیت امام علیؑ

رسول خدا ﷺ در مدح امام امیرالمؤمنین علیؑ به عنوان یکی از افتخارات

بزرگ آن حضرت فرموده است: (إِنَّ عَلِيًّا لَأَخْيَشُ فِي ذَاتِ اللَّهِ)؛^۱ علی دربارهی ذات اقدس خدا، بسیار بسیار خشن است.

خشن، أَخْشَن و أَخْيَشْ هر کدام در مورد خاصی گفته می شود. مثلاً شخصی در موردنی خشن رفتار می کند؛ یعنی دارای خشونت است. دیگری خشن تراز او رفتار می کند؛ او «اخشن» است (اگر استعمال کلمه‌ی اخشن در مورد تفضیل، صحیح باشد) و یکی شدیدتر از دوتای قبلی است، «أَخْيَشْ» است. اخشن، در اصطلاح اهل ادب تصعیر اخشن است، ولی این تصعیر نمایانگر تفحیم و تعظیم مطلب است. یعنی در درجه‌ی اعلای خشونت و قاطعیت قرار دارد. رسول خدا ﷺ می فرماید علی دربارهی ذات خدا، یعنی در مورد حفظ دین «أَخْيَشْ» است؛ یعنی به هیچ چیز ابقا نمی کند.

آنجا که پای دین و احکام خدا به میان بیاید، چنان قاطعیت دارد که جز خدا احادی را به حساب نمی آورد؛ پدر، مادر، اولاد، برادر و خواهر و خویشاوندان و... گویی هیچ کس را نمی شناسد. در راه خدا هیچ چیز و هیچ کس مانع او نمی تواند باشد.

شنیده‌ایم با برادرش عقیل چگونه عمل کرد. فقط آمده بود یک من گندم می خواست. چیز زیادی نمی خواست. می گفت، بیت‌المال دست شماست. من هم برادر شما هستم. چند تا بچه‌ی صغیر دارم. در زندگی کمبود داریم. شما یک من بیش از آنچه باید بدھید به من بدھید. بچه‌های خودش را هم آورده بود. رنگ پریده و پریشان موی از فقر و گرسنگی. خود امام می فرماید: عقیل با این وضع پیش من آمد و اصرار ورزید یک من از گندم شما مسلمانان به او بدھم. می پنداشت دینم را به او می فروشم. من آهن پاره‌ای را در آتش، سرخ کرده و نزدیک تنفس بردم، ناله‌ای از حرارت سوزان آتش سر داد. گفتم: (ثَكِلَتْكَ الثَّوَّاِكِلُ يا عَقِيل؟)؛ مادرهای جوان مرده در مرگت بگریند ای عقیل.

۱- ریاض السالکین، شرح صحیفه‌ی سجادیه، سید علیخان مدنی.

(أَتَيْنُ مِنَ الْأَذِى وَ لَا أَيْنُ مِنْ لَظَىٰ).

«تواز حرارت یک آتش زود گذر می نالی، آیامن از آتش جاودانه‌ی دوزخ ننالم؟»
 ایمان و اذعان به قیامت تا این حد در جان علی طلاق نشسته بود که دائم سخن از
 جهّم می گفت. او حاکم بود و می توانست حرفهای دیگری بزنند. مثلاً این کار خلاف
 عدالت است، خلاف سیاست است، خلاف امور اجتماعی است و... اما می بینیم محور
 فکرش عذاب خدا و صحنه‌ی سوزان جهّم است. همه‌اش از جهّم حرف می زند
 یعنی از جهّم می ترسد و می گوید: آتش در کار است. اگر ما باشیم، همین که پستی
 و مقامی و میز و دفتر و دستکی به دست آوردیم، دیگر سخن از برباز و محشر و
 بهشت و جهّم، سخنی عوامانه و دور از شأن روشن‌فکرانه‌ی ماست. ما باید سخن از
 قانون و مساوات و مواسات و عدل و قسط و... به میان بیاوریم تا در نظر دنیا، متمن و
 متجدّد و دارای فرهنگ روز به شمار بیایم. اما علی امیرالمؤمنین طلاق آنچه که فکرش
 را مشغول کرده، جهّم است و آتش سوزان جهّم که به عقیل می گوید:
 (أَتَيْنُ مِنْ حَدِيدَةِ أَحْمَاهَا إِنْسَانُهَا لِلْعِيْهِ وَ تَجْرِيْنَى إِلَى نَارِ سَجَرَهَا
 جَبَارَهَا لِغَصَبِيهِ).

«تو از یک آهن گداخته‌ای که انسان بدون اینکه قصد جدی داشته باشد آن را
 افروخته است چنین وحشت می کنی، آنگاه می خواهی مرا به سوی آتشی
 بکشانی که خدای جبار از روی غضب آن را افروخته است؟»
 امیرالمؤمنین علی طلاق با این فکر و منطق می خواهد ما را بیدار کند که ای
 مسلمانان! ایمان به قیامت داشته باشید. جهّم باورتان بشود. آتش جهّم را سبک
 نگیرید. عذاب خدا را کوچک مشمارید.

حالا ببینید در نظر ما بحث از جهّم چگونه متروک و مهجور شده است. ما از
 همه چیز سخن می گوییم ولی راجع به جهّم حرفی نمی زنیم. از آتش و عذاب خدا

بحثی به میان نمی آوریم و آن را مناسب با شأن روشنفکری خود نمی دانیم! این آیه‌ی شریفه هم ما را تهدید می کند:

﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَ أَبْنَاوُكُمْ وَ إِخْوَانُكُمْ وَ أَزْواجُكُمْ وَ عَشِيرَتُكُمْ وَ أَمْوَالُ اقْتَرْفُوهَا وَ تِجَارَةً تَحْشُونَ كَسَادَهَا وَ مَسَاكِنُ تَرْضُوَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُم مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾.

«بگو: اگر پدران، فرزندان، برادران، همسران، بستگان و اموالتان که کسب نموده‌اید و تجارتی که از کسادی آن می‌ترسید و منزلها یتان که آنها را دوست دارید، در نظر شما محبوب‌تر باشد از خدا و پیامبرش و جهاد در راه او، پس منتظر باشید تا فرمان خدا [به عذاب و کیفر شما] فرا رسید و خداوند مردم گنهکار را هدایت نمی‌کند».

مراقب باشید و خود را بیازمایید. اگر یک طرف خدا باشد و طرف دیگر، همسرتان، فرزنداتنان، قوم و خویشانتان، اگر اینها از شما چیزی بخواهند که خدا رضای نمی‌دهد، شما خواسته‌ی کدام را مقدم می‌دارید؟ خودتان را بیازمایید! همسرتان هوی و تقاضایی خلاف رضای خدا دارد، شما کدام را مقدم می‌دارید؟ حال ای پیامبر! به این مردم بگو اگر خواسته‌های بستگانتان در مسیر منافع مادی در نظر شما محبوب‌تر از رضوان خدا باشد منتظر بلا و عذاب خدا باشید و بدانید که خدا فاسقان را به سعادت و خوشبختی نائل نمی‌سازد.

این بدان معناست که شما در عین حال که ادعای اسلام دارید و به احکام آن عمل می‌کنید؛ ولی طبق این آیه فاسق هستید! برای اینکه خواسته‌های همسران و فرزندان و... را در مسیر منافع مادی، بر خواسته‌ی خدا مقدم می‌دارید. دین خدا و

فرمان او را عقب می‌زنید و هواهای نفسانی خودتان را پیش می‌اندازید و به همین جهت شما از نظر قرآن فاسقید و خداوند نمی‌گذارد مردم فاسق روی خوش بینند: «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»؛ فرمان نزول بلا صادر می‌کند.

ممکن است برای بشر امروزی که هواهای نفسانی خود و خواسته‌های زن و فرزند خود را برابر رضا و خواسته‌ی خدا مقدم داشته است، این سؤال پیش آید که پس آن بلا و عذابی که خدا و عده داده است کجاست؟ او که گفته است: «فَتَرَبَّصُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ».

«منتظر فرمان عذاب از جانب خدا باشید».

پس کوبلای خدا؟ ما می‌پرسیم: آیا انصافاً زندگی کنونی ما غرق در بلا نیست؟ آیا خشکسالی، سیل و زلزله، بلا نیست؟ این زندگی به هم پیچیده و غرق در معضلات از خانواده‌ها گرفته تا سایر ابعاد امور اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و سیاسی عذاب نیست؟ روی کار آمدن زن‌ها در بسیاری از امور اجتماعی و نهادها که نه تنها نافع نیست، بلکه زیان آور نیز هست، آیا بلا و نشانه‌ی قهر و خشم خدا نیست؟ آیا میسر نبودن ازدواج برای جوانان و در نتیجه روز افرون گشتن فحشا و فساد در اجتماع بلا نیست؟ بلا شکل‌های گوناگون دارد.

رابطه‌ی اخوت

فضیلتی از مولایمان امام امیرالمؤمنین علیه السلام: وقتی مهاجرین به مدینه آمدند، رسول اکرم ﷺ به امر خدا میان مهاجرین و انصار عقد اخوت و برادری برقرار ساخت. در نتیجه، هر فرد از مهاجرین با فردی از انصار برادر شد تا آنجا که از یکدیگر هم ارث می‌بردند. یعنی وقتی یکی از دنیا می‌رفت، دیگری وارث او می‌شد. البته، این حکم توارث، موقت بود و بعدها به امر خدا برداشته و منحصر به اقارب و ارحام شد. درآیه‌ی آخر همین سوره در این باره می‌فرماید:

﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أُولَئِي بِعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾.

منظور اینکه، عقد اخوت در میان مهاجرین و انصار خیلی محکم بود. علاوه بر مسأله ای ارث، در تمام شئون زندگی با یکدیگر حقوق متقابل داشتند. امیرالمؤمنین علیه السلام از مهاجرین بود و لازم بود که با یک نفر از انصار، برادر شود. ولی رسول اکرم ﷺ که برای هر کسی برادری معین کرد، تنها امیرالمؤمنین علیه السلام را بی برادر گذاشت. اینجا امیرالمؤمنین علیه السلام با تأثیر شدید عرض کرده باشد: یا رسول الله، پس برادر من کیست؟ رسول خدا علیه السلام با یک دنیا بشاست و خوشحالی فرمود: من خودم برادر تو هستم.

این مطلب یکی از افتخارات بسیار بزرگ امیرالمؤمنین علیه السلام است که بنا به گفته‌ی اهل تحقیق، این فضیلت در منابع روایی شیعه و سنت آمده است. این نکته نشان می‌دهد که حساب امیرالمؤمنین علیه السلام از حساب تمام اصحاب جداست و او همتایی که شایستگی برادری او را داشته باشد ندارد، جز رسول خدا.

تمام علم کتاب نزد علی علیه السلام

آن کسی که تمام «علم کتاب» خدا نزد اوست، علی بن ابیطالب علیه السلام است. آن کسی که آن قدرت را داشت که در یک چشم به هم زدن تخت ملکه‌ی سبا را به کاخ سلیمان منتقل کند، اندکی از علم کتاب پیش او بود؛ در حالی که تمام علم کتاب نزد علی علیه السلام است و همچنین علم وزیر جناب سلیمان در مقابل علم علی علیه السلام سان یک قطره در مقابل دریا بود! حالا آن کسی که یک قطره داشته، توانسته است آن کار بزرگ را انجام بدهد و تخت ملکه‌ی سبا را در یک طرفه العین از آن کشور به این کشور بیاورد. پس آن کسی که دریا در اختیار اوست چه کارهای بزرگی می‌تواند انجام بدهد؟ او می‌تواند تمام عوالم امکان را در یک چشم به هم زدن جابه‌جا کند. بعد فرمودند:

(وَاللَّهُ عِلْمُ الْكِتَابِ كُلُّهُ عِنْدَنَا).

«به خدا قسم، تمام علم کتاب پیش ماست».

(این جمله را سه بار تکرار کرد). یعنی آن کس که یک قطره از دریای علم ما را داشته، توانسته است در یک چشم به هم زدن تختی را از کشوری به کشور دیگر منتقل کند. پس ما که تمام دریا را نزد خود داریم، چه قدرت عظیمی خواهیم داشت؟ تمام عوالم امکان تحت استیلای ما خواهد بود.

بنابراین، منظور از این که ائمّه علیهم السلام خزان علم خدا هستند این است که راه علم به تمام حقایق عالم نزد آنهاست ولی به طور ارادی نه به طور ذاتی. یعنی اگر بخواهند چیزی را بدانند، می‌دانند و اگر نخواهند که بدانند یا بخواهند که ندانند، نمی‌دانند.

امام علی علیه السلام به همه‌ی علوم

قصه‌ای هم از عمار یاسر نقل شده که گفته است: در یکی از سفرها خدمت امیر المؤمنین علیه السلام بودیم. به بیانی رسیدیم که پر از مورچه بود. مثل امواج سیل روی هم می‌غلتندند. من از زیادی مورچه‌ها حیرت کردم. همان طور که با حیرت نگاه می‌کرم بی اختیار گفتم الله اکبر «حَلَّ مُحْصِي». بزرگ است آن خدایی که تعداد اینها را می‌داند. امام علی علیه السلام فرمود: بگو «حلّ باریه» بزرگ است خدایی که آفریدگار اینهاست!

گفتم: آقا، مگر غیر از خدا کسی هست که عدد اینها را بداند. فرمود: بله:

(فَوَاللَّهِ صَوَرَكَ إِنِّي أَخْصِي عَدَدَهَا وَأَعْلَمُ الذَّكَرَ وَالْأَنْثَى بِإِدْنِ اللَّهِ عَزَّوَجَّلَّ).

«قسم به خدایی که تو را آفریده من تعداد اینها را می‌دانم؛ بلکه من، نرو

ماده‌ی اینها را هم می‌شناسم».

(اما قَرَأْتَ فِي سُورَةِ يَسٌ «وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَا فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ»).

«آیا این آیه را در سوره‌ی یس نخوانده‌ای که می‌فرماید: در عالم، امام مبینی

هست که خدا همه چیز را در وجود او به طور احصاء قرار داده و قلب او مخزن علم به همه اشیاء است».

گفتم: بله خوانده‌ام. فرمود:

(أَنَا ذُلْكَ الْإِمَامُ الْمُبِينُ الَّذِي أَخْصَى اللَّهُ فِيهِ عِلْمًا كُلًّا شَيْءًا).

«من همان امام مبین که خدا علم به همه اشیاء را در وجود او احصا کرده است».

علم به عدد ریگ‌های بیابان، عدد پرندگان، عدد قطرات باران، عدد نفس‌های آدمیان نزد من است. نطفه‌هایی که در رحم‌ها منعقد می‌شوند، می‌دانم کدام نطفه سقط خواهد شد و کدام نطفه سالم از مادر متولّد خواهد گشت. آیا نخوانده‌ای:^۱

﴿...مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَ لَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَ لَا رَطْبٌ وَ لَا يَأْسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾.^۲

به اذن خدا همه کار ممکن است. او می‌تواند، موجودی را به همه اشیاء محیط گرداند که قادر بر همه چیز هم باشد.

انفاق و ایشار مولای متّقیان حضرت علی (علیه السلام)

حضرت امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) روزی وارد منزل شد و از حضرت صدّیقه (علیه السلام) غذایی برای رفع گرسنگی خواست. حضرت صدّیقه (علیه السلام) عرض کرد: دو روز است غذا را منحصراً برای شما آورده‌ام حتی خودم و بچه‌ها در این دو روز غذایی سیر نخورده‌ایم!! فرمود: چرا به من نگفتد تهیه کنم؟ حضرت صدّیقه (علیه السلام) عرض کرد:

(إِنِّي لَا نَتَحْمِي مِنْ إِلَهٍ أَنْ أُكَلِّفَ مَا لَا تَقْدِيرُ عَلَيْهِ).^۳

«من از خدای خودم خجالت می‌کشم که شمارا به کاری و ادار کنم که توانایی

۱-تفسیر برهان، جلد ۴، صفحه ۷. احادیث ۸، ۹، ۱۰. از مرحوم علامه مجلسی (رض) نیز با انکی تقاوی نقل شده است.

۲-سوره‌ی اعام، آیه‌ی ۵۹.

۳-بحار الانوار، جلد ۴۱، صفحه ۳۰.

انجام آن را نداشته باشید».

امام علی^ع بیرون رفت و دیناری قرض کرد تا معاش خانواده اش را تأمین کند. در بین راه، جناب مقداد (از اصحاب رسول خدا^{صلی الله علیہ و آله و سلّم}) را دید که وسط روز تابستان از خانه بیرون آمده است! سؤال کرد: در این ساعت از روز برای چه از خانه بیرون آمده‌ای؟

مقداد از جواب دادن خودداری ورزید. امام علی^ع فرمود: تا نگویی نمی‌روم. مقداد عرض کرد: آقا! زن و بچه‌ی من سه روز است غذای کامل نخورده‌اند. دیدم ناله‌ی بچه‌ها بلند شده، نتوانستم تحمل کنم، بیرون آمدم. امام علی^ع سخت متأثر و گریان شد. فرمود: من هم برای همین بیرون آمده‌ام ولی چون زن و بچه‌ی تو سه روز است نان نخورده‌اند و زن و بچه‌ی من دو روز، تو بر من مقدم هستی. این دینار را که قرض کرده‌ام به تو می‌دهم.

حال امام علی^ع چگونه می‌توانست دست خالی به خانه برگردد؟ خدا هیچ مردی را خجالت‌زده‌ی زن و بچه‌اش قرار ندهد. به منزل نرفت و به مسجد رفت و نماز ظهر و عصر را خواند و تا مغرب نشست چون خجالت می‌کشید دست خالی به خانه برگردد! نماز مغرب که خوانده شد، رسول خدا^{صلی الله علیہ و آله و سلّم} بعد از نماز برخاست که بیرون بیاید. دیدند در صف اوّل علی^ع نشسته است. اشاره کرد: برخیز! علی^ع برخاست و تا در خروجی مسجد، دنبال رسول خدا^{صلی الله علیہ و آله و سلّم} به راه افتاد. آنجا رسول خدا^{صلی الله علیہ و آله و سلّم} فرمود: علی! امشب در خانه شامی داری که از من پذیرایی کنی؟ علی^ع سر به پایین افکند و هیچ نگفت. رسول خدا^{صلی الله علیہ و آله و سلّم} فرمود: چرا حرف نمی‌زنی؟ یا بگو بله یا نه. عرض کرد: آقا! بفرمایید. داخل منزل شدند. حضرت زهرا^{علیه السلام} مشغول نماز بود. تا صدای پدر را شنید نماز مستحبّی اش را کوتاه کرد و برخاست و دید یک ظرف غذا که حرارت از آن برمی‌خیزد، پشت سرش روی زمین است!! همان غذا را برداشت و

پیش پدر آورد. پدر دست ملاطفت بر سر و صورت دختر کشید. حضرت علی (علیه السلام) تا چشمش به ظرف غذا افتاد، به حضرت زهراء (علیها السلام) فرمود: این غذا از کجا برای تو آمده؟ عرض کرد:

﴿...هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾.^۱

«...این از جانب خدا آمده است. او به هر که بخواهد رزق بی حساب می دهد.»

رسول خدا (علیهم السلام) فرمود: ای علی! این پاداش همان دیناری است که در راه خدا دادی! خدا را شکر می کنم که در خانواده من، همان جریان پیش آمد که خدا دربارهی حضرت مریم (علیها السلام) فرموده است:

﴿...كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَا الْمُحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرِيْمُ

أَتَيْ لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ

حِسَابٍ﴾.^۲

عظمت مقام امام (علیه السلام)

خدا نکند دست ما از دامن علی و آل علی (علیهم السلام) کوتاه شود که سرمایه‌ی حیاتی ما همین است. به قدری عظمتش چشم عقل بشر را خیره کرده که انسان‌ها در مقابل او، در دوقطب مخالف قرار گرفته‌اند. گروهی او را خدامی دانند و گروهی اصلاً مسلمانش نمی‌دانند. خودش فرمود:

(هَلَكَ فِي رَجُلَانِ مُحِبٌّ عَالٍ وَ مُبْغِضٌ قَالٍ).

«دو گروه در مورد من به هلاکت افتاده‌اند».

گروهی دوستدار مفترط که مرا از حد امامت بالاتر می‌برند و به حد الوهیت^۳ می‌رسانند، گروهی هم دشمن مفترط که مرا از حد امامت پایین آورده و اصلاً منکر

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۳۷.

۲- همان.

۳- مقام العی.

فضیلت من می‌شوند. تا آنجا که حتی واجب القتل می‌دانند. در این میان گروهی هم متواتر، عارف و محکم هستند که در ثبات قدمشان حیرت انگیزند. می‌فرمود: مؤمن واقعی آن قدر به من محبت دارد که اگر من با شمشیر خودم بر بینی او بزنم که مرا دشمن بدارد، دشمن نخواهد داشت. در نهج البلاغه آمده است که:

(لَوْ ضَرِبْتُ حَيْشُومَ الْمُؤْمِنِ سَيِّفِي هَذَا عَلَى أَنْ يُبَغْضَنِي مَا أَبْغَضَنِي).

اما منافق، اگر تمام دنیا را هم به او بدهم که دوستم بدارد، دوستم نخواهد داشت.

(وَ لَوْ صَبَبْتُ الدُّنْيَا بِجَمَاتِهَا عَلَى الْمُنَافِقِ عَلَى أَنْ يُحِبَّنِي مَا أَحِبَّنِي).^۱

ولذا رسول خدا ﷺ فرمود:

(يَا عَلَيْ لَا يُبَغْضُكَ الْمُؤْمِنُ وَ لَا يُحِبُّكَ الْمُنَافِقُ).

«هیچ مؤمنی دشمن تو و هیچ منافقی دوست تو نخواهد بود».

کم نیستند کسانی که در راه محبیش سر و دست و پا و زبان دادند. نقل شده که یکی از دوستداران صمیمی اش لغزشی از او صادر شد و لازم شد که دستش را ببرند. اینجا به قول ما، روابط بر ضوابط نباید حاکم باشد. دوست صمیمی اش هست، ولی قانون خدا باید درباره اش اجرا شود. خودش پنجه‌ی راست او را قطع کرد، مرد در حالی که انگشتان بریده اش را به دست چپش گرفته و خون از دستش می‌چکید و می‌رفت، در راه به ابن کوئه رسید که از خوارج نهروان بود و مقدس‌نمای منافق، او وقتی این صحنه را دید، خواست از این فرصت استفاده کرده و علیه امیرالمؤمنین ؓ تبلیغ کند. با قیافه‌ای محبت آمیز و دلسوزانه به او گفت: چه کسی دست تو را بریده و تو را به این روز سیاه انداخته است؟ او با قیافه‌ای شاداب و زبانی گویا گفت:

(قَطَعَ يَسِّينِي سَيِّدُ الْوَصِّيْنَ قَائِدُ الْفُرْجِ الْمَحَجَّلِينَ إِمامُ الْهُدَىٰ)

الهادی إلى الرشاد الناطق بالسداد أولي بالمؤمنين أمير المؤمنين

علیُّ بْنُ آیطَالِبٍ).^۱

«دست مرا برید سرور او صیای انبیاء، پیشوای روسپیدان روز جزا، شایسته ترین کس برای اداره‌ی امور مؤمنان، راهنمای آدمیان به صراط مستقیم خدا، امیرالمؤمنین علی بن ایطالب».۲

او با تعجب گفت: وای بر تو! او دستت را بریده و تو مدحش می‌کنی؟ گفت: چگونه مدحش نکنم؟ حال آن که محبتش با خون و گوشتم آمیخته است. او مرد حق است و دست مرا هم در راه حق بریده است.

بانگ بیدارباش

زمین و زمان شاهدان اعمال انسان هستند. از حضرت امام امیرالمؤمنین علی طیلاب نقل شده است:

(مَا مِنْ يَوْمٍ يَأْتِي عَلَى إِبْنِ آدَمَ إِلَّا قَالَ لَهُ ذَلِكَ الْيَوْمُ يَا إِبْنَ آدَمَ أَنَا يَوْمٌ جَدِيدٌ وَ أَنَا عَلَيْكَ شَهِيدٌ فَقُلْ فِيَّ حَيْرًا وَ اعْمَلْ فِيَّ حَيْرًا أَشْهَدُ لَكَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَإِنَّكَ لَنْ تَرَانِي بَعْدَهَا أَبْدًا).^۳

«هر روزی که بر فرزند آدم می‌گذرد، آن روز خطاب به او می‌کند و می‌گوید: ای فرزند آدم! من روز نوبی هستم که قبلان بودهام و بعداً نیز نخواهم بود و اکنون شاهد بر تو هستم و روز قیامت برایت شهادت خواهم داد؛ پس تامی تواني در من حرف خوب بزن و کار نیک انجام بده که بعد از این، هرگز مرا نخواهی دید».

این بانگ بیدارباش را هم از مولای عزیzman حضرت امام امیرالمؤمنین علی طیلاب شنویم که احدی همانند او نمی‌تواند از حقایق عالم باخبر گردد و هیچ

۱- بخار الانوار، جلد ۴۰، صفحه ۲۸۱.

۲- کافی، جلد ۲، صفحه ۵۲۳.

بیدارگری مثل او نمی‌تواند خواب رفته‌ها را بیدار کرده تکان در دل‌ها بیفکند.

آری، اوست که بانگ می‌زند:

(إِعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ عَلَيْكُمْ رَصَداً مِنْ أَنْفُسِكُمْ وَ عُيُونًا مِنْ

جَوَارِحِكُمْ وَ حُفَاظَ صِدْقٍ يَحْفَظُونَ أَعْمَالَكُمْ وَ عَدَدَ أَنْفَاسِكُمْ).

بـدانید ای بندگان خدا! دیده‌بانی از خودتان و جاسوس‌هایی از اعضاء و

جوارحتان بر شما گماشته شده‌اند و ضبط کنندگانی راست کردار[از]

فرشتگان] در کنار شما هستند که اعمال شما را حفظ می‌کنند و حتی شماره‌ی

نفس‌هایتان را[هم] ضبط می‌نمایند».

وَ لَا يُكِنُّكُمْ مِنْهُمْ بَأْبُ ذُو رِتَاجٍ
لَا تَسْتَرُّكُمْ مِنْهُمْ ظُلْمَةً لَيْلٍ دَاجِ

«تاریکی شب تار، شما را از دید این فرشتگان نمی‌پوشاند و در بزرگ محکم

بسته شده، شما را از آنها پنهان نمی‌گرداند[همیشه و در همه جا همراه شما

هستند].»

(وَ إِنَّ غَدَأً مِنَ الْيَوْمِ قَرِيبٌ يَدْهُبُ الْيَوْمُ بِمَا فِيهِ وَ يَحْيِيءُ الْغَدْدُ لَا حَقًا

بِهِ فَكَانَ كُلُّ امْرِيٍّ مِنْكُمْ قَدْ بَلَغَ مِنَ الْأَرْضِ مَنْزِلَ وَ حَدَّتِهِ وَ مَخَطَّ

حُفْرَتِهِ فَيَا لَهُ مِنْ بَيْتٍ وَ حَدَّةٍ وَ مَنْزِلٍ وَ حَسَّةٍ وَ مَفْرَدٍ غُرْبَةً).

«به یقین فردا[مرگ] نزدیک است. امروز با آنچه در آن است[از خوشی‌ها و

بدی‌ها] می‌گذرد و فردا از پی آن فرامی‌رسد[زمان چنان به سرعت می‌گذرد

که] گویی هر مردی از شما به منزل تنها‌ی و گودال قبر خویش از زمین

رسیده است. پس وای که چه حالی خواهد داشت او در خانه‌ی تنها و منزل

ترسناک و جای بی‌کسی!»

(فَاتَّعْظُوا بِالْعَبَرِ وَ اعْتَبِرُوا بِالْغَيَرِ وَ انتَقِعُوا بِالْتُّدْرِ).^۱

«پس، از عبرت‌ها پندگیرید و از دگرگونی‌های روزگار اندرز گرفته و آگاه

شوید و از هشدار دادن‌ها[ای خدا و اولیا]ش[سود ببرید].»

(فَالْهُدَى اللَّهُ أَيُّهَا النَّاسُ فِيمَا اسْتَحْفَظَكُمْ مِنْ كِتَابِهِ وَ اسْتَوْدَعَكُمْ مِنْ حُكْمُقِهِ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَخْلُقُكُمْ عَبْثًا وَ لَمْ يَتُرْكُكُمْ سُدًى وَ لَمْ يَذْعُكُمْ فِي جَهَالَةٍ وَ لَا عَمَمٌ).

«از خدا بترسید، از خدا بترسید؛ ای مردم، درباره‌ی آنچه[خداؤند تعالی] در کتاب خود محافظت و رعایت آن را به شما امر فرموده و در آنچه از حقوق خویش نزد شما و دیعه و امانت گذاشته؛ چه آن که خداوند سیحان، شما را بیهوده و عیث نیافریده و مُهمَل و بی ثمر رها نکرده و شما را در نادانی و کوری و انگذاشته است[به شما عقل و هوش داده و وحی فرستاده است].»

(وَ أَلْقَى إِلَيْكُمُ الْمَعْذِرَةَ وَ اتَّخَذَ عَلَيْكُمُ الْحُجَّةَ).

«بدین طریق، حجت را بر شما تمام کرده و جای عذری برای شما باقی نگذاشته است.»

قضاوی عادلانه

از أَصْبَحَ بْنَ نُبَاتَهَ از اصحاب امام امیرالمؤمنین منقول است که گفت: من در مجلس عمر نشسته بودم . پنج نفر زناکار را آوردند که او مجازات آنها را معین کند. او هم که شنیده بود زناکار را باید صد تازیانه زد گفت: اینها را ببرید تازیانه بزنید! حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که آنجا حاضر بودند فرمودند : مجازات اینها یکسان نیست! عمر گفت: شما بفرمایید؛ چون من از رسول خدا شنیدم که می فرمود :

(أَقْضِيْكُمْ عَلَيْهِ). «علی به رموز قضاوی از شما عالم تر و آگاه تر است.»

امام علی به یکی از آنها اشاره کرد و فرمود: این باید با شمشیر کشته شود. دوّمی را فرمود: باید رجم و سنگسار شود. سومی باید صد تازیانه بخورد. چهارمی پنجاه

تازیانه و پنجمی باید تعزیر(با صلاح دید حاکم شرع تنبیه)شود! عمر با تعجب پرسید: این تفاوت چگونه است؟! با این که همه مرتكب یک گناه شده‌اند. فرمود: اولی کافر ذمی بوده با زن مسلمان زنا کرده و کیفرش قتل با شمشیر است. دومی مرد زن دار بوده و زنای مُحْصِن کرده و باید رجم شود. سومی مرد بی زن بوده باید صد تازیانه بخورد. چهارمی برده بوده و حدش نصف حد آزاد و باید پنجاه تازیانه بخورد! پنجمی دیوانه بوده است و به صلاح دید حاکم شرع باید تعزیر و تنبیه شود. اینجا بود که عمر گفت:

(لا عِشْتُ فِي أُمَّةٍ لَسْتُ فِيهَا يَا أَبَاالْحَسْنِ).^۱

«من زنده نباشم در میان مردمی که تو در میان آنها نباشی ای ابوالحسن».

نافله‌ی شب مولا علی طیلیل

در جنگ صفين در آن شبی که از اول شب تا به سحر علی الدوام صدای شمشیرها از دوشکر به گوش می‌رسید و به همین جهت آن را «لیلة الهریر» نامیده‌اند؛ امیرالمؤمنین طیلیل نماز شیش را ترک نکردا خودش می‌فرمود: من از آن وقتی که پیامبر به من فرموده: نماز شب نور است، یک شب آن را تعطیل نکردہام! ابن کوئه که آدم سیاه‌دلی از خوارج بود. خواست نیشی به امام بزند گفت: حتی در «لیلة الهریر» (یعنی با اینکه تمام شب در میدان جنگ بودی؟!) فرمود: بلی! حتی در لیلة الهریر نافله‌ی شب را خواندم!

احساس مسئولیت امام علی طیلیل

پس از پایان جنگ جمل یکی از اصحاب به امیرالمؤمنین طیلیل عرض کرد آقا این روش عدالت که شما پیش گرفته‌اید؛ عرب و عجم و ضیع و شریف را از نظر

۱- نقل از مناقب ابن شهرآشوب.

۲- فروماهی، پست.

مالی یکسان می‌بینید. برای بسیاری قابل تحمل نیست؛ از شما کناره‌گیری می‌کنند و دنبال معاویه می‌روند و دست به تضعیف حکومت شما می‌زنند! پس چه بهتر که یک قسمت از بیت‌المال را اختصاص به آن دسته از مردم بدهید و آنها را از خود راضی نگه دارید تا از دور شما پراکند نشوند؛ همان کاری که معاویه می‌کند و مردم را دور خود جمع می‌کند.

امام علی علیه السلام فرمود: تو عجب حرفی می‌زنی! من با تمام این دقت که در رعایت عدالت می‌کنم باز ترسانم که مبادا در پیشگاه خدا مسئول باشم؟ مردم که از دور من پراکنده می‌شوند، به خدا قسم نه برای این است که از من ستمی به آنها رسیده یا عادل‌تر از منی پیدا کرده‌اند بلکه فقط برای این است که فریفته‌ی این لذات فناپذیر و پیرایه‌های زودگذر دنیا شده‌اند و برای رسیدن به منافع مادّی و عناوین دنیوی از من دست برداشته و دنبال معاویه می‌روند! من هم که نمی‌توانم برای جلب رضای مردم خدا را به غضب آورده و از خود ناراضی سازم.

مردم برای تأمین سعادتشان نیاز به من دارند و باید دنبال من بیایند؛ نه من نیاز به مردم دارم و باید دنبالشان بروم. مَثَلُ امام مَثَلُ کعبه است؛ مردم باید بار سفر بینند و مَكَّه بروند و دور کعبه بچرخدند نه اینکه کعبه از جای خود حرکت کرده شهر به شهر بگردد و دور مردم بچرخد!

سوز و ناله‌ی امام علی علیه السلام

قرآن کریم مکرّراً پیروان خود را به تفکّر و تعقّل دعوت می‌کند تا به دنبال آن ایمان در قلب پیدا شود و در مرحله‌ی عمل، تحقّق عینی یابد ولی یاللاسف که ما اکثراً از اینگونه تفکّر زاینده‌ی ایمان و عمل محرومیم و این عمر گرانمایه را به بطالت و غفلت می‌گذرانیم و هیچ نمی‌دانیم عاقبت کار ما به کجا خواهد رسید و عجیب این است به جای اینکه ما بسوزیم و بنالیم علی امیرالمؤمنین علیه السلام می‌سوزد و می‌نالد و می‌گوید:

(وَيْلٌ كُلَّمَا كَبَرَ سِنِّي كَثُرْتُ ذُنُوبِي).

«واى بر من! هر چه ستم بالا می رود گناهانم بیشتر می شود!»

(وَيْلٌ كُلَّمَا طَالَ عُمْرِي كَثُرْتُ مَعَاصِيَ فَكَمْ آتَوْبُ وَ كَمْ آعُودُ).

«ای واى بر من هر چه عمرم بیشتر شد، نافرمانی ام افزونتر گردید؛ تا کی تو به

کنم و باز تو به بشکنم و به گناه باز گردم؟!»

(أَمَا آنَ لِي أَنْ أَسْتَحْيِي مِنْ رَبِّي).^۱

«آیا وقت آن نرسیده که از خدامی حیا کنم؟»

مقابل آینه که ایستادی و موهای سفید سر و صورت را دیدی به خود بگو:

(خَلَّ يَكَ الشَّيْبُ أَمَا تَسْتَحِي). «پیر شدی حیانمی کنی؟!»

(فَيَا سَوْءَةَ تَاهٍ غَدَّاً مِنَ الْوَقْوَفِ بَيْنَ يَدِيْكَ).

«واى از شرمداری های فردا وقتی که به پیشگاه تو ای خدا مرا نگه دارند».

(إِذَا قِيلَ لِلْمُخْفِيْنَ جُوْزُوا وَ لِلْمُتَقْلِيْنَ حُطُّوا).

«در آن هنگام که به سبکباران می گویند:[از صراط به سلامت] عبور کنید و

معطل نشوید اما به سنگین باران[از کوله بار گناهان] می گویند:[در میان

جهنم] سقوط کنید».

(أَفَمَعَ الْمُخْفِيْنَ أَجُوْزُ أَمْ مَعَ الْمُتَقْلِيْنَ أَحُطُّ).^۲

«حال نمی داشم من از سبکباران خواهم بود که به سلامت بگذرم یا از

سنگین باران که میان آتش سقوط کنم؟»

امام امیرالمؤمنین^{علیه السلام} این انحرافات را نشان داده و فرموده است:

(قَدْ غَابَ عَنْ قُلُوبِكُمْ ذِكْرُ الْأَجَالِ وَ حَضَرَ ثُكُمْ كَوَادِبُ الْأَمَالِ).

۱- مفاتیح الجنان، اعمال مسجد سهلة و زید، ظاهراً دعای ذکر شده در متن، دعای زید بن صوحان از اصحاب امیرالمؤمنین^{علیه السلام} است.

۲- همان.

«یاد مرگ از دل‌های شما غایب گشته و آمال و آرزوهای کاذب برای رسیدن

به اهواء نفسانی به فضای قلبتان هجوم آورده است».

(فَصَارَتِ الدُّنْيَا أَمْلَكَ بِكُمْ مِنَ الْآخِرَةِ وَالْعَاجِلَةِ أَدْهَبَ بِكُمْ مِنَ الْآجِلَةِ).

«دنیا بیش از آخرت شما را تحت سیطره‌ی خود در آورده و نقدینه‌ی فانی

بیش از نسیه‌ی باقی شما را به خود جذب کرده است!»

(مَا بِالْكُمْ تَفْرُحُونَ بِالْيَسِيرِ مِنَ الدُّنْيَا ثُدُرُكُونَهُ وَ لَا يَحْرُثُكُمُ الْكَثِيرُ مِنَ الْآخِرَةِ تَحْرُمُونَهُ).

«چه شده است شما را به اندکی از دنیا که نصیبتان می‌شود خوشحال می‌شوید

اما به کثیری از آخرت که از دست می‌دهید غمگین نمی‌گردید؟»

(أَسْمِعُوا دَعْوَةَ الْمَوْتِ آذَانَكُمْ قَبْلَ أَنْ يُدْعَىٰ بِكُمْ).

«قبل از اینکه حضرت ملک الموت سراغ شما بیاید خودتان ندای مرگ را به

گوش‌های خودتان برسانید و آماده‌ی رفتن باشد و خود را با آرزوهای کاذب

مفریبید».

چند بیتی هم از دیوان منسوب به امام امیرالمؤمنین علیه السلام که می‌فرماید:

وَ كَمْ لِلَّهِ مِنْ لُطْفٍ حَفَّيْ
يَدُقُّ خَفَّاهَ عَنْ فَهْمِ الرَّزِكِيٍّ

«چه بسیار الطاف خفیه‌ای که خدا به بنده‌اش دارد در حالی که هیچ آدم

هوشمندی از آن نمی‌تواند آگاه گردد!»

وَ كَمْ يُسِرِّ أَتَى مِنْ بَعْدِ عُشْرِ
وَ فَرَّاجَ كُرْبَةَ الْقَلْبِ الشَّجِيِّ

«چه بسیار آسانی که پس از دشواری به سراغ آدم می‌آید و اندوه از دلش بر

می‌دارد».

وَ كَمْ أَمْرٍ تُسَاءِءُ بِهِ صَبَاحًا

«چه بسا سحرگاه به خاطر امری اندوهناک می‌شود و شبانگاه آن غم برطرف
گشته و غرق در شادی می‌گردد».

إِذَا ضَاقَتْ بِكَ الْأَحْوَالُ يَوْمًا

«هر وقت از زندگی دلتنگ شدی دل به خداوند علی یکتا بیند و از او حل
مشکل خود را بخواه».

فداکاری و جوانمردی

در جنگ اُحد بر اثر جلوه گری مال دنیا در چشم برخی از مسلمانان، آنها سنگر
را بر خلاف دستور رسول خدا خالی گذاشتند و دشمن از همان زاویه حمله کرد و
شکست سختی بر ارتش اسلام وارد آمد و بسیاری پا به فرار گذاشتند و جز افراد
معدودی کنار پیامبر اکرم ﷺ باقی نماندند و از این رو لطمات سنگینی بر امیر مؤمنان
علی علیه السلام وارد شد. ایشان در احاطه‌ی دشمن قرار گرفت و برای کشتن هجوم
آوردن. در آن تنگی بس خطرناک، تنها کسی که پروانه‌وار بر گرد شمع وجود
رسول اکرم ﷺ می‌چرخید و از همه طرف، ضربات نیزه و شمشیر دشمن را به جان
خود می‌خورد، علی طبله بود که بنابه نقلی ۹۰ زخم کاری بر بدن مبارکش وارد
آمد. پس از جنگ می‌خواستند بخیه کنند که از بس زخم‌ها به هم نزدیک بود،
دشواری در کار بخیه پیش می‌آمد. در آن صحنه‌ی اعجاب انگیز فداکاری علی علیه السلام
بود که ندای تحسین آسمانی از جانب خدا رسید:
(لا فَتَى إِلَّا عَلَى لَا سَيْفَ إِلَّا ذَوَالْفَقَارِ).

«جوانمردی جز علی کو و شمشیری جز ذوالفقار علی کجاست؟»

در جنگ خیر که جنگ عظیمی بود، دیگران رفتند و شکست خورده برگشتهند
و ترس و وحشتی عجیب ارتش اسلام را فرا گرفت، تا یک شب رسول خدا فرمود:

(الْأَعْطِينَ الرَايَةَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ
كَرَازٌ غَيْرَ فَرَارٍ لَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَى يَدِيهِ).^۱

فردا من پرچم را به دست مردی می‌دهم که هم او خدا و رسولش را دوست دارد هم خدا و رسولش او را دوست دارند؛ حمله‌وری که تا دشمن را از پا در نیاورد، روی از دشمن بر نمی‌تابد تا اینکه خداوند پیروزی را بر دستان مبارک او جاری سازد».

اصحاب این سخن را که شنیدند، به یکدیگر نگاه کردند که آیا کیست آن مرد؟ تا صبح شد و رسول اکرم ﷺ فرمود: علی کجاست؟ گفتند: يا رسول الله، علی به چشم درد سختی مبتلا شده و قادر به حرکت نیست و پیش پایش را نمی‌بیند. فرمود: او را بیاورید. دستش را گرفتند و با همان حال که چشمش بسته بود، به حضور رسول اکرم ﷺ مشرف شد. رسول خدا ﷺ اندکی از آب دهان خود به چشم‌های علی ﷺ کشید. چشم‌ها باز و روشن شد. پیامبر اکرم ﷺ پرچم را به دستش داد. علی ﷺ برگشت و فاتح برگشت.

برتر از عبادت جن و انس

جنگ احزاب (غزوه خندق) سخت‌ترین جنگ‌ها بود؛ زیرا همه‌ی قبایل با هم متّحد شدند و یکجا به مدینه و مرکز اسلام حمله آوردند. در آن جنگ، عمروبن عبدوّد، رزم‌منده‌ی نامدار، که با هزار رزم‌منده برابر بود، به مقابله با امیرالمؤمنین ﷺ آمد. آنجا بود که رسول خدا ﷺ فرمود:

(بَرَزَ الْإِيمَانُ كُلُّهُ إِلَى الشَّرِكِ كُلُّهُ).^۲ تمام ایمان با تمام کفر روبرو شد.

در همان جنگ بود که رسول خدا ﷺ فرمود:

۱- بخار الانوار، جلد ۲۱، صفحه ۳.

۲- همان، جلد ۲۰، صفحه ۲۱۵.

(الْصَّرْبَةُ عَلَىٰ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ التَّقْلِيْنِ).^۱

یک ضربت شمشیر علی در روز خندق افضل از عبادت همه‌ی جن و انس است».

از این بیان رسول اکرم ﷺ معلوم می‌شود که اگر آن روز عمروبن عبدود به شمشیر علی کشته نمی‌شد، اساس اسلام منهدم گشته و اثری از اسلام و قرآن و شخصیت پیامبر باقی نمانده بود و لذا تا روز قیامت، هر چه عبادت از جن و انس صادر شود، همه از برکات یک ضربه‌ی شمشیر علی ﷺ در روز خندق است.

حال برخی از نویسنده‌گان بی‌اطلاع یا معرض، فتوحات اسلامی صدر اسلام را به کسانی نسبت می‌دهند که فی الواقع آنان در این پیروزی‌ها نقش چندانی نداشته‌اند و اگر به فرض آن فتوحات رابتون نام اسلامی و الهی روی آن گذاشت، محصول ایمان و شجاعت سربازانی بوده است که دست پروردگاری‌های رسول خدا ﷺ بوده‌اند و آنان بودند که این پیروزی و افتخارات را کسب کردند و نه کسان دیگر و آن کس که توانست در جزیزة العرب شاخ‌های شجاعان عرب را بشکند و پیل تنان آنها را به زانو در آورد و بینی مستکبران گردنکش را به خاک بمالد و قدرت آسمانی اسلام را مستقر گرداند، اسد الله الغالب، امام علی بن ابیطالب ؓ بود.

آری، پس از این که سفره با فداکاری‌های علی ؓ گسترش داشت، دیگران آمدند و بر سر سفره‌ی آمده نشستند و ناجوانمردانه با صاحب سفره هم به جنگ و ستیز برخاستند و آن چنان فضای تیره و تار کردند که مولای مظلوم ما فرمود: دیگر صلاح اسلام و مسلمین در این نیست که من قیام کنم و شمشیر بکشم و مستند را بگیرم؛ چون در این صورت، جنگ داخلی پیش می‌آید و اساس دین به هم می‌ریزد.
 (فَصَبَرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَذَىٰ وَ فِي الْحَلْقِ شَجَىٰ).^۲

۱- بحار الانوار، جلد ۴۱، صفحه ۹۱. به این عبارت آمده است: «لَمْ يَأْرِزْهُ عَلَىٰ بَنِ ابْيَطَالِبٍ لِغَمْرِهِ وَ بْنِ عَبْدِوَدَ أَفْضَلُ مِنْ عَمَلِ أَمْتَى إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

۲- نهج البلاغه فیض، خطبه ۳.

«صبر کردم مانند کسی که خار در چشم و استخوان در گلویش گیر کرده باشد».

کتمان فضیلت علی (علیه السلام)

برخی رسمشان این است هر جا فضیلتی برای امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بینند اگر توانستند آن را منکر می‌شوند و اگر نتوانستند توجیهش می‌کنند مانند مطلب «سدّ الابواب الا باب علی» که خدا دستور داد تمام درهایی را که از خانه‌های اصحاب به مسجد پیامبر باز می‌شد بینند، مگر در خانه‌ی علی که آن همچنان باز می‌شود، در خانه‌ی علی باشد تا احکام خدا از آن در به بندگانش برسد و بندگان نیز از آن در رو به خدا بروند و از برکات خدا برخوردار گردند. اما اینجا هم می‌گویند این یک امر عادی است و برای جلوگیری از بی‌نظمی واردین به مسجد، دستور دادند درها بسته شود و فقط یک در باز بماند.

نابودگر مارقین

در غزوه‌ی حُنین، پس از این که مسلمانان فاتح شدند، رسول اکرم ﷺ غنایم جنگی را در بین مجاهدین تقسیم می‌کردند. در این حین، مردی بلند بالا، در حالی که اثر سجده در پیشانی اش پیدا بود، وارد شد و سلام کرد و جسوارانه گفت: (إِعْدِلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ).

«ای رسول خدا، [در تقسیم مال] عدالت را رعایت کن».

رسول اکرم ﷺ فرمود:

(وَيُحَكَّ إِذْ لَمْ يَكُنِ الْعَدْلُ عِنْدِي فَعِنْدَ مَنْ يَكُونُ).

«وای بر تو! اگر من عادل نباشم، پس چه کسی عادل خواهد بود؟»؟

یعنی، من که خود از جانب خدا بنیان گذار قانون عدل، اگر عدالت را رعایت نکنم، پس از چه کسی توقع عدالت می‌توان داشت؟ اصحاب که از این گستاخی

برآشته بودند، در مقام تنبیه او برآمدند. ولی رسول اکرم ﷺ فرمود: رهایش کنید. او در آینده پیروانی پیدا خواهد کرد که از دین بیرون می‌روند و به دست محبوب ترین خلق خدا کشته می‌شوند. این یک خبر غیبی بود که رسول خدا آن روز داد. سال‌ها گذشت تا جنگ نهروان پیش آمد و همین آدم در آن جنگ، در حالی که سردارسته‌ی خوارج بود، به دست مولا کشته شد. او حرقوص بن زهیر بجلی ملقب به ذوالشّدیه بود.

مارقین، یعنی همان خوارج نهروان، دوازده هزار نفر بودند که بعد از داستان حکمیت رودرروی امام ایستادند و به محاربه با امام پرداختند. تاریخ خوارج به راستی از عجایب تاریخ اسلام است؛ زیرا آنها جمعیتی بودند نه کافر نه منافق، بلکه متعبدانی پرهیزکار بودند که ارتکاب کبیره را نه تنها فسق بلکه کفر می‌دانستند. قاری قرآن و شب زنده‌دار و کاملاً مقید به ظواهر احکام اسلام بودند؛ البته، دیندارانی دین‌شناس و خشکه مقدس‌هایی عاری از معرفت و شناخت حقیقت دین بودند. به عذر این که چرا امیرالمؤمنین ظلیله حکمیت را قبول کرده است، گفتند: او کافر شده است و از اینرو، به سبیز با امام برخاستند و شمشیر به روی حضرت کشیدند. امام آنها را به طرق گوناگون نصیحت کرد تا این که هشت هزار نفر برگشتند و چهار هزار نفر باقی ماندند و کشته شدند. همان مرد جسور (حرقوص بن زهیر ذوالشّدیه) سر دسته‌ی خوارج هم در میان کشته‌ها بود. امام میان کشته‌ها می‌گشت تا جسد او را پیدا کند. همراهان امام از یافتن او مأیوس شدند و گفتند: معلوم می‌شود که او کشته نشده است. امام ظلیله فرمود:

(وَاللَّهِ مَا كَذَبْتُ وَ مَا كُذِبْتُ).

«به خدا قسم، نه من دروغ گفته‌ام نه به من دروغ گفته شده است». پیامبر به من خبر داده است که او به دست ما کشته خواهد شد. او حتماً کشته

شده و جسدش میان اجساد است. بالاخره گشتند و پیدایش کردند و سرش را بالای نیزه زدند و منادی ندا می کرد:

(صَدَقَ اللَّهُ وَ صَدَقَ رَسُولُهُ). «راست گفت خدا و رسولش نیز راست گفت».

آنچه رسول خدا قبلًا خبر داده بود تحقق یافت و آن مرد و پیروانش کشته شدند.

علم جوشان امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)

کمیل بن زیاد نخعی، که از اصحاب سر امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) به حساب می آمد. (امام (علیه السلام) بعضی مطالب را که دیگران اهلیت شنیدن آن را نداشتند، با کمیل و چند تن دیگر، با اختلاف در جاتشان، در میان می گذاشت) از امام (علیه السلام) پرسید: «ما الْحَقِيقَةُ؟؛ «حقیقت چیست؟»؟ امام (علیه السلام) فرمود: «الْمَلَكُ وَ الْحَقِيقَةُ»؛ «تورا با حقیقت چه کار؟»؟ کمیل گفت: «أَوْلَئِكُ صَاحِبُ سِرَّكَ»؛ «آیا من صاحب سرّ شما نیستم؟»؟ امام فرمود:

(بَلَى، وَلَكِنْ يَرْسَحُ عَلَيْكَ مَا يَطْفَعُ مِنِّي).^۱

«آری هستی، ولکن ترشحی از کف سر ریز از دیگ سینه ام به تو می رسد». وقتی دیگ غذا در حال جوشیدن است و در میان آن، نخود و لوبیا و عدس و دیگ مواد غذایی موجود است، در آن حال، کفی روی دیگ می آید و اندکی از اطراف آن بیرون می ریزد. آن کف ارزش غذایی ندارد. حال، امام (علیه السلام) به کمیل فرموده است: تو قادر به تحمل علوم و معارف مکنون در وجود من نیستی. گاهی که دیگ سینه ام به جوش می آید و اندک کفی از آن سر ریز می کند، ترشحی از آن کف به تو می رسد و لبی از آن تر می کنی.

زمان دیگری، در حالی که به سینه‌ی شریف‌ش اشاره می کرد، خطاب به کمیل فرمود:

(هَا إِنَّ هَيْنَا لِعِلْمٍ جَمِّاً (وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ) لَوْ أَصْبَثْ لَهُ حَمَلَةً).^۱

«این سینه‌ی من دریای مواجه علم است. ای کاش کسی را می‌باشم که تو انای بی تحمل آن را می‌داشت».

آری، علی طیلیل رانه تنها دنیای دیروز نمی‌شناخت، دنیای امروز هم او را نمی‌شناشد و تا آخرین روز هم، آن چنان که باید، او را نخواهد شناخت.

آیا این اهلیت در دنیای امروز هست که تاب تحمل اسرار او را داشته باشد؟ به

نقل از مرحوم کلینی (ره)، امام صادق طیلیل‌ابه ابو بصیر که از اصحاب حضرت بود، فرمود:

(يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ عِنْدَنَا وَ اللَّهُ سِرِّاً مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَ عِلْمًا مِنْ عِلْمِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَا يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ مُغَرَّبٌ وَ لَا تَبِيُّ مُرْسَلٌ وَ لَا مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ اللَّهُ مَا كَلَفَ اللَّهُ ذَلِكَ أَحَدًا غَيْرَنَا وَ لَا اسْتَعْبَدَ بِذَلِكَ أَحَدًا غَيْرَنَا).^۲

«به خدا قسم، در نزد ما سری از اسرار خدا و علمی از علم خدا هست. به خدا

قسم، آن سری که از خدا نزد ما هست، نه تنها شما تاب تحمل آن را ندارید،

بلکه هیچ ملک مقربی و هیچ پیامبر مرسلی و هیچ مؤمن ممتحنی که خدا قلب

او را مورد آزمایش قرار داده و مقبول شده است، تاب تحمل آن را ندارد. به

خدا قسم، جز ما، خداوند آحدی را مکلف به تحمل آن نکرده است».

۱-نهج البلاغه‌ی فیض، حکمت ۱۳۹.

۲-کافی، جلد ۱، صفحه‌ی ۴۰۲

(٤) ——————

نصائح ومواعظ امام على عليهما السلام

راه نجات

موعظه‌ای از حضرت امام امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که مردی خدمت آن حضرت آمد و گفت:

(یا اُمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَوْصِنِي بِوَجْهِ مِنْ وُجُوهِ الْبَرِّ أَنْجِ بِهِ).

«به راهی از راههای نیکی هدایتم کن تا با عمل به آن، نجات بابم».

(قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: أَيُّهَا الْإِنْسَانُ اشْتَمِعْ ثُمَّ اسْتَفِهِمْ ثُمَّ اسْتَيِقِنْ ثُمَّ اسْتَعْمِلْ).^۱

«فرمود، ای انسان (با همان جمله‌ای اوّل نشان می‌دهد که برنامه‌ی زندگی انسان

چیست و انحراف از کجا شروع شد). با اینکه او فردی است که از امام تقاضای

موقعه کرده است، امام علیه السلام عنوان (ایها انسان) خطاب می‌کند. یعنی من وقتی

در مقام دستور دادن برآیم به عالم انسان دستور می‌دهم؛ اوّل کلام حق را بشنو و

بعد بفهم و بعد باور کن و بعد عمل کن».

یعنی این چهار مرحله باید طی شود تا انسان به آن سعادت معنوی که می‌خواهد

بررسد. اوّل واقعاً گوش شنوا داشته باشد، حاضر بشود حرف‌ها را بشنود. در همین مرحله‌ی اوّل، افراد بسیاری لنگی دارند. اصلاً حاضر نیستند سخن حقّی را بشنوند و خودشان را مستغنى از مساجد و مجالس علمی و محافل دینی می‌دانند.

این قدم اوّل است که آدمی گوش خود را باز کند و بشنود ولی وقتی مطلبی را شنید، به محض شنیدن، دنبالش نرود بلکه «ثُمَّ اسْتَفْهَمُ» آن شنیده را مورد تفکر و تدبیر قرار دهد و بفهمد که آیا با موازین عقلی و علمی و دینی مطابقت دارد یا نه؟ بعد از این که فهمید درست است، آن را در مرکز باور بنشاند و به آن ایمان بیاورد زیرا ممکن است کسی علم به مطلبی داشته باشد اما آن را باور نداشته باشد.

تذکر بِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ

امام علیؑ ضمن نامه‌ای که به محمد بن ابی بکر استاندار خودشان در مصر مرقوم فرموده‌اند؛ آمده است:

(فَأَئْتَ مَحْقُوقًّا أَنْ تُخَالِفَ عَلَىٰ تَفْسِيكَ وَ أَنْ تُنَافِعَ عَنْ دِينِكَ وَ لَوْلَمْ يَكُنْ لَكَ إِلَّا سَاعَةٌ مِنَ الدَّهْرِ).

«تو سزاواری که با نفس خویش مخالفت نموده و از دینت دفاع کنی؛ هر چند از روزگار برایت نمانده باشد مگر ساعتی».

(وَ لَا تُسْخِطِ اللَّهَ بِرِضاً أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ فَإِنَّ فِي اللَّهِ حَلْفًا مِنْ عَيْرِهِ وَ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ حَلْفٌ فِي غَيْرِهِ).

«خدا را به خاطر خشنود ساختن یکی از خلقش به خشم نیاور؛ زیرا هر چه را که به خاطر خشم غیر خدا از دست داده‌ای عوض آن را با جلب رضای خدا به دست می‌آوری؛ اما آنچه را که به خاطر خشم خدا از دست داده‌ای عوض آن را با جلب رضای غیر خدا نمی‌توانی به دست بیاوری».

خدا جای خالی همه چیز را پر می‌کند اما هیچ چیز نمی‌تواند جای خالی خدا

را پر کند.

در قسمت پایانی همان نامه راجع به اهمیّت «نماز» این دستور را داده است:
صلل الصلاة لوقتها الموقت لها.

«مراقب نمازت باش و آن را سر وقت معینش بخوان».

«و لا تُعَجِّلْ وَقْتَهَا لِمَرَاغٍ وَ لَا تُؤَخِّرْهَا عَنْ وَقْتِهَا لِإِسْتِغَالٍ».

«نه به خاطر بیکاری آن را جلوتر از وقتی بخوان و نه به خاطر پرکاری آن را به آخر وقتی بینداز!»

«وَ أَعْلَمُ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ عَمَلِكَ تَبَعُّ لِصَلَاتِكَ».^۱

«و بدان که تمام اعمالت دنباله رو نماز توست».

اگر راجع به نمازت درست کار و منظم بودی؛ در تمام اعمالت درست کار و منظم خواهی بود. آدمی که حق خدا را زیر پا بگذارد و اعتنا به آن نکند؛ به طور مسلم حق بندگان خدا را هم زیر پا خواهد گذاشت و اعتنا به آن نخواهد کرد؛ البته نماز به معنای واقعیش که زنده نگه دارنده‌ی یاد خدا در دل باشد که فرموده است:

﴿...أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾. ^۲ «...نماز را برای یاد من پیا دار».

امام امیرالمؤمنین طیلبا این تذکر را به استاندارش می‌دهد تا همه را در همه‌ی کارها متذکر سازد. شما که می‌خواهید عروس و داماد انتخاب کنید؛ در کسب و کارتان شریک بگیرید و خانه به مستأجر بدھید و کارگر به کارگاهتان بیاورید و... اهتمام به امر نمازشان داشته باشید که مولا و امیر و فرمانده کل در امور دنیا و آخرتیمان فرموده است:

«وَ أَعْلَمُ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ عَمَلِكَ تَبَعُّ لِصَلَاتِكَ».

۱- نهج البلاغه فیض، نامه‌ی ۲۷

۲- سوره ط، آیه‌ی ۱۴

آیا بجا نیست که ما پیروان علی امیرالمؤمنین علیه السلام این جمله‌ی پرنور را تابلو کنیم و بر سینه‌ی دیوار خانه‌ها و کارگاه‌هایمان نصب کنیم و در تمام شئون زندگیمان نماز و آثار آسمانی آن را به نمایش بگذاریم؟! بدان که تمام کارهای تو پیرو نماز توست. نماز تو سرمشق تمام کارهای توست.

اجتناب از غفلت

از مولاًیمان امام امیرالمؤمنین علیه السلام بشنویم که فرمود:

(وَ أُوصِيكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ بِذِكْرِ الْمَوْتِ وَ إِقْلَالِ الْغُفْلَةِ عَنْهُ).

«ای مردم! شما را سفارش می‌کنم که مرگ یادتان نرود و از آن غفلت نکنید!»

عجیب است خدا و اولیاء خدا درباره‌ی مرگ، تذکرات جدی دارند و ما با بی‌تفاوتوی از کنار آن می‌گذریم! در صورتی که انسان عاقل نسبت به حادثه‌ی مهمی که حتی خواهد آمد نمی‌تواند بی‌اعتنا و سهل‌انگار باشد.

(وَ كَيْفَ عَغْلَشُكُمْ عَمَّا لَيْسَ يُعْفَلُكُمْ وَ طَمَعُكُمْ فِيمَنْ لَيْسَ يُمْهَلُكُمْ).

«چگونه شما از چیزی غفلت دارید که او از شما غافل نمی‌باشد؟ [مرگ از شما غافل نیست ولی شما نسبت به آن در حال غفلتید!] و چگونه طمع دارید از کسی که او به شما مهلت نخواهد داد؟»

ملک‌الموت که برای قبض روح شما آمد دیگر کمترین مهلتی به شما نمی‌دهد:

﴿...فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾.

«...اجلسان که سر آمد، دیگر لحظه‌ای تقدّم و تأخیر در کار نخواهد بود.»

(فَكَفَى وَاعِظًا بِمَوْتِي عَائِتُتُمُوهُمْ حُمِلُوا إِلَيْ قُبُورِهِمْ غَيْرُ رَاكِبِينَ وَ أُنْزِلُوا فِيهَا غَيْرُ نَازِلِينَ).

«کافی است برای پند گرفتن؛ دیدن جنازه‌ها که بر دوش مردم به سوی قبرها

برده شدند در حالی که خودشان سوار نبودند و خودشان نمی‌رفتند! در میان

قبراها فرودشان آوردند در حالی که خودشان فرود نمی‌آمدند[نه با میل و

اختیارشان سوار شدند و نه با میل و اختیارشان فرود آمدند]».

(أَوْحَشُوا مَا كَانُوا يُوْطِّنُونَ وَ أَوْطَنُوا مَا كَانُوا يُوْحِشُونَ).

«[بیرون رفتند و] بیگانه شدند از خانه‌هایی که در آن سکونت داشتند و جا

گرفتند در قبرهایی که از آنها وحشت داشتند[واز آنها می‌گریختند]».

ما وقتی بستر خواب پهنه می‌کنیم؛ زمین در عالم خود به ما می‌خندد و می‌گوید

خیلی از من فاصله می‌گیری! فرش و روی آن تخت و روی تخت تشک و ملافه و

بالش و متکا ولی به همین زودی در شکم خود جایت خواهم داد و طعمه‌ی مار و

مورهایت خواهم ساخت!

(فَسَاقُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِلَى مَنَازِلِكُمُ الَّتِي أُمِرْتُمُ أَنْ تَعْمَرُوهَا وَ الَّتِي

رُغْبَتُمْ فِيهَا وَ دُعِيْتُمْ إِلَيْهَا وَ اسْتَمْمُوا نِعَمَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ بِالصَّابِرِ عَلَى

طَاعَتِهِ وَ الْمُجَانَبَةِ لِمَعْصِيَتِهِ فَإِنَّ غَدَاءَ مِنَ الْيَوْمِ قَرِيبٌ مَا أَسْرَعَ

السَّاعَاتِ فِي الْيَوْمِ وَ أَشْرَعَ الْأَيَامَ فِي الشَّهْرِ وَ أَشْرَعَ الشَّهْوَرَ فِي

السَّنَةِ وَ أَشْرَعَ السَّنِينَ فِي الْعُمُرِ).^۱

«حال، خدا شما را بیامرزد [تا دیر نشده است] دست به کار شده سبقت بگیرید

به سوی منازل [اخروی] خود که مأمور به آباد ساختن آن گشته‌اید و به سوی

آن دعوت شده‌اید و با صبر بر طاعت خدا و دوری از معصیت و نافرمانیش

نعمت‌های او را برخودتان تمام و مستدام^۲ گردانید زیرا فردا [هنگام فرا

رسیدن مرگ] به امروز نزدیک است و چه به شتاب می‌گذرد ساعت‌ها در روز

۱- نهج البلاغه فیض، خطبه‌ی ۲۳۰.

۲- پایدار.

و چه زود سپری می‌شود روزها در ماه و چه سریع تمام می‌شود ماهها در سال
و چه با تندی می‌گذرد سالها در عمر[پس به همین زودی این مدت مهلت تمام
می‌شود و لحظه‌ی مرگ فرا می‌رسد]!!

علم مفید

ضمن حدیثی از امام امیرالمؤمنین علیؑ منقول است:

(الْزُّمُ الْعِلْمَ لَكَ مَا دَلَّكَ عَلَى صَلَاحٍ قُلِّبَ وَ أَظْهَرَ لَكَ فَسَادُهُ).^۱

«لازم ترین علم برای تو آن علمی است که تو را به صلاح قلبت راهنمایی کند
و فساد آن را برابر تو آشکار سازد».

و ذیل همان حدیث آمده است:

(فَلَا تَشْغَلَنَّ بِعِلْمٍ لَا يَضُرُّكَ جَهَلُهُ وَ لَا تَغْفَلَنَّ عَنْ عِلْمٍ يَزِيدُ فِي
جَهَلِكَ تَرُكُهُ).

«پس هیچگاه خود را سرگرم علمی مساز که ندانستن آن برای تو زیانی نخواهد
داشت و هیچگاه از [فراگرفتن] علمی غفلت مکن که ترک [تحصیل] آن بر
جهل تو خواهد افزود».

تنبیه ترک اولی

در جنگ جمل هم می‌بینیم وقتی امام امیرالمؤمنین علیؑ می‌خواهد پسرش،
محمد بن حنفیه را به میدان بفرستد، در عین حال که به او تعلیم نظامی می‌دهد او را
متوجه می‌سازد که خیال نکن چون پسر من هستی و من در رأس جمعیت هستم و
جمعیتی فراوان داریم حتی پیروزیم؛ نه، تا نصرت خدا نرسد ما کاری از پیش
نمی‌بریم: پس پرچم را به دست پسر داد و فرمود:

(تَرْوِيلُ الْجِبَالُ وَ لَا تَرْزُلُ...أَعِرِّ اللَّهَ جُمْجُمَتَكَ تَدْ فِي الْأَرْضِ قَدَمَكَ
وَ اعْلَمْ أَنَّ النَّصْرَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ).^۱

«کوه‌ها تکان بخورند تو تکان نخور، جمجمه‌ات را به خدا بسپار، پاها را مثل
میخ بر زمین بکوب و بدان که تنها یاری از خدا باشد و بس!»
جریان غزوه‌ی حنین نشان داد که لحظه‌ای غفلت از خدا و اتکابه خود و
دلگرم شدن به کثرت جمعیت، سبب شکست فاحش و رسوای گردید.
جناب سليمان ﷺ پیغمبری با آن عظمت و بزرگواری که مولای ما چنین از او
تعییر می‌کند:

(الَّذِي سُخِّرَ لَهُ مُلْكُ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ مَعَ النُّبُوَّةِ وَ عَظِيمِ الرُّلْفَةِ).^۲

کسی که علاوه بر داشتن مقام نبوت، بر جن و انس سلطنت داشت، همین که
لحظه‌ای تکیه به مشیت خود کرد و إن شاء الله نگفت، مبتلا به مصیبی بزرگ گردید
که خدا می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ فَتَّا سُلَيْمَانَ وَ أَقْبَلَنَا عَلَىٰ كُرْسِيِّهِ جَسَداً﴾.

«ما سليمان را مبتلا کرده و جسدی روی تختش انداختیم».

در روایات آمده که حضرت سليمان همسران متعددی داشت؛ پیش خود
تصمیم گرفت و گفت: فرزندان متعددی تولید می‌کنم تا همه شمشیر زن باشند و در
راه خدا جهاد کنند. ولی ان شاء الله نگفت! خدا هم چنان کرد که هیچ کدام از آن
زن‌های متعددش حامل نشدند جز یکی! آن هم بچه‌ای ناقص الخلقه آورد که فقط
نصف بدن داشت! جسدی روی تختش انداختند تا بفهمانند یک لحظه غفلت از
خدا و تکیه بر مشیت خود، نتیجه‌اش این است. ترک اولی کرد و تنبیه شد.

۱-نهج البلاغی فیض، خطبه ۱۱.

۲-همان، خطبه ۱۸۱.

﴿ثُمَّ أَنَابَ﴾.^۱ «و آنگاه به حال انا به درآمد [و گفت]:»
 ﴿رَبِّ اغْفِرْ لِي...﴾.^۲ «ای خدای من؛ مرا بیامرز».

شناخت دنیا

کسی بهتر از امیرالمؤمنین علیه السلام دنیا را نشناخته است که می فرماید:
 (أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أَحَدُ رُكُمِ الدُّنْيَا). «من، شما را از دنیا پرهیزان می دهم».
 (فَإِنَّهَا حُلْوَةٌ حَضِرَةٌ). دنیا از نظر دنیا داران شیرین و شاداب است.
 (حُفَّتُ بِالشَّهَوَاتِ). «بیچیده‌ی به شهوات لذت‌بخش است».
 (وَ تَحَبَّبَتُ بِالْعَاجِلَةِ...).

«و خود را با همین زیبایی‌ها و لذات زودگذر، محبوب آدمیان ساخته است».
 (...لا تَدُومُ حَبْرُتُهَا). «سورش دوام ندارد».
 (وَ لَا تُؤْمِنُ فَجْعُلُهَا). «از آفات و بلایات آن نتوان در امان بود».
 (عَرَازَةٌ ضَرَارَةٌ...). «فریبکاری زیان بار است».
 (...أَكَالَةٌ عَوَالَةٌ...). «شکم خواره ایست هلاک انگیز».
 (...صَحِيحُهَا بِعَرَضِ سُقْمٍ...). «سالمش در معرض بیماری است».
 بعد فرمود: در اطراف خود بنگرید و حالات گوناگون افراد را بینید.
 (...أَوْ لَسْتُمْ تَرَوْنَ أَهْلَ الدُّنْيَا يُمْسُونَ وَ يُصْبِحُونَ عَلَى أَخْوَالٍ شَتَّى...).^۴

«آیا نمی بینید آدمیان در این دنیا با چه حالات مختلفی دست به گریانند»؟!
 میتی را می بینید که برایش می گریند، دیگری بازمانده‌ای است که تسلیتیش

۱- سوره‌ی ص. آیه‌ی ۳۴

۲- همان. آیه‌ی ۳۵

۳- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۱۰

۴- همان. خطبه‌ی ۹۸

می دهند؛ آن طرف بیماری است که از درد و رنج می نالد، در کنار او عیادت کننده ای است که به عیادتش آمده است؛ در جانبی محضری است که در حال جان دادن است!! این دو عیب مسلم دنیاست؛ یعنی، هم گذراست و هم نوشش توازن با نیش های فراوان است.

ضرورت توشه اندوختن

این چند جمله را هم به عنوان موعظه از مولا یمان امیر المؤمنین علیؑ نقل می کنیم که از امام سید الشهداء علیؑ نیز نقل شده و فرموده اند:

﴿إِعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ عَلَيْكُمْ رَصَداً مِنْ أَنفُسِكُمْ وَ عُيُونًا مِنْ جَوَارِحِكُمْ﴾.

«ای بندگان خدا بدانید دیده بانانی از خودتان و جاسوس هایی از اعضا و جوارحتان بر شما هست».

چنان که خدا فرموده است:

﴿إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الْمُنْكَرِ لِأَنَّهُ أَنْجَلُهُمْ مِمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾.^۱

روزی که زبانها و دستها و پاهایشان بر آنها گواهی می دهند دربارهی آن چه که انجام می داده اند».

(وَ حَفَاظَ صِدْقِي يَحْفَظُونَ أَعْمَالَكُمْ وَ عَدَّدَ أَنْفَاسِكُمْ).

«نگهدارندگان صادقی هستند که اعمال و [حتی] شمارهی نفس هایتان را ضبط می کنند».

﴿لَا تَسْتَرِكُمْ مِنْهُمْ ظُلْمَةٌ لَيْلٌ دَاجِ﴾

«ظلمت شب تار شمارا از نگهداران خدا مستور نمی کند».

(عِبَادَ اللَّهِ اللَّهُ فِي أَعْزَ الْأَنْفُسِ عَلَيْكُمْ وَ أَحَبُّهَا إِلَيْكُمْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ

أَوْضَحَ لَكُمْ سَبِيلَ الْحَقِّ وَ أَنارَ طُرُقَهُ.

«بندگان خدا! از خدا بترسید؛ از خدا بترسید؛ درباره‌ی گرامی ترین اشخاص نزد خودتان و محبوبترین آنها پیش شما [که خودتان هستید زیرا احدی نزد شما از خودتان گرامی تر و محبوبتر نیست] به فکر خودتان باشید زیرا خداوند دین حق را برای شما آشکار نموده و راههای آن را روشن گردانیده است». **(فَسِيقُوهُ لَا زَمَةُ أُو سَعَادَةُ دَائِمَهُ).**

«بنابراین پایان کارتان یا شقاوت و بدبختی همیشگی خواهد بود و یا سعادت و خوشبختی جاودان». **(فَتَرَوَدُوا فِي أَيَّامِ الْفَتَاءِ لَأَيَّامِ الْبَقاءِ).**

«پس در این ایام از بین رفتی برای ایام باقی ماندنی توشه بردارید». **(قَدْ دُلِلْتُمْ عَلَى الرَّادِ).**

«شما برای توشه برداشتمن راهنمایی شده‌اید[واجبات و محظمات دین را یادتان داده‌اند و ابهامی باقی نگذاشته‌اند]». **(وَ أَمِرْتُمُ بِالظُّعْنِ).** «فرمان حرکت صادر گشته است».

این موهای سفید در بغل گوشتان نشان صدور فرمان کوچ است که با صدای بلند اذان می‌گویند که:

(حَيَّ عَلَى الْذَهَابِ). «آماده‌ی رفتن باشید و با رو بنه‌ی خود را بیندید».

(فَإِنَّمَا أَنْتُمْ كَرْكُبٌ وُعْوُفٌ لَا تَدْرُونَ مَتَى تُؤْمَرُونَ بِالسَّيِّرِ).

«شما مانند سوارانی هستید ایستاده و آماده‌ی حرکت و نمی‌دانید کی مأمور به حرکت خواهید شد».

(أَلَا فَمَا يَصْنَعُ بِالْدُنْيَا مَنْ خُلِقَ لِلْآخِرَةِ).

«آگاه باشید! چه کاری بادنیادار دآن کسی که برای آخرت آفریده شده است؟»؟

(وَ مَا يَصْنَعُ بِالْمَالِ مَنْ عَمَّا قَلِيلٍ يَسْلُبُهُ وَ تَبَقَّى عَلَيْهِ تَبْعُثُهُ وَ حِسَابُهُ).^۱

و چه کاری با مال دنیا دارد آن کسی که به همین زودی آن را از او می‌گیرند و خسارت گناه و بازپرسی آن برای او می‌ماند؟

مدح و ستایش دنیا

در نهج البلاغه آمده است که امام امیر المؤمنین علیه السلام شنید کسی دنیا را شدیداً به باد ذم و نکوهش گرفته و عیب‌های آن را می‌شمارد! امام علیه السلام پی برد که او ریاکارانه سخن می‌گوید در مقام دفاع از دنیا برآمد و فرمود:

(أَئِنَّهَا الَّذِي لِلَّهِ أَكْبَرُ الْمُغْتَرِبُونَ وَرِهَا الْمُنْتَهَى إِلَيْهَا أَتَغْرِي بِالدُّنْيَا ثُمَّ تَذَمَّهَا).

«ای کسی که دنیا را مذمت می‌کنی در حالی که خود فریفته‌ی دنیا شده و گول اباطیل آن را خورده‌ای! فریب دنیا را می‌خوری و آنگاه مذمتش می‌کنی؟»

(أَنْتَ الْمُتَجَرِّمُ عَلَيْهَا أَمْ هِيَ الْمُتَجَرِّمَةُ عَلَيْكَ).

«آیا تو می‌توانی او را مجرم به حساب بیاوری و بار گناه را برو دوش او بگذاری یا او حق دارد تو را مجرم بشناسد و بار گناه را برو دوش تو بگذارد! در واقع مجرم اصلی تو هستی نه دنیا].».

(مَسَّى اسْتَهْوَثُكَ أَمْ مَسَّى غَرَثُكَ).

«دنیا کی تو را متختیر و سرگردان نموده و کی تو را فریب داده است؟»؟

(أَيْمَصَارِعَ آبَائِكَ مِنَ الْلَّيْلِ أَمْ يَمْضَاجِعُ أُمَّهَاتِكَ تَحْتَ الشَّرَى).

۱-نهج البلاغه فیض، خطبهی ۱۵۶.

۲-باطل‌ها.

«آیا او با نشان دادن قبرهای پدران و مادرات و اجساد پوسیده‌ی در زیر

خاکشان تو را هشیار می‌کند یا گولت می‌زند؟»

(قَدْ مَثَّلْتُ لَكَ بِهِ الدُّنْيَا نَفْسَكَ وَ بِمَصْرَعِهِ مَصْرَعَكَ).

«دنیا آن میت پوسیده‌ی در دل خاک را همچون نمونه و سر مشقی در معرض

دید تو قرار داده و با نشان دادن قبر او قبر تو را نشان می‌دهد».

آنگاه امام طیبؑ به شرح خوبی‌های دنیا پرداخت و فرمود:

(إِنَّ الدُّنْيَا ذَارٌ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَّقَهَا).

«دنیا جای صدق و راستی است به شرط این که انسان هم با دنیا به صدق و

راستی مواجه گردد و تصدیقش کند».

(وَ ذَارُ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهِمَ عَنْهَا).

«دنیا سرای عافیت [و تحصیل سلامت از عذاب ابدی] است؛ برای کسی که

زبان او را بفهمد و مقصودش را دریابد».

(وَ ذَارُ غِنَىٰ لِمَنْ تَرَوَّدَ مِنْهَا).

دنیا محل به دست آوردن ثروت و غنای همیشگی است برای کسی که از آن

توشه بردارد و سرمایه‌ی حیات ابدی را در آن تحصیل نماید.

(مَسْجِدُ أَحِبَّيْهِ اللَّهُ). «دنیا مسجد و معبد دوستان خداست».

(وَ مَهْبِطُ وَحْيِ اللَّهِ).

«[دنیا آنچنان شرف دارد که] محل فرود آمدن وحی خدا شده است».

(وَ مَتَّجِرُ أَوْيَاءِ اللَّهِ اكْتَسَبُوا فِيهَا الرَّحْمَةَ وَ رَبِحُوا فِيهَا الْجَنَّةَ).^۱

«دنیا تجارت خانه‌ی اولیای خداست که در آن کسب فضل و رحمت خدا

کرده‌اند و سود پایان ناپذیر بهشت را به دست آورده‌اند».

شیوه‌ی برخورد با دنیا

مولای ما می‌فرمود:

(أَلَا وَإِنَّ إِمَامَكُمْ قَدِ اكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمْرِ يَهُ وَمِنْ طَعْمِهِ بِقُرْصِيهِ).^۱

«ای مردم! من که امام شما هستم از دنیا به همین دو جامه‌ی کهن و دو قرص نان جوین اکتفا کرده‌ام».

می‌توانم خوراکی‌های لذیذ‌بخورم، پوشاشک‌های نرم بپوشم و در مسکن‌های عالی‌بنشینم. اما نمی‌کنم تا شما هم از من در حد امکان پیروی نمایید.

بچه‌ای که در اتاق بازی می‌کند ناگهان مار خوش خط و خالی را می‌بیند و خیال می‌کند آن خوردنی است! به سمت آن می‌رود. پدر که متوجه می‌شود فریاد می‌کشد: آهای پسر! این مار است و نیشش مهلک است و سمش قاتل. خودش از اتاق می‌گریزد تا بچه هم بگیرد. اگر چه پدر افسون مار دارد و می‌تواند مار را بگیرد و هیچ صدمه‌ای هم از آن به وی نرسد ولی می‌ترسد. اگر پیش چشم، بچه مار را بگیرد او هم به تقلید از او به سراغ مار می‌رود و خود را به هلاکت می‌افکند. لذا خودش می‌گریزد تا بچه هم بگیرد.

علی (ع) آن پدر مهریان بشر از مار دنیا گریخت با آن که او افسون مار دنیا را داشت و می‌توانست از هر جهت در لذات دنیا غرق باشد و هیچ لطمehای هم نخورد و قلبش لحظه‌ای از یاد خدا غافل نشود. دنیا با تمام جلوه‌گری‌ها یش نمی‌توانست علی (ع) را به زانو درآورد. اما او با تمام قدرت روحی‌اش از دنیا گریخت تا ما بچه‌ها هم به

دبیل او بگریزیم و از سم قاتل دنیا در امان بمانیم و لذا می‌فرمود:

(إِنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرْوَضُهَا بِالْتَّقْوَى لِتَأْتِيَ آمِنَةً يَوْمَ الْحَوْفِ الْأَكْبَرِ وَتَثْبِتَ عَلَى جَوَابِ الْمَرْأَقِ).

«تمام هم من این است که خود را در مسیر تقوابه ریاضت بیفکنم تا روز
قیامت که روز خوف اکبر است در امان باشم و در لغزشگاههای خطرناک آن
لغزם و ثابت و محکم بایstem».

عجیب است آن لغزشگاهی که ترس آن خواب از چشم علی طیلله ربوده است،
پس چرا خواب از چشم ما نمی‌رباید؟! ما چگونه شیوه‌ی علی طیلله هستیم؟!

پرهیز از همنشینی با زنان

امام امیرالمؤمنین علی طیلله هنگامی که لشکری به جنگ با دشمن می‌فرستاد،
برای بدروهی آنها آمده و در مقام اندرز و نصیحت آنان فرمود:
(أَعْذِبُوا عَنِ النِّسَاءِ مَا أَشَطَّعْتُمْ).^۱ «تا می‌توانید از زن‌ها دوری کنید».

سید رضی^{علیه السلام} در شرح این جمله‌ی امام طیلله می‌فرماید: یعنی به هنگام جنگ،
از یاد زن‌ها و دل بستن به آنها دوری نماید که یاد زنان و دل مشغولی به آنان، بازوی
حمیت و مردانگی را سست می‌گرداند و در عزم و اراده و تصمیم اخلاقی به وجود
آورده، شخص رزمنده را از دشمن شکست می‌دهد و از پیشرفت و فعالیت در میدان
نبرد باز می‌دارد.

حال، وقتی در میدان جهاد اصغر که جنگ با کفار است، فکر زن و دلدادگی
به زن، مایه‌ی شکست سربازان گردد، آیا در میدان جهاد اکبر که جنگ با هوس‌های
سرکش نفسانی است، جلوه‌ی زن و خاطرمشغولی به زن، چه شکست‌هایی برای
مردان و جوانان به وجود می‌آورد؟ همچنانکه می‌بینیم با کمال تأسف، طبقه‌ی جوان
در سطح عمومی جهان در تمام جهات و جوانب میدان زندگی با شکست‌های ننگین
و شرم آوری مواجه می‌شوند! قوای عالی فکری و نیروهای سرشار جسمی و روحی
جوانان، دستخوش امواج کوبنده‌ی طوفان هوس گشته و قربانی جلوه‌های نامشروع

۱- نهج البلاغی فیض، باب الحکم، ص ۱۱۹، فصل غریب کلامه، حکمت.

زنان می گردد و در اثر دل مشغولی و پریشان فکری که معلول طبیعی جلوه‌های گوناگون زنان است، نه در میدان تحصیل علم و دانش موفق و پیروز می شوند و نه در میدان کسب و تجارت و صنعت به جایی می رستند! هم در جبهه‌ی سیاست و حفظ مصالح ملت و مملکت شکست می خورند و هم در مسیر عبادت و خداپرستی و تحصیل سعادت آخرت تهی دست و بی بهره می مانند!

ندای دلسوزانه

قرآن و اولیای خدا علیهم السلام مکرراً نداهای دلسوزانه دارند تا این بشر به خواب رفته را بیدار کنند و به فکر آینده‌اش بیندازند و این ندای امیر المؤمنین علیهم السلام را بشنویم:

إِعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ لِهَا الْجِلْدُ الرَّقِيقِ صَبُّرُ عَلَى النَّارِ.

«بدانید این پوست نازک بدن شما، صبر بر آتش ندارد».

(فَأَرْحَمُوا نُؤْسِكُمْ فَإِنَّكُمْ قَدْ جَرَبْتُمُوهَا فِي مَصَابِ الدُّنْيَا، أَفَرَأَيْتُمْ جَزَعَ أَحَدِكُمْ مِنَ الشَّوْكَةِ تُصِيبُهُ وَالْعَثْرَةِ تُدْمِيهُ وَالرَّمْضَاءِ تُحْرِقُهُ).

«پس به خودتان رحم کنید؛ شما خودتان را که آزموده‌اید در مصائب دنیا [که چگونه کم تحمل هستید] آیا دیده‌اید وقتی یکی از شما خاری به بدنش می خلد، چه نالان می گردد و از لغزیدنی که او را خونین کند و از ریگ داغ بیابان که او را بسوزاند بی تاب می شود و جزء می کند».

(فَكَيْفَ إِذَا كَانَ يَئِنَّ طَابَقِينَ مِنْ نَارٍ ضَجِيعٌ حَجَرٌ وَ فَرِينَ شَيْطَانٍ).

«پس چه حالی خواهد داشت وقتی بین دو تاوه‌ی از آتش قرار گیرد، در حالی

که قرین سنگ سوزان و هم نشین شیطان باشد».

(أَعَلِمُمْ أَنَّ مَالِكًا إِذَا غَضِبَ عَلَى النَّارِ حَطَمَ بَعْضُهَا بَعْضًا

^۱ لِغَضِيبِهِ).

«آیا می دانید که وقتی مالک دوزخ بر آتش خشم کند آتش از خشم او [به] جوش و خروش آید] و امواج آن روی هم بغلتند».

تهدید و توبیخ یکی از استانداران

امام امیرالمؤمنین علیؑ به یکی از استانداران خود نامه‌ای نوشت و در آن توبیخ و تهدیدی عجیب فرموده که شارحان نهج البلاغه در حیرتند که این نامه‌ی توبیخ و تهدید آمیز به چه کسی نوشته شده؟! آیا به عبدالله بن عباس است؟ البته قرائی نشان می‌دهد که چنین است؛ زیرا او از طرف امام علیؑ والی بصره بوده است. اما او مردی عالم و مفسّر قرآن بود و از خواصّ بسیار نزدیک امام بشمار می‌آمد. به هر حال وقتی او به مقام استانداری رسید و بیت‌المال در اختیارش قرار گرفت؛ طمع، کار خود را کرد و قسمت بسیاری از اموال عمومی امّت را برداشت و به مکّه رفت و آنجا به خوشگذرانی پرداخت! حال، قسمتی از آن نامه را در اینجا نقل می‌کنیم:

(فَإِنِّي كُنْتُ أُشْرَكْتُكَ فِي أَمَانَتِي).

«من تو را شریک در امانتم قرار دادم».

خلافت و حکومت در نزد من امانت است و من خواستم تو در امانت داری با من تشریک مساعی کنی .
 (وَ جَعَلْتُكَ شِعَارِي وَ بِطَانَتِي).

«تورا پیراهن چسبیده به تن و آستر جامه‌ام قراردادم».

شعار، پیراهنی است که به تن می‌چسبد. بیطانه، آستری جامه است. رویه بیرون است و آستری درون و نزدیک به بدن است.

(وَ لَمْ يَكُنْ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِي أُوْثَقَ مِنْكَ فِي نَفْسِي).

«هیچ کس از افراد خاندانم، موثق‌تر از تو در نزد من نبود».

(فَلَمَّا رَأَيْتَ الرَّمَانَ عَلَى ابْنِ عَمِّكَ قَدْ كَلِبَ وَ الْعَدُوَّ قَدْ حَرِبَ).

«وقتی دیدی روزگار با پسر عمومیت به ستیز برخاسته و دشمنان از هر سو به او می تازند [تو هم به همکاری با آنها پرداختی]؟!»
 (وَاحْتَفَتْ مَا قَدَرْتَ عَلَيْهِ مِنْ أَمْوَالِهِمُ الْمَصُونَةِ لِأَرَامِلِهِمْ وَأَيْتَاهُمْ).

«تامی توanstی از اموالی که برای بیوه زنان و یتیمان نگهداری می شدربودی». (فَحَمَلْتُهُ إِلَى الْحِجَازِ رَحِيبُ الصَّدْرِ بِحَمْلِهِ).
 «بار کردی و آن را با آسودگی خاطر به حجاز بردی». (فَسُبْحَانَ اللَّهِ أَمَا تُؤْمِنُ بِالْمَعَادِ). «آیا تو ایمان به معاد نداری»؟!
 (أَوْ مَا تَحَافُ نِقَاشَ الْحِسَابِ).

«آیا از موشکافی خدا در روز حساب نمی ترسی»؟
 (أَيْهَا الْمَعْدُودُ كَانَ عِنْدَنَا مِنْ أُولَى الْأَلْبَابِ).
 «ای کسی که در نزد ما از خردمندان به شمار می آمدی». (كَيْفَ تُسِيغُ شَرَابًا وَ طَعَامًا وَ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّكَ تَأْكُلُ حَرَامًا وَ تَشْرُبُ حَرَامًا مِنْ مَالِ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ).

«با چه جرأت در کنار سفره‌ای می نشینی و با گوارایی تمام می خوری و می آشامی در حالی که می دانی از مال یتیمان و مسکینان است که به حرام می خوری و به حرام می آشامی». (فَاتَّقِ اللَّهَ وَ ارْدُدْ إِلَى هَوْلَاءِ الْقَوْمِ أَمْوَالَهُمْ).

«از خدا بترس و اموال مردم را به صاحبانشان برگردان». (فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تَفْعُلْ ثُمَّ أَمْكَنَنِي اللَّهُ مِنْكَ لَا ضُرِبَّنَكَ بِسَيِّفِي الَّذِي مَا ضَرَبْتُ بِهِ أَحَدًا إِلَّا دَخَلَ النَّارَ).

«اگر این کار را نکنی و در دسترس من قرار بگیری با همین شمشیری که بر هر

که بز نم جهت می شود، تو را می زنم.

(وَاللَّهُ لَوْ أَنَّ الْخَسَنَ وَالْخُسِينَ فَعَلَا مِثْلَ الَّذِي فَعَلْتَ مَا كَانَتْ لَهُمَا عِنْدِي هَوَادَةً).^۱

«به خدا سوگند، اگر حسن و حسین علیهم السلام همین کار را می کردند که تو کردی، با آنها نیز هیچ گونه صلح و آشتی روانی داشتم [و همین رفتار را با آنها می کردم]».

یعنی علی علیهم السلام آنجنان متصلب در دین است که رسول خدا علیهم السلام درباره اش فرمود: «إِنَّ عَلَيْنَا لَاخِيَشُ فِي ذَاتِ اللَّهِ»؛^۲ «علی علیهم السلام در مورد خدا سخت خشن است و نرمی نشان نمی دهد». هرگز با کسی که با دین خدا بازی کند آشتی نمی کند.
 (فَكَائِنَكَ قَدْ بَلَغْتَ الْمَدَى وَ دُفِنْتَ تَحْتَ التَّرَى وَ عُرِضْتَ عَلَيْكَ أَعْمَالُكَ).

«تو چنان بیندیش که مدت عمرت تمام شده و زیر خاک دفن شده ای و اعمالت را به تو عرضه کرده اند. [بین، چه حالی خواهی داشت]».

آن روز که:

(يَنَادِي الظَّالِمُ فِيهِ بِالْخُسْرَةِ وَ يَتَمَمُّ الْمُضَيِّعُ فِيهِ الرَّجْعَةَ).

«آدم ستمگر فریادش بلند می شود که ای افسوس چه سرمایه ها از دست رفت و به ربحی نرسیدم و انسان تبهکار آرزوی بازگشت به دنیا می کند اما جواب رد می شود».

هر چند امام علیهم السلام این نامه را به استاندار خود نوشته است ولی در واقع خطاب به تمام جهانیان است و ما هم باید مراقب باشیم که بر اثر مال و مقام مبتلا به بیماری نفاق نگردیم.

۱-نهج البلاغی فیض، نامه ۴۱.

۲-تلخیص الریاض، جلد ۱، صفحه ۲. «أَخَيْشُن»، تصغر اخشن افعل تفضیل از خشن است و تصغر برای تعظیم است.

تذکر جدی به فرماندار

در نهج البلاغه آمده که منذر بن جارود عبدي، از جانب خود امام علی (ع) به عنوان فرماندار يا استاندار منطقه‌اي منصوب شده بود. او به بيتالمال خيانت کرد. امام از طريق عادي با خبر شده و نامه‌اي به او نوشته که عجیب است؛ در قسمتی از نامه آمده: (فَإِنَّ صَلَاحَ أَيِّكَ عَرَّفْنِي مِنْكَ).

«پدرت آدم خوبی بود. خوبی پدرت مرا فریب داد.

(وَ ظَنَّتُ أَنَّكَ تَشَيَّعُ هَذِيَّهُ وَ شَسْلُكُ سَبِيلَهُ).

«من گمان کردم تو هم مانند پدرت به راه درست می‌روی و راه و رسم پدر را پیش گرفته‌ای!»
 (فَإِذَا أَئْتَ فِيمَا رُقِيَ إِلَىٰ عَنْكَ).

«از راهی که به من خبر رسیده [مثالاً نامه‌اي نوشته شده است]، آگاه شده‌ام که»:

(...لَا تَدْعُ لِهَاكَ اُنْقِيادًاً وَ لَا تُبْقِي لِآخِرَتِكَ عَتَادًاً تَعْمُرُ دُنْيَاكَ
 بِخَرَابِ آخِرَتِكَ...)^۱

«تو آدم دنیاداري هستي؛ برای رسيدن به منافع مادی از چيزی فرو گذار نمي کني
 و برای آخرت تو شهادت برنمی‌داری و دنیا خود را با ويران نمودن آخرت آباد
 می کني. حال نامه‌ي من که به تور رسيد فوراً مقام خود را رها کن و بيا».

این نشان می‌دهد که امام علی (ع) او را از طريق عادي نمی‌شناخت؛ يعني اوضاع و احوال از نظر ظاهر نشان می‌داد که او آدمی ديندار و ظاهر الصلاح است و وجهه‌ی مردمی اش خوب است و از هر جهت شایستگی برای انتصاب به فرمانداری يا استانداری منطقه‌اي را دارد؛ هر چند امام از طريق علم غيب امامت از باطن او آگاه است و زمينه‌ي خيانت را در او مشاهده می‌کند، اما موظف به عمل به آن علم نیست

چرا که عرض شد علم به مقدار، مجوّز تغییر مقدار نمی‌باشد تا وقتی که از طریق عادی علم به خیانت او پیدا کرد و عزلش کرد.

در سحرگاه شب نوزدهم ماه مبارک رمضان، امام امیرالمؤمنین علی^ع از طریق علم امامت آگاه بود که ابن ملجم برای قتل آن حضرت در کمین است اماً چون این آگاهی از طریق عادی حاصل نشده بود، تکلیفی برای نرفتن به مسجد نداشت. بله؛ اگر مثلاً دو نفر می‌آمدند و می‌گفتند: ما دیدیم پسر ملجم برای قتل شما کمین کرده است، در آن صورت واجب بود بر آن حضرت که به مسجد نرود و اگر می‌رفت القاء نفس به تهلهکه^۲ می‌شد و خدا فرموده است:

﴿...لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ ...﴾^۳.

«...با دست خود، خود را به هلاکت نیفکنید...».

عقبت گناهکاران

این هم نمونه‌ای دیگر از نهج البلاغه و هشداری که امام امیرالمؤمنین علی^ع می‌دهد و می‌فرماید:

(وَ أَمَّا أَهْلُ الْمُخْصِيَّةِ فَأَنْزَلَهُمْ شَرَّ دَارٍ).

«گنهکاران را به بدترین جایگاه [از دوزخ] وارد می‌کنند [در حالی که:]»

(وَ عَلَّ الْأَيْدِيَ إِلَى الْأَعْنَاقِ وَ قَرَنَ النَّوَاصِيَ بِالْأَقْدَامِ).

«دستها را به گردن بسته‌اند و موهای پیشانیشان را به پاهای پیوسته‌اند».

(وَ أَلْبَسَهُمْ سَرَابِيلَ الْقَطْرَانِ وَ مُنْقَطَّعَاتِ النَّيْرَانِ فِي عَذَابٍ قَدْ اشْتَدَ حُرُثَةً وَ بَابٍ قَدْ أَطْبَقَ عَلَى أَهْلِهِ فِي نَارٍ لَهَا كَلْبٌ وَ لَجْبٌ وَ لَهَبٌ سَاطِعٌ وَ قَصِيفٌ هَائِلٌ لَا يَظْعَنُ مُقِيمُهَا وَ لَا يُفَادَى أَسِيرُهَا وَ لَا

۱- افکنند.

۲- بخار الانوار، جلد ۳، صفحه ۲۳۵.

۳- سوره بقره، آیه ۱۹۵.

تُفْصِمُ كُبُولُهَا لَا مُدَّةً لِلَّدَارِ فَتَمْنَى وَ لَا أَجَلَ لِلْقَوْمِ فَيَقْضَى).^۱

«نه این خانه مددتی دارد که به نهایت برسد و ویران گردد و نه آن قوم تبهکار

اجل معینی دارند که پایان پذیرد و آسوده شوند.

دنیا یک خوبی اش این است که پایان پذیر است و خوشی ها و ناخوشی هایش تمام می شود. اما جهان آخرت تمام شدن ندارد، هم بهشتش ابدی و هم جهنه مش دائمی است. دوزخیان نه مرگ دارند که راحت شوند و نه حیات دارند که احساس آسایش نمایند.

﴿الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبِيرِ ﴿ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَ لَا يَخْبِي﴾.^۲

موقعه ای در آینده نگری انسان

چند جمله ای از مولا یمان امام امیرالمؤمنین علی‌الله‌ی موعظه بشنویم:

(إِنَّمَا تَسْمَعُ وَ تَرَى).

«عربت بگیر از آنچه که می بینی و می شنوي».

درباره‌ی آینده‌ات اندکی بیندیش.

(بَيْشُكَ الْقَبْرِ). «سرانجام، خانه‌ات قبر است».

(بَيْتُ الْأَهْوَالِ وَ الْبَلَاءِ). «خانه‌ی ترس و وحشت و پوسیدگی است».

(غَايَتُكَ الْمَوْتُ). «منتهای سیر تو مرگ است».

(يَا قَلِيلَ الْحَيَاةِ).

ای آدم کم حیا! چرا از خدای به این کرم و رحمت حیانمی کنی؟!

هشداری تکان دهنده

نقل شده است که آن حضرت این جملات را مکرراً در میان مردم می فرمود، بلکه

۱-نهج البلاغی فیض، خطبه‌ی ۱۰۸.

۲-سوره اعلی، آیات ۱۲ و ۱۳.

بنابر بعضی از نقل‌های شب که پاسی از شب می‌گذشت و موقع خواب مردم می‌رسید، آن بنده بیدار خدا باندایی که اهل مسجد و همسایگان مسجد می‌شنیدند می‌فرمود: (تَجَهَّرُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ).

«ای بندگان خدا، خدا شما را رحمت کند! آماده‌ی رفتن بشوید. بار و بنهای خود را بیندید که بانگ الرحیل و فرمان کوچ صادر شده».

(فَإِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَةً كَوْدَاً وَ مَنَازِلَ مَحْوَفَةً مَهْوَلَةً...).^۱

«سر راه شما گردنی‌های صعب‌العبور و منزلهای ترس آور هولناک هست. خدا پدران شما را بی‌amarzd، قسمتی از اموالتان را پیش از خود بفرستید که سود شما در آن است. همه را باقی نگذارید که به زیان شماست».

(فَاللَّهُ اللَّهُ مَعْشَرُ الْعِبَادِ).

«ای بندگان خدا، خدا را در نظر بگیرید».

(وَ أَئُنْتُمْ سَالِمُونَ فِي الصَّحَّةِ قَبْلَ السُّقُمِ وَ فِي الْفُسْحَةِ قَبْلَ الضِّيقِ).

«هم اکنون که بدنبال سالم و فضایی وسیع دارید به فکر تأمین سعادت خود باشید».

(فَأَسْعِوا فِي فَكَاكِ رِقَابِكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُعْلَقَ رَهَائِنُهَا).^۲

«بکوشید تا گردن‌هایتان در گرو آتش نرفته است، آنها را از گرفتاری‌های پس

از مرگ برهانید».

(أَسْهِرُوا عَيْوَنَكُمْ وَ أَصْمِرُوا بُطُونَكُمْ).

«چشم‌ها را بیدار نگه دارید. تمام شب را نخواید. شکم‌ها را لاغر کنید. از

پرخوری بپرهیزید».

(وَ اسْتَعْمِلُوا أَقْدَامَكُمْ).

۱-نهج البلاغی فیض، صفحه ۳۲۱

۲-همان، صفحه ۲۶۶

«برای حل مشکلات مردم قدم بردارید و تا می‌توانید گره گشایی کنید». (وَ أَنْفِقُوا أَمْوَالَكُمْ).

از این اموالتان که برای دیگران خواهد ماند استفاده کنید و در راه خدا انفاق کنید و به صندوق خدا بسپارید تا برای شما بماند. به هر صندوقی که بسپارید از بین خواهد رفت و دیگران خواهند برد!

(وَ خُذُوا مِنْ أَجْسَادِكُمْ فَجُوْدُوا بِهَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ).

«از این بدنتان بگیرید و برای جانتان خرج کنید» [این بدن می‌پوسد و طعمه‌ی مار و مور می‌شود].

(وَ لَا تَبْخَلُوا بِهَا عَنْهَا).

«در مورد جانتان بخیل نباشد». به خاطر این بدن، روحتان را به تباہی نکشید».

عذرخواهی به درگاه حق سبحان

مولای ما امام امیرالمؤمنین علیه السلام گویی که از طرف این بندگان جاهم نادان عذرخواهی از پیشگاه خداوند منان کرده و می‌فرماید:

(سُبْحَانَكَ حَالِقًا وَ مَعْنُودًا). «خدایا! تو منزه‌ی. این بندگان نادانند».

تو خانه‌ای مزین به انواع زیبایی‌ها از قصور و اشجار و انهر آفریدی.

(ثُمَّ أَرْسَلْتَ دَاعِيًّا يَدْعُو إِلَيْهَا).

«آنگاه پیامبر بزرگوار خود را فرستادی که بندگان را به سوی آن دعوت کند».

ولی این مردم:

(فَلَا الدَّاعِيَ أَجَابُوا وَ لَا فِيمَا رَغَبْتَ إِلَيْهِ رَغَبُوا).

«نه گوش به حرف آن دعوت کننده دادند و نه نسبت به آن چه که دعوتشان

کرده‌ای؛ اظهار اشتیاق نمودند» !!

بلکه:

(أَقْبُلُوا عَلَىٰ جِيفَةٍ قَدِ افْتَضَحُوا بِأَكْلِهَا).

«هجوم آوردند به مردار گندیده‌ی دنیا و خود را با خوردن آن رسوا و مفترضح

ساختند».

برای رسیدن به آن، شکم یکدیگر را می‌درند، آبروی هم را می‌ریزند،
تهمت‌ها به هم می‌زنند، هتاکی‌ها می‌کنند.

گریه از غفلت دوستان

گریه کردن مرد آن هم مردی مثل علی طیلله‌ی آن هم در بازار، کار ساده‌ای نیست. در واقع اعلان خطر می‌کند که این چنین زندگی توأم با غفلت از عوالم پس از مرگ؛ پیامد سنگینی دارد.

(ثُمَّ قَالَ يَا عَبِيدَ الدُّنْيَا وَ عُمَالَ أَهْلِهَا إِذَا كُنْتُمْ بِالْهَارِ تَحْلِفُونَ وَ بِاللَّهِ فِي فِرَاشِكُمْ تَنَمُّوْنَ وَ فِي خَلَالِ ذَلِكَ عَنِ الْآخِرَةِ تَعْقُلُونَ فَمَتَى تُجَهَّزُونَ الرَّاَدَ وَ تُفَكَّرُونَ فِي الْمَعَادِ).

«ای دنیا پرستان و ای مزدوران دنیا داران! وقتی بنا بشود در روز به خرید و فروش توأم با قسم مشغول باشید و شب در بستر خواب بیارمید و در خلاال این مدت، از آخرت در حال غفلت باشید، پس کی می‌خواهید بار سفر ببنید و درباره‌ی معاد بیندیشید؟»

یکی جلو آمد و گفت:

(يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّهُ لَا يُدَّلَّنَا مِنَ الْمَعَاشِ فَكَيْفَ نَصْنَعُ).

«ما ناچاریم به کسب معاش بپردازیم، پس چه کار بکنیم؟ فرمود»:

(إِنَّ طَلَبَ الْمَعَاشِ مِنْ حِلِّهِ لَا يَشْغُلُ عَنْ عَمَلِ الْآخِرَةِ).

«تحصیل معاش از راه حلالش، آدمی را از کار آخرت باز نمی‌دارد».

(فَإِنْ قُلْتَ لَا يَبْدَأْ لَنَا مِنِ الْاحْتِكَارِ لَمْ تَكُنْ مَعْذُورًا).^۱

«اگر می‌گویی ما ناچاریم احتکار کنیم، معذور نخواهی بود».

آنگاه این آیه را تلاوت فرمود:

﴿فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَاٰ فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمُأْوَى﴾.^۲

«هر کس نافرمانی کند و دنیا را بر آخرت ترجیح دهد، جهنم مأوا و جایگاه او

خواهد بود [اگر چه در زمره‌ی دوستان من به حساب آید]».

البته چون حب علی در جان ما هست، ما را در آتش مخلد نخواهند کرد. قلبی که حب علی دارد در آتش جهنم مخلد نخواهد بود. اما آلدگی‌ها را باید شستشو دهند و پاک کنند تا مشمول شفاعت گردند. آخر دین خدا حدود دارد.

﴿...تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ...﴾.^۳

تأسف از اندیشه‌ی سطحی مردم

امیر المؤمنین علیه السلام فرماید: انبیاء علیهم السلام طبیب دوار هستند ولی یاللاسف که مردم متوجه آن نمی‌شوند و تشخیص مصالح نمی‌دهند!!

(لَمْ يَسْتَضِئُوا بِأَضْوَاءِ الْحِكْمَةِ).

«از روشنی‌های حکمت و عرفان استفاده نکرده‌اند»!

(وَ لَمْ يَقْدِحُوا بِزِنَادِ الْعُلُومِ الشَّاقِبَةِ فَهُمْ فِي ذَلِكَ كَالْأَنْعَامِ السَّائِمَةِ وَ الصُّحُورِ التَّاسِيَةِ).

«و با آتش زنه‌های علوم و معارف درخشان آتش نیفر و خته‌اند. مانند چار بیان چرنده‌ای هستند که در بیان مشغول چریدن می‌باشد و جز پر کردن شکم همی ندارند و مانند تخته سنگ‌های سخت هستند که چیزی را در ک نمی‌کنند».

۱- بحار الانوار، جلد ۷۷، صفحه ۴۲۲

۲- سوره‌ی نازعات، آیات ۳۹ تا ۴۷

۳- سوره‌ی طلاق، آیه‌ی ۱

(فَدِ انجَابَتِ السَّرَائِرُ لِأهْلِ الْبَصَائرِ وَوضَحَتْ مَحْجَةُ الْحَقِّ
لِخَاطِطِهَا).^۱

«برای آنان که اهل بصیرتند نهان‌ها آشکار و راه حق برای اشتباہ کننده هویدا گشته است».

آنگاه امام علیؑ مردم زمان خود را سخت توبیخ کرد و فرمود:

(مَا لِي أَرَاكُمْ أَشْبَاحًا بِلَا أَرْوَاحٍ وَأَرْوَاحًا بِلَا أَشْبَاحٍ).

«چه شده است که شمارا پیکرهایی بدون جان و جان‌هایی بدون پیکر می‌بینم».

بعضی مانند مردها از درک حقایق عاجزند و بعضی دیگر می‌فهمند؛ اما در مقام عمل و مبارزه‌ی با دشمن کوتاهی می‌کنند و از خود حرکتی نشان نمی‌دهند! (و نُسَاكاً بِلَا صَلاحٍ). «عبدات کنندگانی هستید بدون پرهیزکاری». (و تُبَجَّارًا بِلَا أَرْبَاحٍ). «بازرگانانی بدون سود»!

دیندار هستید، اما دیندار فهمنده‌ای نیستید! موازین دینداری را خوب نفهمیده‌اید! تجارت می‌کنید اما سودی نمی‌برید. عمر خود را تلف می‌کنید سرمايه‌های جوانی و صحبت و سلامت بدن را تباہ می‌سازید. (و أَيْقَاظًا نُوَمًا). «بیدارانی هستید که به خواب رفته‌اید». (و شُهُودًا غَيْبًا). «در عین آنکه حاضرید، غایبید».

از حیث بدن حاضر و اما از حیث دل غائید. مانند شاگردی هستید که فکرش سر کلاس نیست. شاگرد لا بالی، سر کلاس می‌نشیند و معلم هم درس می‌گوید اما او بازیگوشی می‌کند و فکرش جای دیگری است. این «شاهد غایب» است. (و نَاظِرَةً عَمِيَاءً). «در عین اینکه نگاه می‌کنند نمی‌بینند». (و سَامِعَةً صَمَمَاءً). «شنواری ناشنوا»!

(وَنَاطِقَةٌ بِكُمَاةٍ).^۱ «گویای لال هستند!»

از گفتن سخن حق استنکاف می‌ورزند!

﴿وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْفَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ﴾.^۲

و برای این مردم، ماجراهی اهالی آن شهر را بیان کن؛ هنگامی که فرستادگان

الهی به سوی آنان آمدند.

﴿إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِشَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ

مُرْسَلُونَ﴾.^۳

هشداری دیگر

این چند جمله را هم به عنوان موعظه از مولا یمان امیر المؤمنین (علیه السلام) شنویم:

(عِبَادُ اللَّهِ اللَّهُ اللَّهُ فِي أَعْزَ الْأَنْفُسِ عَلَيْكُمْ وَأَحَبَّهَا إِلَيْكُمْ).^۴

«ای بندگان خدا! خدا را به حساب بسوارید. از عذاب او بترسید. درباره‌ی

عزیزترین و محبوبترین کس در نزد خودتان که خودتان هستید، رفق و مدارا

کنید و خود را به عذاب خدا مبتلا نسازید».

(فَأَفِقْ أَيُّهَا السَّامِعُ مِنْ سَكْرِتَكَ وَ اشْتَيْقِظْ مِنْ غَلْتِكَ).^۵

«ای شنوونده! از مستی ات به هوش بیا و ای غوده‌ی در خواب غفلت! از خواب

بیدار شو».

(وَأَنْعَمِ الْفِكْرَ فِيمَا جَاءَكَ عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمَّى فَلَمْ يَعْلَمْ مِمَّا لَا بُدَّ

مِنْهُ وَ لَا مَحِيصَ عَنْهُ).

۱- سوره‌ی یاسین، آیه‌ی ۱۳.

۲- همان، آیه‌ی ۱۴.

۳- نهج البلاغی فیض، خطبه‌ی ۱۰۷.

۴- همان، خطبه‌ی ۱۵۶.

۵- همان، خطبه‌ی ۱۵۲، قسمت ۴.

«خوب بیندیش در آن‌چه که از جانب خدا به زبان پیامبر خدا به سوی تو آمده
که چاره و گریزی از پذیرش آن نمی‌باشد».

(وَ ضَعْ فَحْرَكَ وَ احْطُطْ كِبِيرَكَ وَ ادْكُرْ قَبِيرَكَ فَإِنَّ عَالَيْهِ مَمْرَكَ).^۱

«فحر و کبر و ناز و خودپسندی را از خود دور کن. گور خود را به یاد آور که
بر آن گذر خواهی کرد».

(اللَّهُ أَللَّهُ عِبَادُ اللَّهِ قَبْلَ جُحْوَفِ الْأَقْلَامِ وَ تَصْرِيمُ الْأَيَّامِ وَ لُزُومُ الْأَثَامِ).

«از خدا پروا کنید. از خدا بترسید. ای بندگان خدا! [به] فکر پس از مرگتان
باشید»^۲ پیش از اینکه قلم‌های نویسنده‌گان اعمال خشک شود و ایام عمر سپری
گردد و گناهان دامنگیر شوند».

(أَلَا وَ إِنِّي لَمْ أَرَ كَالْجَنَّةَ نَامَ طَالِبُهَا وَ لَا كَالَّاتِارَ نَامَ هَارِبُهَا).^۳

«آگاه باشید که من هیچ نعمتی را مانند بهشت ندیده‌ام که خواهان آن در
خواب باشد و هیچ عذابی را مانند آتش دوزخ ندیده‌ام که گریزان از آن در
خواب باشد»!!

(أَسْهَرُوا عَيْوَنَكُمْ وَ أَصْمِرُوا بُطُونَكُمْ وَ اسْتَعْمِلُوا أَقْدَامَكُمْ وَ أَنْفَقُوا
أَمْوَالَكُمْ).^۴

«چشم‌هارا بیدار نگه دارید و شکم‌هارا لاغر کنید و قدم‌های خود را به کار گیرید و
از اموال خویش اتفاق کنید».

(اللَّهُ أَبَاوُكُمْ فَقَدَّمُوا بَعْضًا يَكْنِ لَكُمْ وَ لَا تُخْلِفُوا كُلًا فَيَكُونَ
عَلَيْكُمْ).^۵

۱-نهج البلاغی فیض،خطبی ۱۵۲

۲-همان،خطبی ۲۸

۳-همان،خطبی ۱۸۲،قسمت ۳

۴-همان،خطبی ۱۹۴

«خدا پدران شما را بیامرزد. قسمتی از اموالتان را پیش بفرستید[در راه خدا انفاق کنید] تا برای شما بماند و نافع به حالتان گردد. تمام آن را به پس از خود نگذارید که زیان بخش به حالتان باشد».

ریاضت طاقت فرسا

مولای ما، امیر المؤمنین علیله می فرماید:
 (إِنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرُوْضُهَا بِالْتَّغْوِي).

من که علی هستم خودم را با تقوا، به ریاضت و امیدارم و تمرین می دهم تا آلوده به تلذذات دنیوی نشوم. توجه می فرماید که او خود، تقوای مجسم است؛ این سخن برای تنبیه و هشدار دادن به ماست که اگر شما خود را در آغوش لذات دنیوی بیفکنید از بُعد روحی شما کاسته می شود و از کمالات عالیه محروم می مانید، من خودم را تمرین می دهم.

(إِنَّأَنَّمَّا يَوْمَ الْحَوْفِ الْأَكْبَرِ وَ تَثْبِتَ عَلَى جَوَابِ الْمَرْأَقِ).^۱

«تاروز قیامت که روز ترس بزرگ است، [این نَفْسِم] از عذاب جهنم مصونیت پیدا کرده و در پرتگاهها نلغزد و استوار بماند».

موقعه‌ی پدرانه

امام علی علیله زندگی ساده و الهی خود را نشان مردم می داد و با گفتار و رفتارش می خواست ایمان به خدا و روز جزا در دلها زنده نگه دارد و از آلودگی به دنیا تحذیرشان نماید. ولی آن مردم نه چنان بودند که او را بشناسند و مقصودش را بفهمند، به همین جهت گاهی از دست آنان چنان به ستوه می آمد که لب به شکایت از آنان و احیاناً به نفرینشان می گشود و می گفت:

۱- نهج البلاغه فیض، نامه‌ی ۴۵

(لَوْدَدْتُ أَنِّي لَمْ أَرْكُمْ وَ لَمْ أَعْرِفْكُمْ).^۱

«آرزو می کنم ای کاش، شما را ندیده و نشناخته بودم».

(فَاتَّلَكُمُ اللَّهُ لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِي قَيْحًا وَ شَحْنَمً صَدْرِي غَيْظًا).^۲

«خداشمارابکشد؛ دلم را پراز چرک و سینه ام را آکنده‌ی از غصه و غم کردید».

گاهی پدرانه موعظه می کرد؛ گاهی با دلسوزی تمام تندي می کرد و توبیخشان می نمود و گاهی در میان بازار می ایستاد و با صدای بلند گریه می کرد! مرد گریه کند خیلی مهم است؛ آن هم مردی مثل علیؑ و آن هم در میان بازار!! دلش به حال مردم می سوخت، می گفت: آخر شما که روز، سرگرم خرید و فروش و تبلیغ متعاتان هستید، شب هم که خسته شده‌اید و می خوابید.

(فَمَنِي تُجَهَّزُونَ الزَّادَ وَ تُفَكَّرُونَ فِي الْمَعَادِ).^۳

«پس کی توشه‌ی راه بر می دارید و درباره‌ی معاد و روز حساب می اندیشید».

سرانجام در سحرگاه شب نوزدهم ماه رمضان با شمشیر، جوابش را دادند.
محاسن شریفش را با خون سرش خصاب کردند. در آن لحظه، یک صدا از محراب مسجد کوفه شنیده شد و صاحب آن صدا علیؑ بود که می گفت:
(فُرْتُ وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ). (به خدای کعبه قسم؛ رستگار شدم).

به آنچه یک عمر در انتظارش بودم رسیدم. در همان لحظه صدای دیگری در فضای خاموش شهر کوفه پیچید و رستاخیزی بپا کرد! آن صدا از فرشته‌ی آسمانی بود که می گفت:

(تَهَدَّمْتُ وَ اللَّهُ أَرْكَانُ الْهُدَىٰ وَ افْصَمَتِ الْعَرْوَةُ الْوُثْقَىٰ).

به خدا قسم؛ ارکان هدایت فروریخت و ریسمان محکم نجات که بین زمین و

۱-نهج البالغی فیض، خطبه‌ی ۲۷.

۲-همان.

۳-بحار الانوار، جلد ۷۷، صفحه‌ی ۴۲۲.

آسمان آویخته بود گسیخته شد.

(قُتِلَ عَلَى الْمُرْتَضِيِّ قَتَلَهُ أَشْقَى الْأَشْقِيَاءِ).

«علی مرتضی به دست بدیخت ترین بدیختان جهان به شهادت رسید».

حالات «محض»

(كَيْفَ نَزَلَ بِهِمْ مَا كَانُوا يَجْهَلُونَ وَ جَاءَهُمْ مِنْ فِرَاقِ الدُّنْيَا مَا كَانُوا
يَأْمُونَ وَ قَدِيمُوا مِنَ الْآخِرَةِ عَلَىٰ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ فَغَيْرُ مَوْصُوفٍ
مَا نَزَلَ بِهِمْ اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِمْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ وَ حَسْرَةُ الْقُوَّةِ فَقَرَرُتْ
لَهَا أَطْرَافُهُمْ وَ تَغَيَّرَتْ لَهَا أَلْوَانُهُمْ ثُمَّ ازْدَادَ الْمَوْتُ فِيهِمْ وُلُوجًا
فَجِيلٌ بَيْنَ أَحَدِهِمْ وَ بَيْنَ مَطْفَلِهِ وَ إِنَّهُ لَبَيْنَ أَهْلِهِ يَنْظُرُ بِصَرَهُ وَ
يَسْمَعُ بِإِذْنِهِ عَلَىٰ صِحَّةِ مِنْ عَقْلِهِ وَ بَقَاءِ مِنْ لُبِّهِ يُفَكَّرُ فِيمَا أَنْتَ
عُمْرُهُ وَ فِيمَا أَدْهَبَ دَهْرُهُ وَ يَتَذَكَّرُ أَمْوَالًا جَمِيعًا أَعْضَى فِي مَطَالِبِهَا
وَ أَحَدَهَا مِنْ مُصَرَّحَاتِهَا وَ مُشَتَّهَا تَهَا قَدْ لَرِمَثَةُ تِبْعَاثُ جَمِيعَهَا وَ
أَشْرَفَ عَلَىٰ فِرَاقِهَا تَبَقَّى لِمَنْ وَرَاءَهُ يَتَعَمَّدُ فِيهَا وَ يَتَمَّعُونَ بِهَا
فَيَكُونُ الْمَهْنَا لِغَيْرِهِ وَ الْعِبَءُ عَلَىٰ ظَهِيرَهُ وَ الْمَرْءُ قَدْ غَلَقَتْ رُهُونَهُ
بِهَا فَهُوَ يَعْضُّ يَدَهُ نَدَامَةً عَلَىٰ مَا أَصْحَرَ لَهُ عِنْدَ الْمَوْتِ مِنْ أَمْرِهِ وَ
يَزْهَدُ فِيمَا كَانَ يَرْغَبُ فِيهِ أَيَّامَ عُمْرِهِ وَ يَتَمَّمُ أَنَّ الذِّي كَانَ يَعْبُطُ
بِهَا وَ يَحْسُدُهُ عَلَيْهَا قَدْ حَازَهَا ذُونَةُ فَلَمْ يَرْزَلِ الْمَوْتُ يُبَالِعُ فِي
جَسَدِهِ حَتَّىٰ خَالَطَ لِسَانُهُ سَمْعَهُ فَصَارَ بَيْنَ أَهْلِهِ لَا يَنْطَقُ بِلِسَانِهِ وَ
لَا يَسْمَعُ بِسَمْعِهِ يُرِدُّ طَرِفَهُ بِالنَّظَرِ فِي وُجُوهِهِمْ يَرَى حَرَكَاتِ
الْأَسْتِهِمْ وَ لَا يَسْمَعُ رَجْعَ كَلَامِهِ ثُمَّ ازْدَادَ الْمَوْتُ التِّيَاطَأَ فَقُضِيَ
بَصْرَهُ كَمَا قُبِضَ سَمْعُهُ وَ حَرَجَتِ الرُّؤُوفُ مِنْ جَسَدِهِ فَصَارَ حِيفَةً بَيْنَ
أَهْلِهِ قَدْ أُوحَشُوا مِنْ جَانِبِهِ وَ تَبَاعَدُوا مِنْ قُرْبِهِ لَا يُسْعِدُ باِكِيًّا وَ لَا

يُحِبُّ دَاعِيَاً ثُمَّ حَمْلُوهُ إِلَى مَحَطٍ فِي الْأَرْضِ فَأَسْلَمُوهُ فِيهِ إِلَى
عَمَلِهِ وَ انْقَطُعُوا عَنْ زَوْرِهِ.^۱

امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام بعد از ذکر حال مغورین از اهل دنیا که متعظ به وعظ هیچ واعظی از انبیاء و اولیای خدا نمی‌شوند، در حالی که با چشم خود می‌بینند که چگونه صاحبان عزت و سطوت در برابر سلطان مرگ به زانو درآمده و رفته‌اند، آنچنان که دیگر راه فسخ و رجوع و بازگشتی برای آنها باقی نمانده است که به دنیا بازگردند و جبران مافات نمایند، می‌فرماید:

«چگونه بدیشان نازل شد آنجه که جهل به آن داشتند» [از تفاصیل مرگ و شدائد هول انگیز آن] و به سراغشان آمد از جدایی دنیا چیزی که از آن [به] زعم خود] در امان بودند و وارد آخرت گشتند به همانگونه که قبلًاً وعده داده می‌شدند. پس سختی‌هایی که برایشان فرود آمد [در هنگام مرگ] به وصف در نمی‌آید، سختی جان دادن و اندوه از دست رفتن [محبویات]، دست به هم داده و بر آنها هجوم آوردند، در نتیجه اعضاء و جوارحشان سست گردید و رنگ‌هایشان دگرگون شد.

پس از آن، ورود مرگ در آنان رو به ازدیاد و شدت نهاد، تا آنکه میان هر یک از آنها و گفتارش حائل گردید [زبان از سخن بازماند] در حالتی که او در بین کسان خویش [افتاده و] با دیده‌اش [به] اضطراب آنان] می‌نگرد و با گوشش [آه و ناله‌ی آنها را] می‌شنود، عقلش به جا و در ک و شعورش برقرار است. به فکر می‌رود که عمر خود را در چه فنا کرده و روزگار خویش را چسان نابود ساخته است و به یاد می‌آورد اموالی را که جمع کرده و در راه به دست آودرن آنها چشم [از حلال و حرام] بر هم نهاده و آنها را از مأخذی که [بعض]

۱- شرح نهج البلاغه فیض، خطبه‌ی ۱۰۸، قسمت سوم.

حلیت و حرمت آن[آشکار و[بعض دگر] مشتبه بوده فراهم نموده است.

طبعاً تیعات و آثار شوم جمع آوری آن اموال، گربیانگیر وی گردیده و[الحال] اشراف بر فراق آن همه گرد آوردها پیدا کرده است[که باید بگذارد و برود] تمام آن اموال می ماند تا دیگران پس از او به خوشگذرانی در میراث وی پیردازند و از آن کام گرفته و برخوردار گردند.

نتیجه آنکه گوارابی[ولدت ثروت او] مال دیگران بوده و بار سنگین[آثار شوم آن] بر پشت او باشد؛ در حالی که مرد[مسکین] در گرو آن اموال مانده[از حساب و بازپرسی نسبت به آن رهایی ندارد و راه فک و خلاصی از وبا] آن به توبه و اعمال صالحه بر او[بسته شده است. پس بر اثر آنچه که هنگام مرگ بر وی آشکار گشته] از زیان و تهی دستی نسبت به سعادت اخروی[و از شدت پشمیانی بر کار خود دست خود را می گرد و به آنچه که در ایام عمرش به آن تمايل و رغبت داشت، بی رغبت می شود] از دنیا و همه چیز آن متنفّر می گردد] و آرزو می کند که ای کاش آن کسی که[وی] در امر دنیا به او رشك می برد و به داشتن آن بر او حسد می ورزید، همو این اموال را جمع کرده بود، نه این[و الان هم بار سنگین و وبا] این اموال بر دوش او می بود، نه بر دوش این].

پس پیوسته و دمدم، مرگ در جسدش شدت می یابد و راسخ می گردد، تا آنکه گوش او هم مانند زبانش از کار می افتد] دیگر صدا و سخنی هم نمی شنود] و در میان کسانش چنان می شود که نه با زبانش سخن می گوید و نه با گوشش می شنود[تنها] چشم خود را به نظر کردن در چهره های آنان می چرخاند، حرکات زبان آنها را می بینند[ولی] کلام آنها را نمی شنود. باز هم شدت لیتصاق و چسبندگی مرگ بیشتر می شود تا آنکه چشمش را هم

می‌گیرد، چنانکه گوشش را گرفته بود[دیگر چیزی را نمی‌بیند] و جان از جستدش خارج می‌گردد[در آن حال] او مُرداری می‌شود در میان کسانش که از وی و حشت می‌نمایند و از نزدیک شدن به او دوری می‌کنند! نه گریه کننده‌ای را همراهی می‌نماید و نه خواننده‌ای را پاسخ می‌دهد. پس از آن [جنازه‌ی] او را حمل می‌کنند به سوی شکافی یا محلی از زمین[قبیر] می‌آورند و اوراد را در آن [تنها گذارده و] به عملش می‌سپارند و از دیدارش دست می‌کشند...).

میزان شباهت ما به امیرالمؤمنین علی علیه السلام

از سُوَيْدِ بن غَفْلَةَ که از اصحاب امام امیرالمؤمنین علیه السلام بوده نقل شده: روزی وارد بر خانه‌ی امام علیه السلام و دیدم روی قطعه حصیری نشسته و چیزی از اثاث البیت وسائل زندگی در خانه‌اش دیده نمی‌شود. با تعجب و حیرت گفتم: (يا امير المؤمنين بيذك بيئث المال و لست أرئ في بيتك شيئاً ممما يحتاج اليه البيث).^۱

«آقا! بیت‌المال در اختیار شماست[و شما حدّاقل به قدر نیاز یک فرد مسلمان می‌توانید از بیت‌المال استفاده کنید] و من در خانه‌ی شما چیزی که هر خانه‌ای به آن نیاز دارد نمی‌بینم»!

(فَقَالَ يَأَيُّنَ غَفْلَةٌ إِنَّ الْبَيْتَ لَا يُتَأْثَثُ فِي دَارِ النَّقْلَةِ وَ لَنَا دَارُ نَقْلَنَا إِلَيْهَا حَيْرٌ مَتَاعِنَا وَ إِنَّا عَنْ قَلِيلٍ إِلَيْهَا صَائِرُونَ).^۱

«ای پسر غفله! هیچ‌گاه خانه‌ی موقتی احتیاج به اثاث ندارد! ما خانه‌ای[در ورای این دنیا] داریم و بهترین متاع خود را به آن خانه فرستاده‌ایم و خودمان نیز اندکی بعد به آنجا خواهیم رفت».

این معنای چشم بیدار و قلب هوشیار است که خود را و هدف از حیات خود را

شناخته است و می‌فهمد چه می‌کند و عملاً مسافر بودن خود را نشان می‌دهد و می‌فهماند که یک آدم مسافر هرگز خانه‌ی موقت خود را غرق در اثاث و تجمل نمی‌کند مگر اینکه مسافر بودن خود را فراموش کرده باشد و نداند که پرده‌های الوان و فرش‌های فراوان، مال خانه و آرامگاه همیشگی انسان است نه مناسب با خانه‌ی موقت انسان. اینک یا امیرالمؤمنین! اگر تو عاقل هستی، پس مسلم عقل ما پارسنگ می‌برد و اگر ما عاقل هستیم؛ پس بی‌جهت دنبال تو افتاده‌ایم و داد علی می‌زنیم. چه آنکه هیچ شباهتی به علی (علیه السلام) نداریم!! نه فکرمان فکر علی و نه کارمان کار علی است!

(۵) ——————

امام علی علیہ السلام

از نگاه دوست و دشمن

روایات اهل سنت در حقانیت علیؑ

قرآن بر حسب آیاتش در امر هدایت امّت نیازمند مُبین است و آن هم مُبین منصوب از جانب خدا و معصوم از هرگونه سهو و خطأ و او پس از رحلت رسول اکرم ﷺ بر حسب تعیین و اعلام شخص پیامبر ﷺ وجود اقدس امام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبؑ است که در این باب احادیث فراوان از حضرت رسول خدا ﷺ رسیده است.

اینجا از باب نمونه به دو حدیث از طریق سنّی اشاره می کنیم: قرطبی یکی از مشاهیر و دانشمندان اهل تسنن است نقل می کند که رسول خدا ﷺ فرمود: (إِنَّ اللَّهَ يُبَيِّنُ لِمَنْ يَرِيدُ مِنْ عِبَادِ الْمَائِلِينَ عَنِ الْحَقِّ فَلَا تَرُؤُوا عَنِ الْحَقِّ). «حقیقت این که خدا از میان بندگانش آنان را که سرپیچی از حق می کنند و تن زیر بار حق نمی دهند دشمن دارد، پس سرپیچی از قبول حق نکنید».

آنگاه فرمود:

(عَلَيْ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلَيْ فَمَنِ اسْتَبَدَّ بِهِ هَلَكَ وَ فَاتَتُهُ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ).^۱

۱- بخار الانوار، جلد ۳۸، صفحه ۳۶، با اندکی تفاوت.

«علی با حق است و حق با علی است!! پس کسی که دیگری را جای او بنشاند هلاک شده و [سعادت] دنیا و آخرتش را از دست داده است.»

ملاحظه می فرمایید این جمله‌ی: «علیٰ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِیٰ» منحصر به روایات شیعه نیست بلکه این یک راوی سنّی است که نقل می کند. اهل تحقیق باید خود بروند و تحقیق کنند.

در روایت دیگری باز از طریق سنّی آمده که رسول خدا ﷺ فرمود: (سَتَكُونُ بَعْدِي فِتْنَةٌ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَالْزِمُوا عَلَيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّهُ أَوَّلُ مَنْ يَرَانِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يُصَافِحُنِي).^۱

بعد از من فتنه‌ای به وجود خواهد آمد! در آن موقع، ملازم علی بن ابیطالب باشید و از او جدا نشوید، او اوّلین کسی است که روز قیامت مرا خواهد دید و با من مصافحه خواهد کرد».

(هُوَ الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ وَ فَارُوقُ هَذِهِ الْأُمَّةِ يُفَرِّقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ وَ هُوَ يَعْسُوبُ الدِّينِ وَ الْمَالِ يَعْسُوبُ الْمُنَافِقِينَ).^۲

اوست که «صدیق اکبر» و «فاروق» این امت است و حق و باطل را زهم جدامی کند! واوپیشوای دین است و «مال» پیشوای منافقین است و عجیب اینکه این دولقب اعطاشده‌ی از جانب رسول خدا ﷺ به امام امیرالمؤمنین علی طیلارادیگران به ناحق گرفته و به ابوبکر و عمر داده‌اند. اوّلی را صدیق اکبر!! و دومی را فاروق اعظم!! نامیده‌اند.

روایات شیعه در باب امامت نمونه‌ای هم از روایات شیعه در این باب عرض می کنیم که رسول خدا ﷺ فرمود:

۱- بخار الانوار، جلد ۳۸، صفحه ۳۶

۲- همان، جلد ۴۲، صفحه ۴۲۴

(يَا عَلِيٌّ وَ الَّذِي بَعَثْنَيْ بِالْحَقِّ نَبِيًّاً وَ اصْطَفَانِي عَلَى جَمِيعِ الْبَرِّيَّةِ
لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبَدَ اللَّهَ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ مَا قَبْلَ اللَّهِ ذَلِكَ مِنْهُ إِلَّا
بِولَاتِكَ وَ ولَايَةِ الْأَئِمَّةِ مِنْ وَلْدِكَ).

«ای علی! قسم به خدای بی که مرا به پیامبری برانگیخته و از میان تمام خلائق
برگزیده است، اگر بندهای خدا را هزار سال و سپس هزار سال دیگر عبادت
کند خدا از او قبول نمی کند مگر این که بر اساس ولایت تو و ولایت امامان
از فرزندان تو انجام پذیرد».

آنگاه فرمود:

(وَ إِنَّ وِلَائِكَ لَا تُقْبَلُ إِلَّا بِالْبَرَائَةِ مِنْ أَعْدَائِكَ وَ أَعْدَاءِ الْأَئِمَّةِ مِنْ
وَلْدِكَ).^۱

«و ولایت تو نیز مقبول در گاه خدا نخواهد بود، مگر این که با برائت و بیزاری
جستن از دشمنان تو و دشمنان امامان از فرزندان تو همراه باشد».

حال اگر آقایان اهل تسنن بگویند: ما هم دوستدار علی و اهل بیت
رسول ﷺ هستیم که قرآن موذت آنها را اجر رسالت رسول ﷺ ارائه فرموده است
عرض می کنیم ولی این حدیث از رسول خدا ﷺ نشان می دهد که تنها موذت اهل
بیت کافی در سعادت انسان نیست بلکه باید توأم با برائت از دشمنانشان نیز باشد،
سپس رسول خدا ﷺ در حمله‌ی پایانی همان حدیث فرمود:
(بِذِلِكَ أَخْبَرْنِي جَبْرِئِيلُ).

«این مطلب را جبرئیل [از جانب خدا] به من خبر داده است».

﴿...فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شَاءَ فَلْيَكُفُرْ...﴾.^۲

۱- کنزالغواند، جلد ۲، صفحه ۱۲، با انکسی تفاوت.

۲- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۲۹

«...حالا هر کس می خواهد مؤمن به این مطلب باشد و هر کس می خواهد کافر به آن گردد...».

اعتراف شبی شمیل

شبی شمیل، که از دانشمندان معروف و از پیشوایان مکتب مادی است و به هیچ دینی اعتقاد ندارد، در مقام تجلیل و تکریم از امام امیرالمؤمنین علی‌الله‌امی گوید:

(الإِمَامُ عَلَيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَظِيمُ الْعَظَمَاءِ نُسْخَةٌ مُفْرَدَةٌ لَمْ يَرَ لَهَا الشَّرْقُ وَ لَا الْغَربُ صُورَةً طَبِيقَ الْأَصْلِ لَا قَدِيرِيًّا وَ لَا حَدِيثًا)

«امام علی بن ابیطالب علی‌الله‌بزرگ بزرگان و یکتا نسخه‌ای است که شرق و غرب عالم، نه در گذشته نه در حال، صورتی بسان آن که مطابق با اصل باشد به خود ندیده است».

گوینده‌ی این سخن نه شیعه است نه مسلمان نه مسیحی و نه یهودی، بلکه یک آدم مادی مسلک است که اصلاً به خدا اعتقاد ندارد، تا چه رسد به امام و مع الوصف، این چنین در برابر امام امیرالمؤمنین علی‌الله اظهار خضوع می‌کند، تنها از آن جهت که او را یک انسان کامل دارای فضایل می‌شناسد.

تأکید رسول خدا علی‌الله‌بزرگ بر حق بودن علی علی‌الله

رسول خدا علی‌الله‌بزرگ از وقتی که به نبوت مبعوث شد تا وقتی که از دنیا رحلت فرمود، علی الدّوام می‌کوشید حضرت علی علی‌الله‌بزرگ را محور حق معرفی کند. این جمله رانه تنها راویان شیعه، بلکه راویان سنی نیز از رسول خدا علی‌الله‌بزرگ نقل کرده‌اند که می‌فرمود:

(الْحَقُّ مَعَ عَلَيٍّ وَ عَلَيٌّ مَعَ الْحَقِّ يَدُورُ الْحَقُّ مَعَ عَلَيٍّ كَيْفَ مَا دَارَ).^۱

«حق با علی و علی با حق است؛ حق با علی می‌چرخد، آنگونه که علی بچرخد».

و جالب این که فخر رازی، صاحب تفسیرکبیر، در جلد اول تفسیرش راجع به این که آیا در نماز «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بلند گفته شود یا آهسته، می‌گوید:

(وَ أَمّا عَلَىٰ بْنُ أَبِي طَالِبٍ كَانَ يَجْهَرُ بِالشَّسْمِيَّةِ).

«علی بن ابیطالب بسم الله را بلند می‌گفته است».

(فَقَدْ ثَبَّتَ بِالْتَّوَاثِيرِ). «این مطلب برای ما به تواتر^۱ ثابت شده است».

(وَ مَنِ افْتَدَى فِي دِينِهِ بِعَلَىٰ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَدِ اهْتَدَى).

«و هر کس در دینش دنبال علی بن ابیطالب برود، راه یافته است».

(وَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِ قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَ عَلَىٰ حِيثُ مَا دَارَ).^۲

«دلیل بر این مطلب، گفتار رسول خداست[که فرموده است:] خدا یا حق را با علی بچرخان، آنگونه که علی می‌چرخد».

این اعتراض امام فخر رازی، یک عالم سنتی است که در میان اهل تسنن، به داشتن شخصیت عظیم علمی شناخته شده است.

این جمله را هم در جای دیگر می‌گوید:

(وَ مَنِ اتَّحَدَ عَلَيْاً إِمَاماً لِدِينِهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى فِي دِينِهِ وَ نَفْسِهِ).^۳

«هر کس در دینش علی را امام و پیشوای خود برگزیند، به رسیمان محکم الهی چنگ زده [که ناگستینی است]».

حال، آیا تعجب آور نیست که همین آدم از اقتدا به امام علی طلبلا استنکاف

۱-نقل یقین آور.

۲-تفسیرکبیر فخر رازی، جلد ۱، صفحه ۲۰۵.

۳-همان، صفحه ۲۰۷.

ورزیده و سر به آستان دیگران نهاده و دین خود را از آنها گرفته است؟ آیا این همان بیماری طبع قلب نیست که خدا فرموده است:

﴿...طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱

«...خدا [به کیفر اعمالشان] مهر بر قلبشان نهاد[و از پذیرفتن حق محروم شان کرد]; در نتیجه، آنها نمی فهمند».

ولی ما شاکریم که دشمن هم به حقانیت مذهب ما اعتراف می کند. رسول خدا ﷺ به عمار فرمود:

(إِذَا سَلَكَ النَّاسُ كُلُّهُمْ وَادِيًّا وَ عَلَىٰ سَلَكَ وَادِيًّا فَاسْلُكْ وَادِيًّا سَلَكَهُ عَلَىٰ وَحْلَ النَّاسِ طُرًّا).

«اگر زمانی پیش آمد که دیدی همه‌ی مردم از یک راه می روند و تنها علی از راه دیگری می رود، تو از همان راه برو که علی می رود و مردم را عموماً رها کن». (یا عمار لا یزال علی علی هدی).

«ای عمار، [بدان که] علی، علی الدوام بر هدایت است [و صراط مستقیم حق همان راهی است که علی می رود]».

اعتراف ابن ابی الحدید

امام امیرالمؤمنین علیؑ برغم این همه عوامل امساك و کتمان و تخریب، فضایل و مناقب شرق و غرب عالم را پر کرده است که نه تنها شیعه و سنّی در این باب کتاب‌ها نوشته‌اند، بلکه در میان غیر مسلمانان از مسیحیان و حتی ماذی مسلکان که اصلاً آشنایی با دین ندارند نیز افرادی هستند که در مقابل شخصیت آسمانی آن انسان کامل، خاضع شده‌اند!

ابن ابی الحدید از علمای معروف اهل تسنن شرحی در ۲۰ جلد بر

نهج البلاغه‌ی امام امیرالمؤمنین علیؑ نوشته و شاید از نظر اهلش یکی از بهترین شرح‌های نهج البلاغه‌ی شریف باشد او در جلد نهم شرحش می‌گوید:

إِعْلَمَ أَنَّ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ لَوْ فَحَرَّ بِنَفْسِهِ وَبَالَّغَ فِي مَنَاقِبِهِ وَفَضَائِلِهِ...).

این را بدان، اگر فرضًا چنین پیش می‌آمد که امیرالمؤمنین ظلله‌خودش شخصاً به ذکر فضائل و مناقب خودش می‌پرداخت، با آن فصاحت ویژه‌ای که خدا به او عنایت فرموده است و همه‌ی فصحاء و سخنوران عرب در این باب با او همراهی می‌کردند، در عین حال به قدر یک دهم آنچه که رسول خدا ظلله درباره‌ی آن حضرت فرموده است نمی‌توانستند بیان کنند. آنگاه ابن ابی الحدید شروع می‌کند به نقل اخباری چند از رسول خدا ظلله در فضایل امیرالمؤمنین ظلله و می‌گوید: این اخباری که اینجا نقل می‌کنم، غیر آن اخباری است که طایفه‌ی شیعه‌ی امامیه اختصاص به نقل آنها دارند. از قبیل حدیث غدیر و حدیث منزلت و حدیث یوم الانذار و...

من اخباری را نقل می‌کنم که خواص از محدثین اهل سنت از رسول خدا ظلله نقل کرده‌اند، آنگاه احادیثی را از رسول خدا ظلله در فضیلت مولا نقل می‌کند. از باب نمونه به این دو حدیث توجه فرمایید:

۱- (مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَحْيِيَ حَيَوْنَى وَ يَمُوتَ مَمَاتِى وَ يَسْكُنَ جَنَّةَ عَدْنِ الَّتِى عَرَسَهَا رَبِّى فَلَيُوَالِ عَلَيَّاً مِنْ بَعْدِى وَلَيُوَالِ وَلِيَهُ وَ لَيُقْتَدِ بالاَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ فَإِنَّهُمْ عِثْرَتِى خُلِقُوا مِنْ طِينَتِى وَ رُزِقُوا فَهْمِى وَ عِلْمِى فَوَيْلٌ لِلْمُكَذِّبِينَ مِنْ أَمَّتِى الْقَاطِعِينَ فِيهِمْ صِلَتِى لَا أَنَا لَهُمُ اللهُ شَفَاعَتِى).^۱

«هر که را خوش آید که همانند من زنده باشد و همانند من بمیرد و در بهشت

جاودان سکنی گزیند، پس باید ولای علی را پس از من بپذیرد و به امامان پس از وی اقتدا کند چرا که آنها عترت من هستند و از سرشت من خلق شده و از فهم و علم من برخوردار گشته‌اند. پس وای بر بدختی تکذیب کنندگان از امت من که پیوند مرا با آنها قطع کرده‌اند خدا آنها را به شفاعت من نائل نگرداند.

۲- رسول خدا ﷺ خطاب به علی علی‌الله‌عنه فرموده است:

(وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ لَا أَنْ تَقُولَ طَوَافِنُ مِنْ أُمَّتِي فِيكَ مَا قَالَتْ النَّصَارَى فِي أَبْنِ مَرْيَمَ لَقُلْتُ الْيَوْمَ فِيكَ مَقَالًا لَا تَمُرُّ بِمَلَأِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا أَخَذُوا التُّرَابَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَيِكِ لِبَرْكَةِ)۱

«قسم به کسی که جانم به دست اوست، اگر ترس این نداشتم که گروه‌هایی از امت من درباره‌ی تو همان سخن را بگویند که نصاری درباره‌ی پسر مریم [عیسای مسیح علیه السلام] گفته‌اند! او را خدا یا پسر خدا دانسته‌اند!» امروز درباره‌ی تو سخنی می‌گفتم که هرگاه از مقابل جمعی از مسلمانان می‌گذشتی، خاک از زیر قدم‌های تو بر می‌داشتند و به آن تبرک می‌جستند».

یعنی نصاری درباره‌ی حضرت مسیح علیه السلام غلو کردن و گفتند: او پسر خدا یا خود خداست. حالا رسول خدا ﷺ فرموده است: اگر ترس این نداشتم که درباره‌ی علی علی‌الله‌عنه مژده چنین حرفی بزنند و غلو درباره‌اش بکنند، در فضایل او سخنی می‌گفتم که به هنگام راه رفتنش، مردم از زیر پای او خاک برای تبرک بر می‌داشتند. مخصوصاً که در کعبه و خانه‌ی خدا هم متولد شده است و این هم زمینه‌ی مساعدتری برای اعتقاد غلو آمیز درباره‌ی آن حضرت به وجود آورده که بگویند: او پسر خدا بوده است و این سخن از رسول اکرم ﷺ نشان می‌دهد که فضایل امام امیرالمؤمنین علیه السلام آنچنان گسترده است که با اینکه پیامرا اکرم ﷺ از ترس پیدا نیش

۱- شرح نهج البلاغه‌ی ابن ابی الحدید، جلد ۹، صفحه ۱۶۸.

اعتقاد غلوّآمیز از ذکر بسیاری از فضایل آن امام عظیم الشأن امساک کرده است از طرفی هم دوستانش از ترس حاکمان جور در هر زمان فضایلش را کتمان نموده‌اند.

چه آنکه دوران خفغان آنچنان در طول زمان حکومت جباران از بنی امیه و بنی عباس مسيطر بر طایفه‌ی شیعه بود که اگر احساس می‌کردند کسی حبّ علی طیلّا در دل دارد و مدحی از علی به زبان می‌آورد سروسامانش را به هم می‌زدند، تبعید و زندانش می‌کردند و او را می‌کشتند. امثال میثم تمار و حُجْرین عَدِی نمونه‌هایی از این گروه از شیعیانند که به جرم حبّ علی طیلّا کشته شده‌اند.

از سوی دیگر هم دشمنانش تا می‌توانستند در تضعیف و تخریب شخصیت آن حضرت دروغ‌ها می‌ساختند و نسبت‌ها می‌دادند تا آنجا که تکفیرش کرده و گفتند: او کافر شده است. وقتی به شام که تحت سیطره‌ی معاویه بود خبر رسید که علی طیلّا در مسجد کوفه در محراب عبادت کشته شده است، مردم با تعجب از هم می‌پرسیدند علی را چه کار با مسجد و محراب بوده، مگر او نماز می‌خوانده است؟! حتی بعد از شهادتش هم دست‌بردار نبودند دستور از مرکز حکومت معاویه به تمام خطبای جمعه در تمام شهرها صادر شد که خطیب جمعه باید در خطبه‌ی نماز جمعه، بعد از حمد و ثنای خدا و صلوات بر رسول خدا طیلّا علیه السلام (العياذ بالله) علی بن ایطاب طیلّا را علناً سبّ و لعن نماید.

منظور اینکه پیامبر اکرم ﷺ از ترس پیدایش اعتقاد غلوّآمیز از ذکر بسیاری از فضایل امام امیرالمؤمنین طیلّا خودداری کرده و دوستانش از ترس جباران زمان، بسیاری از فضایل آن امام به حق را کتمان نمودند. دشمنانش هم با جدّ تمام و تبلیغات شیطانی خود، شخصیت آسمانی او را کوییدند. مع الوصف فضائل او شرق و غرب عالم را پر کرده است.

انکار حقیقت چرا؟!

راستی تعجب آور و بلکه حیرت انگیز است که امثال این مرد (ابن ابی الحدید) با این اعتقاد که در فضیلت امام امیرالمؤمنین علی‌الله‌دارند، چگونه در امر خلافت دیگران را بر آن حضرت ترجیح می‌دهند و حال اینکه از ابن عباس ضمن حدیثی نقل می‌کنند که رسول خدا علی‌الله‌دارند فرمود:

(يَا أَبَنَ عَبَّاسٍ وَ الَّذِي بَعْثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ النَّارَ لَأَشَدُّ غَضَبًا عَلَى مُبْغِضِ عَلِيٍّ مِنْهَا عَلَى مَنْ زَعَمَ أَنَّ لِلَّهِ وَلَدًا).

«ای پسر عباس! قسم به خدایی که مرابه حق مبعوث به نبوت کرده است، آتش جهنم نسبت به دشمن علی خشمگین‌تر است تا نسبت به کافری که برای خدا فرزند قائل شده است.»

ابن عباس می‌گوید:

(قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ هَلْ يُبْغِضُهُ أَحَدٌ).

«گفتم ای رسول خدا آیا کسی هست که دشمن علی باشد؟!
 (قالَ يَا أَبَنَ عَبَّاسٍ نَعَمْ يُبْغِضُهُ قَوْمٌ يَذْكُرُونَ أَنَّهُمْ مِنْ أُمَّتِي لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُمْ فِي الْإِسْلَامِ نَصِيبًا).

«بله، ای پسر عباس! او را دشمن می‌دارندگروهی که خود را از امت من می‌شمارند در حالی که خدا نصیبی از اسلام برای آنها قرار نداده است!»!
 (يَا أَبَنَ عَبَّاسٍ إِنَّ مِنْ عَلَامَةِ بُغْضِهِمْ لَهُ تَفْضِيلَهُمْ مَنْ هُوَ دُونَهُ عَلَيْهِ).^۱

«ای پسر عباس! از نشانه‌های دشمنیشان با علی همین که غیر او را او برتری می‌دهند و آنها را در خلافت بر او مقدم می‌دارند.»

می فرماید: اینها هیچ نصیبی از اسلام ندارند! آیا امثال ابن الحید، مشمول این حدیث نمی باشند؟!! در جای دیگر همین ابن ابی الحید می گوید:

(وَ أَقْسِمُ بِمَنْ تُفْسِمُ الْأَمْمُ كُلُّهَا بِهِ لَقَدْ قَرَأْتُ هَذِهِ الْخُطْبَةَ مُنْذُ حَمْسِينَ سَنَةً وَ إِلَى الآنَ أَكْبَرَ مِنْ أَلْفِ مَرَّةٍ مَا قَرَأْتُهَا قَطُّ إِلَّا وَ أَخْدَثَتْ عِنْدِي رَوْعَةً وَ حَوْفًا وَ عِظَةً).^۱

«سوگند یاد می کنم به کسی که تمام اقتها به او سوگند یاد می کنند»[عنی خداوند واحد قهار] من این خطبه را [خطبه‌ی ۲۱۶ نهج‌البلاغه] از پنجاه سال پیش تا الآن بیشتر از هزار مرتبه خوانده‌ام و هر بار که آن را خوانده‌ام، بهره‌ی تازه‌ای از آن گرفته‌ام و تأثیری عجیب از آن در قلب احساس نموده‌ام! ما که به زعم خود به تناسب کارمان پیوسته با نهج‌البلاغه در ارتباطیم شاید در میان ما بسیار کم باشند کسانی که حداقل یک بار این خطبه را از اول تا آخر مطالعه کرده باشند!!! این مرد عالم سنی می گوید: در طول پنجاه سال بیش از یک هزار بار این خطبه را خوانده و در آن اندیشیده‌ام و از آن بهره‌ها گرفته‌ام! شگفت‌آورتر اینکه او با این همه آگاهی، باز ابوبکر و عمر را بر علی امیر علیؑ تفضیل می دهد!! آیا جز برای این است که:

﴿...طَبَعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَقْعُدُونَ﴾.^۲

«...بر دل‌هایشان مهر نهاده شده است و لذا نمی فهمند».

اعتراف جرج جرداق

دانشمند دیگری به نام «جرج جرداق» مسیحی در ارائه‌ی شخصیت والای امام امیرالمؤمنین کتابی نوشته و آن را «الامام علی صوت العدالة الإنسانية» نامیده

۱-شرح نهج‌البلاغه این ابی الحید، خطبه‌ی ۲۱۶ و نهج‌البلاغه فیض، خطبه‌ی ۲۱۲.

۲-سوره تویه، آیه‌ی ۸۷.

است؛ یعنی، علی **علیه السلام** صدا و بانگ عدالت است که از متن عالم انسانیت برخاسته است. البته، او به اندازه‌ی درک و فهم خودش گفته است؛ ولی ما معتقدیم: **(الإمامُ عَلَيْهِ صَوْتُ الْعِدْلَةِ الْأَلَّاهِيَّةِ)**.

امام علی بانگ عدالت برخاسته از عالم الهیت است، نه از عالم انسانیت. تنها شناختن امیرالمؤمنین **علیه السلام** به عنوان انسان کامل امام شناسی نیست، بلکه انسان شناسی است. امامت مقام و منصب اعلای آسمانی است که پس از طی مراحل معنوی بسیار، از جمله عبودیت و نبوّت و رسالت، به جناب ابراهیم خلیل **علیه السلام** اعطاء شده است که:

﴿وَإِذَا بَتَّلَ إِبْرَاهِيمَ رَبِّهِ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً...﴾^۱.

«وقتی ابراهیم را خدایش با وقایع سنگینی مورد آزمایش قرار داد، پس از این

که آنها را به اتمام رسانید، فرمود تو را امام برای مردم قرار دادم...».

بشرکان که ملاک هر مقام والایی را ثروت و قدرت می‌دانستند،

﴿وَقَالُوا لَوْلَا نَزَّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقَرِيبَيْنِ عَظِيمٍ﴾^۲.

«گفتند: چرا این قرآن بر مرد بزرگی از دو شهر مکه و طائف که ثروتمند و

قدرتمند است نازل نشده است».

خدا فرمود:

﴿أَأَ هُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ تَحْنُ قَسْمَنَا بَيْتَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ...﴾^۳.

«آیا آنها رحمت پروردگار تو را تقسیم می‌کنند در حالی که ما حتی وسائل

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۲۴.

۲- سوره‌ی زکریا، آیه‌ی ۳۱.

۳- همان، آیه‌ی ۳۲.

زندگی دنیوی شان را بینشان تقسیم کرده‌ایم و بعضی از آنها را بر بعضی دیگر از حیث درجات زندگی برتری داده‌ایم...».

حاصل این که، مقام نبوّت و امامت، مقام و منصب اعطاء شده از جانب آفریدگار عالم است و خلافت به معنای حقیقی از حضرت حق است که به اهل بیت رسول ﷺ عنایت شده است.

اعتراف حجاج بن یوسف ثقفی

حجاج بن یوسف ثقفی، که آدمی رذل و پلید و سفاک و استاندار بنی مروان بود، در آدم کشی و جنایت معروف است. او یک بار حرف خوب و منصفانه‌ای زده است. وقتی به چهار نفر از علمای معروف زمان خود (حسن بصری و عمرو بن عبید و عامر شعبی و واصل بن عطاء) جداگانه نامه نوشت و از آنها خواست که راجع به مسأله‌ی قضا و قدر بهترین سخنی که شنیده‌اند برای او بنویسند. البته، می‌دانیم که مسأله‌ی قضا و قدر و جبر و تفویض از مسائل بسیار پیچیده و حیرت‌انگیز در میان دانشمندان دینی است. حالا این مرد به علمای معروف زمان خودش نوشت: درباره‌ی این مسأله آنچه از بزرگان دین شنیده‌اید برای من بنویسید. آن عالман اگر چه به ائمه‌ی اطهار ﷺ خوش بین نبودند، ولی در مقابل عظمت علمی شان خاضع بودند و می‌فهمیدند که فقط آنها می‌فهمند. حسن بصری در جواب حجاج نوشت: بهترین کلامی که در این مسأله به ما رسیده است کلام علیؑ بن ابیطالب علیه السلام است که در این باره فرموده است:

(لَوْكَانَ الرُّؤْرُ فِي الْأَصْلِ مَحْتُومًا لَكَانَ الْمُرَوْرُ فِي التِّصَاصِ مَظْلُومًا).

«اگر ارتکاب گناه از جانب خدا مقدّر حتمی باشد، پس قصاص آدمکش ظلم روشنی خواهد بود که خدا [معاذ الله] او را مجبور به قتل کرده و آنگاه او را

محکوم به قصاص کرده است».

واصل بن عطا نیز نوشت: بهترین کلامی که در این مورد به ما رسیده است، کلام علی بن ایطالب علیه السلام است که فرموده است:

(أَيْدُلْكَ عَلَى الْطَّرِيقِ ثُمَّ يَأْخُذُ عَلَيْكَ الْمَضِيقَ).

آیا باورت می شود که خداوند علیم و عادل تو را به تنگنای معصیت بیفکند و آنگاه عقابت کند که چرا به این تنگنا آمده‌ای؟

عامر شعبی هم نوشت: بهترین کلامی که در این باب به ما رسیده است، کلام علی بن ایطالب علیه السلام است که فرموده است:

(كُلُّ مَا اسْتَعْفَرْتُ اللَّهُ مِنْهُ فَهُوَ مِنْكَ وَ كُلُّ مَا حَمِدْتَ اللَّهَ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْهُ).

هر کاری که از [ارتکاب] آن [پشیمان می شوی و] از خدا آمرزش می طلبی، معلوم است که خودت را فاعل آن می دانی [و استغفار می کنی] و هر کاری که برای [موقعیت به انجام] آن خدارا حمد می کنی، معلوم می شود که آن را از خدا می دانی».

توفیق عبادت و انجام دادن حسنات از خدادست، ولی انحراف از طریق حق و ارتکاب سیئات از سوء اختیار توسط وقتی این چهار نوشه از آن چهار عالم به حجاج رسید، به عمق و وسعت آن جملات نورانی نگاه کرد و گفت: این جوابها را از چشمته صاف علم گرفته‌اند. دشمن نیز اقرار کرد که علی علیه السلام چشمته صاف علم است.

از ابن عباس منقول است که من در یک شب مهتابی خدمت امام امیر المؤمنین علیه السلام در خارج شهر کوفه بودم. به من فرمود: «الف» که او لین حرف از حروف جمله‌ی (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) است، تفسیرش چیست؟ این عباس، که

از شاگردان مبرز^۱ امام امیرالمؤمنین علی^ع در تفسیر است و جزو دانشمندان شناخته شده است، می‌گوید: در جواب امام علی^ع سکوت کردم، چون چیزی نداشتم که بگویم خود امام شروع به تفسیر کرد و ساعتی راجع به تفسیر حرف «الف» مطالبی فرمود و سپس به تفسیر چهار حرف دیگر از کلمه‌ی «الحمد» پرداخت و هنوز از تفسیر حرف «dal» فارغ نشده بود که «بِرَقَ عَمُودُ الصُّبْحِ»؛ سپیده‌ی صبح دمید و به من فرمود:

(قُمْ يَا أَبَا عَبَّاسٍ إِلَى مَنْزِلَكَ وَ تَأَهَّبْ لِفَرَضِكَ).^۲

«ای ابا عباس، برخیز و به منزلت برو و آماده‌ی نمازت باش».

یعنی از اوّل شب تا سحر به تفسیر حروف پنجگانه‌ی کلمه‌ی «الحمد» پرداخته و باز به پایان نرسیده است. فرموده است:

(لَوْشِئْتُ لَأَوْقَرْتُ سَبْعِينَ بَعِيرًا مِنْ تَفْسِيرِ فاتِحةِ الْكِتَابِ).^۳

«اگر بخواهم، از تفسیر سوره‌ی فاتحة الکتاب هفتاد شتر را سنگین بار می‌کنم».

البته، عدد هفتاد اینجا از باب افاده‌ی^۴ تکثیر است و خصوص عدد منظور نیست که هفتاد و یک و هشتاد نمی‌شود. فرموده‌اند:

(وَ اللَّهِ لَقَدْ تَجَلَّى اللَّهُ لِخَلْقِهِ فِي كَلَامِهِ وَلَكِنْ لَا يُبَصِّرُونَ).^۵

«به خدا قسم، خداوند در آینه‌ی کلامش برای خلقش تجلی کرده است ولیکن نمی‌بینند».

خدا که وجود لايتناهی^۶ است، قهرًا تجلی اش نيز لايتناهی خواهد بود و جز

۱- بر جسته.

۲- بخار الانوار، جلد ۹۲، صفحه‌ی ۱۰۴.

۳- همان، صفحه‌ی ۱۰۳.

۴- فایده رساندن.

۵- المحجة البيضا، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۴۷.

۶- بدون انتها، بی نهایت.

خودش و اولیاًیش (در حدّ اذن) احاطه به حقایق آن نخواهند داشت؛ اما:

(حفظة سرّ الله).

[[خاندان رسول ﷺ]] نگهبانان راز خدا هستند.

خداؤند رازها و اسراری دارد که کسی جز رسول و اهل بیت‌الله محرم آن رازها نیست و آنها نیز بر حسب طبع راز نگهداری، آن رازها را پیش کسی فاش نمی‌کنند؛ چرا که اگر قابل فاش کردن بود، دیگر رازی نمی‌بود و آن بزرگواران نیز (حفظة سرّ الله) و رازداران خدا نمی‌شدند.

اعتراف غاصبان ولايت

حالی از تناسب نیست به پاره‌ای از اعترافات خلفا که ناجوانمردانه خود را در مسنند خلافت جا زدند؛ اشاره شود:

از یکی از آقایان علمای بزرگوار اصفهان کتابی به دستم رسید به نام «امام امیرالمؤمنین علی طیلاب از دیدگاه خلفا» در آن کتاب قسمتی از داوری‌های ابوبکر و عمر و عثمان و... درباره‌ی امام امیرالمؤمنین طیلاب ارائه‌ی منبع از منابع سنّت آمده است. از جمله اینکه روزی ابوبکر بر فراز منبر قرار گرفت و گفت:

(أَقِيلُونِي وَ لَسْتُ بِحَيْرٍ كُمْ وَ عَلَىٰ فِيْكُمْ).^۱

بیعتی را که با من در امر خلافت کردہ‌اید پس بگیرید؛ آن را نادیده گرفته رهایم کنید چرا که با یومن علی در میان شما من بهترین شما نیستم که اهلیت خلافت داشته باشم !!

اگر کسی می‌گفت پس چرا با نداشتن اهلیت، تصرف مسنند کرده‌ای می‌گفت: چون علی جوان بود و مردم تن زیر بار حکومتش نمی‌دادند؛ از این رو مرا که پیر تجربه کار بوده‌ام به خلافت برگزیده! آیا خدا و رسولش از این جریان آگاه نبودند

۱- سر العالیین غزالی و شرح تجرید قوشچی، مقصود پنجم از بحث امامت.

که او را با حدیث غدیر به امامت امّت برگزیدند و نیز گفته است: از رسول خدا^{علیه السلام} شنیدم که می فرمود:

(إِنَّ عَلَى الصَّرَاطِ لَعَقَبَةً لَا يَجُوزُهَا أَحَدٌ إِلَّا بِجَوَازِ مَنْ عَلَىٰ بْنِ أَبِي طَالِبٍ).^۱

«به تحقیق بر صراط آخرت، گردنگی است که احدی حق عبور از آن را ندارد مگر با داشتن جواز عبور از جانب علی بن ابیطالب!»

یعنی در عالم آخرت نیز حق حاکمیت در صحنه‌ی محشر از آن علی^{علیه السلام} است و همچنین گفته است:

(أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيْكُمْ بِعَلَيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَاتَّى سَمِعُتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ عَلَيِّ خَيْرٌ مَنْ طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَ غَرَبَتْ بَعْدِي).^۲

«ای مردم! بر شما باد دنبال علی ابن ابیطالب رفتی؛ زیرا من از رسول خدا^{علیه السلام} شنیدم می فرمود: بعد از من «علی» بهترین کسی است که خورشید بر او طلوع و غروب کرده است».

از عمر هم نقل شده که گفته است: در جنگ خیبر پس از اینکه کسانی برای مقابله‌ی با دشمن رفتند و کاری از پیش نبرده برگشتند. یک شب رسول خدا^{علیه السلام} در جمع اصحاب فرمود:

(الْأَعْظَمُ الْرَايَةَ غَدَارًا جُلَالًا يُحِبُّ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ كَرَارًا غَيْرَ فَرَارٍ يَعْتَنِي اللَّهُ عَلَيْهِ).^۳

«فردا پرچم را به دست مردی می دهم که هم دوستدار خدا و رسول است و هم محبوب خدا و رسول! مردی که وقتی حمله به دشمن می برد، تا دشمن را از پا

۱- لسان المیزان، جلد ۴، صفحه ۱۱۱، طبع حیدرآباد و صفحه ۱۲۹، طبع مصر.

۲- همان، جلد ۶، صفحه ۹۱.

در نیاورد از میدان بر نمی گردد. خداوند به وسیله‌ی او خبیر را فتح می کند.
(فَبَاتَ الْمُسْلِمُونَ كُلُّهُمْ يَسْتَشْرِفُونَ لِذِلِّكَ).

«آن شب، مسلمانان شب را گذراندند در حالی که آرزو می کردند آن شرف
 نصیب آنان گردد».

(فَإِمَّا أَصْبَحَ قَالَ أَيْنَ عَلَىٰ بْنُ أَبِي طَالِبٍ).

«همین که صبح شد[رسول اکرم ﷺ فرمود: علی بن ابیطالب کجاست؟]
(قَالُوا أَرْمَدُ الْعَيْنِ).

«گفتند: چشم درد سختی گرفته [آنگونه که زیر پایش را هم نمی بینند].
 (قالَ أَتُؤْنِي بِهِ). «فرمود: او را پیش من بیاورید».

دستش را گرفتند و نزد رسول خدا ﷺ آوردند.
(فَلَمَّا آتَاهُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ أَدْنُ مِنِّي).

«وقتی او را آوردند، رسول خدا ﷺ فرمود: علی نزدیک تر بیا».

**(فَدَنَا مِنْهُ فَتَقَلَّ فِي عَيْنِيهِ وَ مَسَحَهُمَا بِيَدِهِ فَقَامَ عَلَىٰ بْنِ أَبِي طَالِبٍ
 بَيْنَ يَدَيْهِ وَ كَانَهُ لَمْ يَرْمَدْ وَ أَعْطَاهُ الرَّأْيَةَ فَقَتَلَ مَرْحَبَ وَ أَخْدَ مَدِينَةَ
 حَيَّبِر).**^۱

«علی نزدیک آمد و پیامبر از آب دهانش به چشمان علی مسح کرد؛ علی با
 چشمانی سالم و بی درد در مقابل پیامبر ایستاد، آن چنان که گویی اصلاً
 چشم دردی نداشته است! رسول اکرم ﷺ پرچم را به دست علی داد او رفت
 و مرحب، پهلوان نامدار را کشت و خبیر را فتح کرد».

البته خدا می توانست چشم علی طیله را شفا دهد. خود علی طیله هم به اذن خدا
 می توانست دستی بر چشم دردمنش بکشد و دردش را برطرف سازد ولی خدا

خواسته است از این طریق موقعیت ممتاز علی طیلّا را که نزد خدا و رسولش دارد در میان امت آشکار سازد و لذا عمر گفته است:

(وَاللهِ لَوْلَا سَيْفٌ عَلَيْيِ لَمَا قَامَ عَمُودُ الْإِسْلَامِ).^۱

«به خدا قسم اگر شمشیر علی نبود، ستون اسلام استوار نمی‌گشت».

از منابع اهل تسنن نقل شده که عمر در موارد مختلف قریب به هفتاد بار گفته: (لَوْلَا عَلَيْيِ لَهَلَكَ عُمَرٌ).^۲ «اگر علی نبود عمر هلاک شده بود»!!

یعنی بر اثر اشتباه در احکام قضایی و غیر آن، خود را به هلاکت در نزد خدا انداخته بود. از جمله‌ی آن موارد اینکه پنج مرد زناکار را نزد عمر آوردند و بنا شد طبق حکم عمر حد بر آنها جاری شود. او هم شنیده بود که در قرآن، حد زناکار صد تازیانه مقرر شده که:

﴿الرَّازِيَةُ وَ الرَّازِيَ فَاجْلِدُوَا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةً...﴾.^۳

«هر کدام از زن و مرد زناکار را یکصد تازیانه بزنید...».

ولی نمی‌دانست که اقسام مختلف زناکار احکام مختلف دارد. دستور داد ببرند و همه‌ی آنها را صد تازیانه بزنند!

امام امیرالمؤمنین علی^ع که در آن مجلس حضور داشتند فرمودند: اینها حکمshan یکسان نیست و هر یک دارای حد خاصی می‌باشد! عمر گفت: شما بفرمایید حکمshan چیست؟ من از رسول خدا فتاوی^ع شنیدم که فرمود: (أَقْضَاكُمْ عَلَيْهِ). «از همه‌ی شما آگاه تر به احکام قضاویت علی است».

امام علی^ع اشاره به یکی از آنها کرد و فرمود: این باید با شمشیر کشته شود. دوّمی باید سنگسار گردد. سومی صد تازیانه بخورد. چهارمی پنجاه تازیانه و پنجمی تنیه و

۱- شرح نهج البلاغه این ابی الحدید، جلد ۱، صفحه ۸۲.

۲- الغدیر، جلد ۶، صفحه ۳۲۷.

۳- سوره نور، آیه ۲.

تعزیر شود.

عمر که از این احکام گوناگون غرق در حیرت شده بود گفت: یا ابالحسن اینها که همگی یک گناه مرتکب شده‌اند این چنین احکام مختلف دارند؟ امام علی^{علیه السلام} فرمود: اوّلیٰ کافر ذمی بوده و با زن مسلمان زنا کرده باید با شمشیر کشته شود. دوّمی مرد زن‌دار بوده زنای مُمحضن کرده باید رَجْم و سنگسار شود. سومی بی زن بوده زنا کرده صد تازیانه بخورد. چهارمی برد بوده که حدش نصف انسان حر است باید پنجاه تازیانه بخورد. پنجمی دیوانه است تکلیف ندارد تعزیر و تنبیه باید بشود.^۱ این هم یکی از آن مواردی است که عمر گفته است: «الو لا علیٰ لَهُكَ عُمَر».

چگونگی نگارش عبقات الانوار

مرحوم میر حامد حسین هندی (رض) صاحب کتاب عبقات الانوار است که از کتاب‌های بسیار پر ارزش در رابطه با امر امامت و ولایت است و شاید بتوان گفت زحمات عمدۀ را ایشان متحمل شده و زمینه را برای مرحوم علامه‌ی امینی (رض) صاحب کتاب «الغدیر» آماده ساخته است. نوشته‌اند: انگیزه‌ی تألیف کتاب عبقات این شد که مرحوم میر حامد حسین که در هند زندگی می‌کرد شنید در مدینه یک عالم سنتی کتابی در رد شیعه نوشته و چیزهایی را نابجا به شیعه نسبت داده است. همین مطلب انگیزه‌ای برای ایشان شد که به طریقی آن کتاب را به دست آورد تاره آن را بنویسد.

از طرفی هم آن روز که قریب یکصد و پنجاه سال پیش بوده است، کتاب‌ها خطی بوده و تعداد محدودی نوشته می‌شده و به دست برخی می‌رسیده است و طبعاً به دست آوردن آنها به سهولت و آسانی امکان نداشته است. از این رو آن مرد بزرگ با همت عالی، بنا را بر این گذاشت که با تحمل مشکلات سفرهای طولانی آن زمان، از هند حرکت کرده به سوی مدینه برود تا آن کتاب را به دست آورد.

۱- نقل از تهدیب شیخ، جلد ۱۰، صفحه ۵۹

این تصمیم با زحمات فراوان عملی گشت و میر حامد حسین عالم جلیل القدر شیعه در مدینه به خانه‌ی آن عالم سُنّی وارد شد در حالی که از حیث قیافه و لباس یک فرد عادی غریب، خود را به عنوان کارگر که دنبال کاری می‌گردد تا مشغول انجام آن شود، معروفی کرد.

آن عالم سُنّی هم او را پذیرفت و او تا مدت شش ماه در آن خانه به نوکری پرداخت و در ضمن از محل کتابخانه‌ی او آگاه شد و گهگاهی سخن از مسائل علمی با آن عالم سُنّی به میان می‌آورد. او پی برد که این آدم (میر حامد حسین) با اطلاع و آگاه از مطالب علمی است و حتی یک بار در یک مسئله‌ی علمی که حل آن برایش مشکل بود از میر حامد استفاده کرد. عاقبت روزی به او گفت: اگر بخواهی می‌توانی از کتابخانه‌ی من استفاده کنی. با این که هر کسی را به آنجا راه نمی‌داد به ایشان گفت، می‌توانی حتی در داخل کتابخانه بخوابی و هرگونه استفاده‌ای بنمایی. او هم که دنبال چنین موقعیتی می‌گشت، از این فرصت مغتنم استفاده کرد و دنبال آن کتاب معهود گشت و سرانجام آن را در میان کتاب‌ها پیدا کرد. تمام فکرش این بود که از آن کتاب نسخه‌برداری کند تا بتواند در یک مجال مناسبی، رد آن را بنویسد. از این رو با کمال ادب و احترام از عالم سُنّی تقاضا کرد اگر ممکن است این کتاب را تا مدتی به عنوان عاریه در اختیار من بگذارید. او گفت از پذیرش این تقاضای شما پوزش می‌طلبم. این کتاب را در اختیار احدی نمی‌گذارم اما بقیه‌ی کتاب‌ها در اختیار شماست. آقای میر حامد حسین اصرار زیادی در این زمینه کرد. او هم، چون به صداقت و امانت وی کاملاً پی برده بود در مقابل اصرار زیاد او گفت: بسیار خوب! می‌دهم ولی با این شرط که سه شب بیشتر آن رانگه نداری و پس از سه شب آن را به من برگردانی.

میر حامد حسین ناچار پذیرفت و تصمیم گرفت به هر نحوی است آن را

استنساخ کند. شب اوّل تا سحر مشغول نوشتن شد و یک سوّم کتاب را نوشت. شب دوم ثلث دوم را نوشت و شب سوّم پس از مقداری نوشتن خوابش برد و وقتی بیدار شد که صدای اذان صبح به گوشش می‌رسید. سخت ناراحت شد که مدت مهلت منقضی شد و حالت است که صاحب کتاب بباید و آن را پس بگیرد؛ در صورتی که کار او ناقص مانده و به مقصد نرسیده است. ولی ناگهان متوجه شد که بقیه‌ی کتاب نوشته شده است. از این جهت بسیار خوشحال شد و معلوم شد که از جانب ولی زمان حضرت مهدی موعود (ارواحتنا فداء) مدد رسانیده است. کتاب را بست و سر جای خودش گذاشت. در کتابخانه را هم قفل کرد و کلیدش را مثل هر روز سر جای خودش گذاشت. نامه‌ای هم برای آن مرد عالم نوشت و تشکر کرد که من مدت‌ها خدمتگزار شما در خانه‌ی شما بودم و از این کار هدفی داشتم و هدفم استنساخ آن کتاب معهود بود و خدا را شکر که به هدفم رسیدم و اکنون از شما تشکر می‌کنم و از خدمت شما مرخص می‌شوم و عنزه زحمات می‌طلبم.

آن مرد عالم موقعی از جریان آگاه شد که کار از کار گذشته بود. میر حامد حسین در مقام رد کتاب آن مرد سنی، ۱۸ جلد کتاب شریف «عقبات الانوار» را به رشته‌ی تحریر درآورد. بعد از او هم مرحوم علامه‌ی امینی به شرح و بسط بیشتر و تکمیل و تتمیم آن پرداخت.

(۶)

جلوه‌ای از معارف امام علی (علیه السلام)

فضیلت علم ریانی

این سخن نیز از امام امیرالمؤمنین علیه السلام است که می فرماید :

(أَيُّهَا النَّاسُ اعْمَلُوا أَنَّ كَمَالَ الدِّينِ طَلَبُ الْعِلْمِ وَالْعَمَلُ بِهِ).^۱

«مردم! بدانید دین شما وقتی کامل می شود که دنبال علم بروید و از معارف دینتان آگاه بشوید و به احکام دینتان عمل کنید».

(وَإِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ أَوْجَبَ عَلَيْكُمْ مِنْ طَلَبِ الْمَالِ).^۲

«طلب علم از طلب مال، برای شما لازم تر و واجب تراست».

مال و ثروت دنیا که با حرص و ولع تمام دنبالش می روید دیر یا زود از دست شما خواهد رفت. معارف دینتان را بیاموزید که برای شما خواهد ماند.

(فَإِنَّ الْمَالَ مَفْسُومٌ بَيْنَكُمْ مَضْمُونٌ لَكُمْ).

«مال در میان شما تقسیم شده و رزق مقدر شما را هم خدا به عهده گرفته است

[خود را به آب و آتش نزنید]!»

(وَالْعِلْمُ مَحْزُونٌ عِنْدَ أَهْلِهِ وَأُمْرَتُمْ بِطَلَبِهِ فَاطْبُئُوهُ).

۱-کافی، جلد ۱، صفحه ۲۰.

۲-همان.

«علم در نزد اهلش مخزون است و شما مأمور به تحصیل آن می‌باشید و باید
دنبالش بروید تا به دست آورید».

علم امام علی طیلّا

امیر علم، علی طیلّا را بنگرید. او هم در نهج البلاغه از جماد و نبات و حیوان
بحث می‌کند اما همه را چنان که قرآن فرموده است آیات خدا معروفی نموده و در
آینه‌ی وجود همه‌ی آنها، خدا را مشاهده می‌نماید. در آینه‌ی وجود یک مورچه‌ی
ریز جنبده‌ی در زمین و یک خفاش پرنده‌ی کوچک در هوای جمال خدا را چنان
نشان می‌دهد که آدمی را غرق در حیرت و اعجاب می‌سازد.

آری! اوست که - همه‌ی عالم فدای خاک پایش باد - می‌گوید:
(ما رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَ رَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَ بَعْدَهُ وَ مَعَهُ).^۱

«من چیزی را ندیدم مگر این که خدا را پیش از او و با او و بعد از او دیدم».

چنین نقل شده که روزی امام امیرالمؤمنین طیلّا ضمن سخنانش فرمود:
(سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقُدُونِي فَوَاللهِ لَا تَسْئَلُونِي عَنْ فِتْنَةٍ تُضْلِلُ مِهَّا وَ
تَهْدِي مِهَّا إِلَّا أَنْبِأْتُكُمْ بِنَاعِقَهَا وَ سَائِقَهَا).

«از من بپرسید پیش از اینکه مرا بجویید و نیایید؛ چرا که به خدا سوگند
درباره‌ی هر گروهی که جمعی را گمراه و جمعی را هدایت می‌کند از من
نمی‌پرسید مگر اینکه من به شما خبر می‌دهم از ناعق^۲ و سائق^۳ آن؛ زمامدار و
دبیله رو آن را معروفی می‌کنم [و از تمام جزئیات آن شما را آگاه می‌سازم]».

در این هنگام مردی از جابر خاست و گفت:
(أَخْبِرْنِي كَمْ فِي رَأْسِي وَ لِحْيَتِي مِنْ طَاقَةِ شَعْرِي).

۱- کلمات مکونه‌ی فیض (۱)، صفحه‌ی ۳.

۲- زمامدار.

۳- دبیله رو.

«بگو در سر و ریش من چند عدد تار مو هست؟!»^۱

پیدا بود که این سؤال از روی بعض نسبت به امام علی است. امام علی فرمود:

(وَاللهِ لَقَدْ حَدَّثَنِي حَلِيلِي أَنَّ عَلَىً كُلَّ طَاقَةٍ شَعْرٌ مِنْ رَأْسِكَ مَلَكًا
يَلْغُنُكَ وَأَنَّ عَلَىً كُلَّ طَاقَةٍ شَعْرٌ مِنْ لِحَيَّتِكَ شَيْطَانًا يُغُويكَ وَأَنَّ
فِي لِحَيَّتِكَ سَخْلًا يَقْتُلُ ابْنَ رَسُولِ اللهِ).^۱

«به خدا قسم خلیلیم [رسول خدا ﷺ] به من خبر داده که در پای هر مویی از موهای سرت ملکی است که تو را العنت می کند و در پای هر موی ریشت شیطانی است که تو را اغوا می کند و در خانهات بزغاله یا گوسالهای داری که قاتل پسر پیغمبر خواهد شد».

نوشته اند: آن شخص سؤال کننده، آنس نخعی بود و گوسالهی در خانه اش، پرسش سنان بن آنس که آن روز کودکی بود و روی چهار دست و پا راه می رفت و روز عاشورا جزء قاتلان امام حسین علیهم السلام و بعضی گفته اند، آن شخص سائل، سعد بن ابی وقار بود و پرسش عمر بن سعد در کربلا فرمانده لشکر ابن زیاد شد.

حالا ممکن است این سؤال در ذهنی پیدا شود که چرا امیر المؤمنین علیهم السلام از تعداد موهای سر و ریش آن مرد آگاهی نداده است؟! در جواب عرض می شود: البته امام علی آگاهی دارد اما این آگاهی از تعداد موهای صورت و سر، راه اثبات ندارد؛ زیرا اگر مثلاً می فرمود: تعداد موهای تو یک هزار و پانصد و پنج عدد است؛ او که به صرف این گفته قانع نمی شد؛ می گفت: بیا ثابت کن؛ آن هم راهی جز این نداشت که امام سر نحس او را روی دامنش بگذارد و موها را یک یک بشمارد و جمعیت هم دورش حلقه بزنند و تمasha کنند! آن هم مناسب شأن امام علی نبود؛ تازه راه بهانه باز بود و می گفت: در شمارش اشتباه شده و چند تار مو از زیر دست رد

شده و باید دوباره و سه باره از سر بگیری و لذا امام علی علیه السلام از جواب این سؤال اعراض کرد و اولاً به مردم فهماند این آدم منافق است و سؤالش هم بر اساس لجاج و عناد و کفر درونی اوست و ثانیاً خبر از آینده‌ی تاریک فرزندش سنان بن انس یا عمرین سعد داد و این اخبار از غیب بود و آینده‌ی زمان، آن را به اثبات رسانید.

امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مذمت این انسان مغور فراموشکار می‌فرماید:

(أَمْ هَذَا الَّذِي أَنْشَأَهُ فِي ظُلْمَاتِ الْأَرْحَامِ وَ شُعْفِ الْأَسْتَارِ نُطْفَةً
دِهَاقًا وَ عَلَقَةً مِحَاقًا).

«این موجود مستکبر به نام انسان را بنگر که خالقش او را در میان تاریکی‌های ارحام و لاپلاسی پرده‌های پنهان آفرید در حالی که نطفه و علقه‌ای بود».

(حَتَّىٰ إِذَا قَامَ اعْتِدَالُهُ وَ اسْتَوَىٰ مِثَالُهُ نَفَرَ مُسْتَكِرًا وَ حَبَطَ سَادِرًا).^۱

«تا وقتی قامتی برافراشت و صورتی برافروخت، بی‌اعتنای خداش شد و با کبر و غرور تمام از او رو برگردانید و راه نافرمانی پیش گرفت».

شناخت فقیه کامل

از امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام منقول است که فرمود:

(اَلَا اُحْبِرُكُمْ بِالْفَقِيهِ حَقّاً).^۲

«آیا نمی‌خواهید شما را آگاه کنم که فقیه درست و واقعی کیست؟»

فقیه در اینجا به معنای فقیه اصطلاحی نیست که دارای ملکه‌ی استنباط احکام از کتاب و سنت باشد؛ بلکه به معنای دین شناس است؛ یعنی کسی که عالم به مبانی دین و آگاه از حدود شریعت می‌باشد. ملاک و معیار سعادت و شقاوت اخروی در دستش هست و خلاصه! رموز ارشاد و هدایت مردم را در شرایط گوناگون می‌داند.

۱-نهج البلاغی فیض، خطبه‌ی ۸۲.

۲-وسائل الشیعه، جلد ۶، صفحه‌ی ۱۷۳.

فرمود: آیا نمی خواهید این چنین عالم دینی را به شما معرفی کنم؟ عرض کردند: بله،
یا امیر المؤمنین بفرماید. فرمود:

(مَنْ لَمْ يُقْنَطِ النَّاسُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَلَمْ يُوَمِّنْهُمْ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ وَلَمْ
يُرَخِّضْ لَهُمْ فِي مَعَاصِي اللَّهِ).^۱

«آن کسی فقیه کامل است که مردم را از رحمت خدا مأیوس نکند و آنها را از
عذاب خدا این نگرداشت و با گفتارش مردم را در وادی معصیت، ترجیح^۲
نکند و بی پروا نسازد».

طوری حرف نزنند که مردم معتقد شوند در وادی گناه آزادند و تنها کرم خدا و
شفاعت اولیای خدا برای نجاتشان کافی است. هستند و بسیار هم هستند کسانی که
منطقشان همین است. می گویند: شما همین که به مجلس امام حسین طیلاً آمدید و
گریه کردید و سینه زدید، بهشتی هستید. مطمئن باشید تمام گناهان شما ریخته شد،
مثل آن روزی که از مادر متولد شده بودید، پاک و پاکیزه از مجلس بیرون رفتید،
اینانند که قرآن فریاد بر سرشان می کشد:

﴿...قُلْ آللّهِ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللّهِ تَقْتُرُونَ﴾.^۳

«بگو: آیا خدا به شما چنین اذنی داده است یا به خدا افtra می بندید».

مگر می شود متخلف از قانون را با مطیع قانون یکسان دید؟ یکسان دیدن مطیع
و مخالف از قانون، هم خلاف عقل است و هم خلاف وحی. عقل می گوید: اگر بنا
بود تخلف از قانون با پیروی از آن یکسان باشد، پس وضع قانون برای چه بوده است،
تساوی بین مطیع و مخالف، مستلزم لغویت قانون است.

این حکم عقل است اما از نظر وحی، قرآن است که می فرماید:

۱- هلاک شدن، نابود شدن.

۲- دستور دادن.

۳- سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۵۹

﴿أَمْ حِسْبُ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَا هُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾.^۱

«آیا مردمی که بی پروا مرتكب گناهان می شوند، چنین می بندارند که ما آنها را با مؤمنان صالح العمل برابر قرار می دهیم؟ آنچنان که حیات و مماتشان^۲ مساوی باشد. اینان؛ بد داوری می کنند».

نظرارت امام امیرالمؤمنین علیؑ

مرحوم علامه‌ی مجلسی (رضوان الله علیه) قصه‌ای را از مردی به نام وشائ نقل می کند که گفت: در مسجد کوفه خدمت امام امیرالمؤمنین علیؑ نشسته بودیم. به من فرمود: برخیز به فلان محله‌ی دور افتاده‌ی شهر برو، آنجا مسجدی هست و کنار مسجد می بینی مرد و زنی با هم مشاجره و نزاعی دارند. آن دو را نزد من بیاور. من رفتم و آن دو را دیدم. گفتم مولا را اجابت کنید که شما را احضار کردید. وقتی آمدند، به آن مرد فرمود: به این زن چه می گفتی؟ گفت: آقا من او را به عقد خود درآورده و مهری برایش معین کرده‌ام، اما شب زفاف که شد، در خودم احساس تنفس نسبت به او کردم. میلی به او ندارم و در کار خودم متحیرم که چرا چنین است. امام فرمود: او بر تو حرام است و نمی توانی با او ازدواج کنی.

این سخن مایه‌ی تعجب هر دو گشت و همهمه‌ای در میان مردم پیدا شد. امام رو به آن زن کرد و فرمود: مرا می شناسی؟ گفت: بله؛ شما امیرالمؤمنین علیؑ هستید. اما تا به حال شما را حضوراً ندیده بودم، فرمودند: من تو را می شناسم؛ اسمت این است و پدر و مادرت این، به خاطرت هست در سن جوانی با مردی به طور موقت ازدواج کردی و از خانواده‌ات مخفی نگه داشتی، از آن مرد حامل شدی و وضع حمل

۱- سوره‌ی جاثیه. آیه‌ی ۲۱.

۲- مرگ.

کردی، پسری به دنیا آمد و چون نمی خواستی خانوادهات آگاه از جریان شوند، شبانه آن نوزاد را بردی به خارج شهر در گوشی بیابان نهادی و خواستی برگردی، مهر مادری مانع شد، دوباره او را برداشتی و چند قدمی رو به شهر آمدی ولی مجدداً از ترس رسوابی برگشته و او را به جای اولش گذاشتی، در این اثنا چند سگ پیدا شدند و به تو حمله کردند، تو ترسیدی و فرار کردی، یکی از سگها کنار بچه رفت و او را بویید، تو وحشت کردی، سنگی پرتاب کردی که سگ را دفع کنی سنگ به سر بچه خورد و ناله اش درآمد. تو ترسیدی که نکند مردم به ناله ای او بیایند و رسوا بشوی. رهایش نموده و فرار کردی و رفتی، فقط دست به دعا برداشتی و گفتی:

(احفظه يا حافظ الوداع). (ای خدای امانتدار، امانتم را نگه دار).

دیگر از آن بچه با خبر نشدی. آیا تا اینجا، حرفم درست است؟ عرض کرد: بله یا امیرالمؤمنین؛ اما من متھیم از این که گویی شما قدم به قدم با من بوده اید. از این ماجرا سالها می گذرد. تعجبم از این است که شما چگونه از تمام جزئیات کار، آگاه شده اید. بعد فرمود: این جوان که با او ازدواج کرده ای همان بچه است و همان امانتی است که به خدا سپرده و خدا هم به تو برگردانید؛ تو مادر او هستی. بعد به آن جوان فرمود: موی سرت را کنار بزن. جای زخمی دیده شد. فرمود این جای زخم همان سنگ است که خواستی به سگ بزنی به سر او خورد.

پیشگویی امام امیرالمؤمنین علیه السلام

نوشته اند: روزی آن حضرت در مسجد کوفه با جمعی از اصحاب نشسته بودند، مردی وارد شد و گفت: یا امیرالمؤمنین! من از وادی القری آمده ام؛ آنجا خالد بن عرفه از دنیا رفت. امام فرمود: نه، او نمرده است. آن مرد گفت: چرا یا امیرالمؤمنین، او مرد. امام فرمود:

(وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّهُ لَمْ يَمُتْ وَ لَا يَمُوتُ حَتَّىٰ يَقُوَّدَ جَيْشَ

ضلالٰهِ یحییل رایتَهُ حبیبُ بْنُ جمّاز.

قسم به خدایی که جانم به دست اوست؛ خالد نمرده است و نمی‌میرد تا سردار
لشکر ضلالت بشود و حبیب بن جتاز هم پرچمدار او خواهد بود».

در این اثنا جوانی از میان جمعیت برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین! حبیب بن جمّاز
منم، من از دوستان مخلص شما هستم، مگر ممکن است من پرچمدار لشکر کفر و
ضلالت شوم؟! امام ظلیل فرمود: دروغ نگفته‌ام و نخواهم گفت؛ گویی هم اکنون می‌بینم
که خالد بن عرفظه سردار لشکر شده و با لشکر خویش از این در مسجد (اشاره به
باب الفیل مسجد کرد) وارد می‌شود، تو هم پرچمدار او هستی و پرده‌ی پرچم به
حلقه‌ی در گرفت و پاره شد.^۱

این یک پیشگویی و اخبار از غیب بود. تقریباً بیست و دو - سه سال از این
جریان گذشت و زمان حکومت یزید رسید و ابن زیاد از طرف او فرماندار کوفه شد
و لشکر برای اعزام به کربلا و جنگ با امام حسین ظلیل تجهیز کرد و آن روز که مرکز
اجتماع مردم، مسجد بود؛ برای ایجاد رعب و وحشت در مردم، لشکر را به مسجد وارد
و خارج می‌کردند. همان مردمی که بیست و چند سال پیش در همان مسجد آن
سخن را از امام امیرالمؤمنین ظلیل راجع به خالد بن عرفظه و حبیب بن جمّاز شنیده
بودند، آن روز در مسجد حاضر بودند که صدای هلهله و هیاهوی لشکریان
برخاست! دیدند خالد بن عرفظه سردار لشکر کفر و ضلالت از باب الفیل مسجد دارد
وارد می‌شود و حبیب بن جمّاز هم پرچمدار او گشته و در حین ورود به مسجد دامن
پرچم به حلقه‌ی در گرفت و پاره شد!!

آنها که آنجا حاضر بودند، در همان لحظه به یاد گفتار بیست و چند سال قبل
امام امیرالمؤمنین ظلیل افتاده و از عمق جان گفتند: «صدقَ مولانا امیرالمؤمنین».

اینگونه پیش گویی‌های صادق، نمونه‌ای از علم غیب است که به تعلیم خدا در حدّی که صلاح بداند انبیا و امامان طیبین واجد آن می‌باشند و در عین حال مرحله‌ی ذاتی و نامحدود آن مختصّ به ذات اقدس حضرت حقّ است و بس که می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ عَيْنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾.

«آگاهی از اسرار نهان [آسمان‌ها و زمین] در انحصار الله [عز و جل] می‌باشد».

توصیف پرهیزکاران

حضرت امام امیرالمؤمنین علیه السلام در صفات متّقیان که راهروان این راهند فرموده‌اند:

(غَضُوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَوَقُفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ
النَّافِعِ لَهُمْ).

از آنچه که خدا بر آنها حرام کرده چشم پوشیده‌اند [مرتکب گناهی نمی‌شوند] و به علمی که آنان را سود رساند، گوش فرا داشته‌اند [از سخنان بیهوده که موجب خشم خدا می‌شود دوری می‌کنند].

(عَظُمُ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَعَرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ فَهُمْ وَالْجَنَّةُ
كَمَنْ قَدْ رَآهَا فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ وَ هُمْ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدْ رَآهَا فَهُمْ
فِيهَا مُعَذَّبُونَ).

«خدا در نظرشان بزرگ گشته و غیر خدا هر چه که هست در نظرشان کوچک آمده است. یقین و باورشان به بهشت مانند یقین و باور کسی است که آن را دیده و در آن به خوشی به سر برده است و ایمانشان به آتش، همچون ایمان کسی است که آن را دیده و عذابش را چشیده است».

(وَ لَوْلَا أَلْأَجُلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرْ أَرْوَاحُهُمْ فِي
أَجْسَادِهِمْ طَرَقَةً عَيْنٍ شَوْقًا إِلَى الشَّوَّابِ وَ حَوْنًا مِنَ الْعِقَابِ).^۱

۱- نهج البلاغی فیض، خطبه ۱۸۴

«اگر نبود اجل و مدت معینی که خدا برایشان مقدّر کرده که باید در دنیا
بماند، از شدت اشتیاق به ثواب و خوف عقاب، به قدر یک چشم به هم زدن،
جان در بدنشان آرام نمی‌گرفت!»

در روایت سنتی از ابوسعید خدری نقل شده که از رسول خدا ﷺ پرسیدم،
مقصود از «منْ عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» کیست؟

در سوره‌ی نمل آمده که حضرت سلیمان پیامبر ﷺ از حضار در مجلسش
پرسید: کسی هست که تخت ملکه‌ی سبا را در بارگاه من حاضر کند؟
﴿قَالَ اللَّهُذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرَتَهُ إِلَيْكَ طَرْفَكَ...﴾^۱

«کسی که پاره‌ای از علم کتاب را داشت، گفت: من آن تخت را تا تو، چشم به
هم بزنی آورده‌ام...».

جناب سلیمان ﷺ دید تخت در پیش او حاضر است. ابوسعید از رسول
خدا ﷺ پرسید: آن کس که چنین قدرتی از خود نشان داد که بود؟
رسول اکرم ﷺ فرمود:
(ذاکَ وَصِيُّ أَخِي سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدْ).
(او وصی برادرم سلیمان بن داود بود).

ابوسعید گفت:
(يا رَسُولَ اللهِ فَقَوْلُ اللهِ كَفَى بِاللهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ
الْكِتَابِ).

«ای رسول خدا! پس مقصود در این آیه کیست که تمام علم کتاب پیش اوست؟»?
فرمود:

۱- سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۴۰

(ذاکَ أَخِي عَلَى بْنُ آبِي طَالِبٍ).^۱ (او، برادرم علی بن ایطالب است).

آن کس که بخشی از علم کتاب پیشش بوده؛ توانسته است آن کار خارق العاده را انجام بدهد که تخت سلطانی را در یک چشم به هم زدن از کشوری به کشور دیگر منتقل کند، آیا آن کس که تمام علم کتاب پیشش هست، چه قدرتی خواهد داشت؟! در حدیثی از امام صادق ظایل‌الله نقل شده است: علم «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ»؛ نسبتش با علم «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»؛ نسبت یک قطره است در مقابل دریای اخضر. آنگاه امام صادق ظایل‌الله دو بار فرمود:

(عِلْمُ الْكِتَابِ وَ اللَّهُ كُلُّهُ عِنْدَنَا).^۲ (به خدا قسم علم تمام کتاب پیش ماست).

شرایط استغفار مقبول

مردی در خدمت امام امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ»؛ ما هم فراوان می‌گوییم استغفر الله، امام با تندی به او فرمود: (ثَكِلْتُكَ أُمْكَ أَتَدْرِي مَا إِلَاسْتَغْفَارِ). (مادرت در مرگت بگردید، آیا می‌دانی استغفار چیست؟)

یعنی تو بمیری بهتراز این است که بمانی و حرفى بزنی و نفهمی که چه می‌گویی؛ هیچ می‌فهمی استغفار یعنی چه؟ سپس شش شرط برای تحقق آن بیان فرمود: از جمله‌ی آن شرایط این است:

(الْتَّدْمُ عَلَى مَا مَضَى وَ الثَّانِي الْعَرْمُ عَلَى تَرْكِ الْعَوْدِ إِلَيْهِ أَبَدًا وَ
الثَّالِثُ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى الْمُحْلُوقِينَ حُقُوقَهُمْ).^۳

نسبت به گذشته‌ها، واقعاً پشیمان بشوی و آتش ندامت از درونت برخیزد و

۱- تفسیر المیزان، جلد ۱۱، صفحه ۴۲۷.

۲- تفسیر نورالقلیین، جلد ۲، صفحه ۵۲۲.

۳- شرح نهج البلاغه‌ی فیض، باب الحكم، حکمت ۴۰۹.

نسبت به آینده تصمیم قطعی بگیری که دیگر مرتكب گناه نخواهم شد و الان نیز حقوقی را که از دیگران در ذمّه داری ادا کنی. مالی از مردم بردهای، به آبروی مردم لطمہ زدهای، حقی از زن و فرزندت تضییغ نمودهای، باید از صاحبان حقوق، حلیت بخواهی. بین خود و خدا نیز اگر نماز و روزه‌ی قضا داری، حجّ نرفته و خمس و زکات نداده داری، باید ادا کنی و آنگاه بگویی: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّيْ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ»؛ وگرنه لقلقهی زبان بدون عمل، به استهززا شبیه‌تر است تا استغفار.

تبیه کح فهمان

امام امیرالمؤمنین علیه السلام روزی عبورشان به جمعی افتاد که در حالی که از صحّت و سلامت بدنی برخوردارند، بدون هیچ عذری کار را رها کرده، در گوشه‌ی مسجد نشسته‌اند! فرمود: (مَنْ أَنْتُمْ؟) «شمaha چه کسانی هستید؟»؟ (قَالُوا نَحْنُ الْمُتَوَكّلُونَ؛) «گفتند ما گروه متوكّلین هستیم». توکّل هم برای آنها حرفة‌ای شده است! فرمود: (لَا بِلْ أَنْتُمْ الْمُتَأْكِلُّونَ؟) «نه شما متوكّل نیستید؛ بلکه شما متائّکل هستید». مفت خوارانی هستید که از محصول دسترنج دیگران ارتزاق می‌کنید! آنگاه فرمود:

(فَمَا بَلَغَ بِكُمْ تَوْكِلُكُمْ).

«حالا شما با توکّلتان به چه مقامی از مقامات معنوی رسیده‌اید؟»؟

(قَالُوا إِذَا وَجَدْنَا أَكْلُنَا وَ إِذَا فَقَدْنَا صَبَرْنَا).

«گفتند: [ما به این درجه از مقامات معنوی رسیده‌ایم که] وقتی چیزی گیرمان

آمد، می‌خوریم و اگر نیامد صبر می‌کنیم!»

(قَالَ هَكَّدًا تَفْقُلُ الْكِلَابُ عِنْدَنَا).

«فرمود: این کاری است که سگ‌های ما نیز انجام می‌دهند!»

آنها هم وقتی چیزی گیرشان آمد می‌خورند و اگر نیامد صبر می‌کنند و می‌خوابند. (قَالُوا فَمَا نَفْعُلُ؟) «گفتند: پس ما چه کار کنیم که همانند انسان باشیم؟!؟

«قالَ كَمَا نَفْعَلُ»؛ «فرمود: آن کاری که ما می کنیم شما هم آن کار را بکنید». «قالُوا كَيْفَ تَفْعَلُ؟»؛ «گفتند: شما چگونه عمل می کنید؟»؛ «قالَ إِذَا وَجَدْنَا بَذَلْنَا وَإِذَا فَقَدْنَا شَكَرْنَا؟»؛^۱ «فرمود: ما کارمان این است وقتی چیزی را بر اساس کار و کوشش به دست آوردیم، آن را در راه خدا به دیگران می بخشیم و هنگامی که چیزی به دستمان نرسید، خدا را شکر می کنیم».

پس آیه‌ی قرآن درست است ولی برداشت گروهی از مردم از آیه، نادرست است که توسل را منافی با توکل می دانند.

زنگی بی تجمل انبیاء ﷺ

تاریخ زندگی انبیاء و اوصیای عظام ﷺ مخصوصاً رسول الله اعظم ﷺ و اهل بیت اطهارش ﷺ وبالخصوص زندگی امام المتّقین امیرالمؤمنین علی علی علی علی نمایانگر این برنامه‌ی تربیتی اسلامی و انسانی است و کافی است در این زمینه رجوع شود به خطبه‌ی ۱۵۹ از خطب نهج البلاغه (شرح فیض الاسلام) که در آن خطبه به گوشه‌ای از زندگانی رسول اکرم ﷺ و بعضی دگر از پیامبران خدا و خود امام امیرالمؤمنین علی علی اشاره‌ای شده است. ما قسمت‌هایی از متن آن خطبه را با ترجمه‌ی هر قسمتی به دنبالش می آوریم. حضرتش می فرماید:

(وَ لَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ عَلِيِّ الْأَعْلَمِ كَافِ لَكَ فِي الْأُسْوَةِ وَ ذِلِيلٌ لَكَ عَلَى ذَمِ الدُّنْيَا وَ عَيْبِهَا وَ كَثْرَةِ مَحَاجِيَهَا وَ مَسَاوِيهَا إِذْ قُبِضَتْ عَنْهُ أَطْرَافُهَا وَ وُطِئَتْ لِغَيْرِهِ أَكْنَافُهَا وَ قُطِمَ عَنْ رَضَاعِهَا وَ زُوِّيَ عَنْ زَخَارِهَا).

«کافی است که روش رسول خدا علی علی علی سرمشق تو باشد و راهنمای تو بر مذموم بودن دنیا و دلیل بر عیب و کثرت رسوابی‌ها و بدی‌هایش گردد؛ چه

آنکه او[دل به دنیا نسبت و نتیجتاً] تهی دست از همه‌ی جوانب دنیا شد و
دیگران[دل به دنیا دادند و نتیجتاً] همه‌ی جوانب آن برای آنان فراهم شد و
خدای وی او را از پستان دنیا بازداشت و از زیور و زینت آن برکنارش کرد.

(وَ إِنْ شِئْتَ ثَنَيْتُ بِمُوسَىٰ كَلِيمَ اللَّهِ طَائِلًا حَيْثُ يَقُولُ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ وَ اللَّهُ مَا سَأَلَهُ إِلَّا حُبِّاً يَأْكُلُهُ لِأَنَّهُ كَانَ يَأْكُلُ بَقْلَةً الْأَرْضِ وَ لَقَدْ كَانَتْ حُضْرَةً الْبَقْلِ تُرَىٰ مِنْ شَفِيفٍ صِفَاقٍ بَطْنِهِ لَهْرَالِهِ وَ شَدَّدْ لَحْمِهِ).

«اگر بخواهی موسی کلیم الله طائلا را به عنوان اسوه‌ی دوم معرفی می‌کنم، آنجا که می‌گوید: پروردگار، من به هر چیز خیری که برایم بفرستی نیازمندم، به خدا سوگند[آن روز موسی] غیر از قرص نانی که بخورد، از خدا در خواست نکرد؛ زیرا وی [مدّتی بود] از گیاهان زمین می‌خورد تا آنجا که بر اثر لاغری و کمی گوشت بدنش [و جذب شدن مواد گیاهان به بدن] سبزی گیاه از زیر پوست نازک زیرین شکمش دیده می‌شد».

(وَ إِنْ شِئْتَ ثَلَثْتُ بِدَاؤَدَ طَائِلًا صَاحِبَ الْمَزَامِيرَ وَ قَارِئَ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَلَقَدْ كَانَ يَعْمَلُ سَفَائِفَ الْحُوَصِ بِسِيدِهِ وَ يَقُولُ لِجُلْسَائِهِ: يَأْكُلُ كَيْفِيَّتَ يَبْعَهَا وَ يَأْكُلُ قُرْصَ الشَّعِيرِ مِنْ ثَمَنِهَا).

«اگر بخواهی به عنوان سوئین نمونه[از پیامبران خدا]، داؤد طائلا صاحب مزامیر[نغمه‌های خوش] و قاری بهشتیان را نشان می‌دهم که به دست خویش از لیف خرما زنبیل می‌بافت و به حضار در مجلسش می‌گفت: کدام یک از شما حاضر است اینها را برای من بفروشد؟ و خوراک وی، قرص نان جوی بود که از بهای آنها به دست می‌آمد».

(وَ إِنْ شِئْتَ قُلْتُ فِي عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ طَائِلًا فَلَقَدْ كَانَ يَتَوَسَّدُ

الْحَجَرَ وَ يَلْبِسُ الْخَسِنَ وَ يَا كُلُّ الْجَشِبَ وَ كَانَ إِدَامُهُ الْجُوَعَ وَ سِرَاجُهُ بِاللَّيْلِ الْقَمَرَ وَ ظِلَالُهُ فِي الشَّتَاءِ مَسَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِهَا وَ فَاكِهَتُهُ وَ رَيْحَانُهُ مَا تُنْبِتُ الْأَرْضُ لِلْبَهَائِمِ وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ زَوْجَةٌ تَفْتِنُهُ وَ لَا وَلَدٌ يَحْزُنُهُ وَ لَا مَالٌ يَلْفِتُهُ وَ لَا طَمْعٌ يُذْلِهُ دَابَّتُهُ رِجْلَاهُ وَ حَادِمُهُ يَدَاهُ).

و اگر بخواهی درباره‌ی عیسی بن مریم علیهم السلام می‌گوییم. او سنگ را [به هنگام خواب] بالش خویش قرار می‌داد و لباس خشن می‌پوشید؛ طعام زبر و خشک می‌خورد و خورشش گرسنگی بود[هنگام شدت گرسنگی غذا می‌خورد تا همان نان خشک و خشن را با میل و اشتها تناول کرده و به خورش دیگری نیازمند نباشد]. چراغ شبش ماه آسمان و منزل و مأوایش در زمستان[که همه کس در آن فصل پناهگاهی دارند] نقاط تابش آفتاب در جانب مشرق و مغرب بود [خانه و جایگاه معینی نداشت، برای مصنونیت از سرما، پیش از ظهر در جانب مغرب و بعد از ظهر در جانب مشرق به نقاط تابش آفتاب پناهنه می‌شد]. میوه و گلش گیاهانی بودند که زمین برای چهار پایان می‌رویاند، نه همسری داشت که وی را بفریبد و نه فرزندی که اندوهنا کش سازد، نه مال و ثروتی که به خود مشغولش دارد، و نه[به دنیا و اهل آن] طمعی که خوارش گرداند. مرکیش پاهاش بود و خدمتش دست‌هایش[راه را پیاده می‌رفت و کار خودش را خودش انجام می‌داد].

(فَتَأَسَّسَ بِنَيَّيْكَ الْأَطْبِبَ الْأَطْهَرَ عليه السلام فَإِنَّ فِيهِ أُسْوَةً لِمَنْ تَأَسَّى وَ عَرَاءً لِمَنْ تَعَزَّى وَ أَحَبَّ الْعِبَادَ إِلَى اللهِ الْمُتَأَسِّى بِنَيَّيْهِ وَ الْمُقْتَصِّ لِأَثْرِهِ قَضَمَ الدُّنْيَا قَضْمًا وَ لَمْ يُعْرِهَا طَرْفًا أَهْضَمَ أَهْلَ الدُّنْيَا كَشْحًا وَ أَحْمَصَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا بَطْنًا عَرِضَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَهَا وَ عَلِمَ

أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَبْغَضَ شَيْئًا فَأَبْعَضَهُ وَ حَقَرَ شَيْئًا فَحَقَرَهُ وَ صَعَرَ شَيْئًا فَصَعَرَهُ وَ لَوْلَمْ يَكُنْ إِلَّا حُبَّتَا مَا أَبْعَضَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ تَعْظِيمُهَا مَا صَعَرَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ لَكَفَى بِهِ شَقَاقًا لِلَّهِ وَ مُحَاذَةً عَنْ أَمْرِ اللَّهِ).

«حال» که اجمالاً به نحوه‌ی رفتار رسول الله اعظم علیه السلام در برخورد با دنیا آشنا

شدی اینک بیا و] از پیامبر پاک و پاکیزه‌ات تبعیت نما؛ چه آنکه آن جناب

شاپسته‌ی اقتدا و تأسی است، برای هر که بخواهد تأسی [از مقتدا بی] بنماید و

سزاوار انتساب و واپستگی است، برای هر که بخواهد انتساب [به کسی] پیدا

کند] و واپسته‌ی به شخص بزرگی شود] و محبوب ترین بندگان نزد خدا کسی

است که تأسی از پیامبر خود نموده و دنبال او قدم به جای قدمش بگذارد.] او

راه و رسم و رفتارش در دنیا چنین بود که] لقمه‌ی دنیا را با گوشی دندان

می‌خورد و به دنیا با گوشی چشم حتی به نگاه عاریه و سطحی هم

نمی‌نگریست[کنایه از بی‌اعتنایی و بی‌رغبتی آن جناب به دنیا و بی‌ارزش

بودن دنیا در دیده‌ی آن حضرت است که دنیا نه بالذت و حلاوتش توانست

دهان آن محبوب خدا را از خود پرسازد و نه با زیبایی و زینتش گوشی

چشمی از آن مرد الهی را به خودش معطوف گرداند] از جهت پهلو لاغرترین

و از حیث شکم، گرسنه ترین مردم دنیا بود].[نه اینکه دستش نمی‌رسید؛ خیر،

چنین نبود، بلکه] دنیا[از جانب خدا] به او پیشنهاد شده] تا هر چه که می‌خواهد

از آن برگزیند] ولی او از پذیرفتن آن ابا فرمود. او دانست که خدا چیزی را

دشمن دارد، او هم آن را دشمن داشت و چیزی را خدا خوار و حقیر شمرده

است، او هم آن را خوار و حقیر شمرد و چیزی را که خدا کوچک و بی‌اهمیت

دانسته است، او هم آن را کوچک و بی‌اهمیت دانست و[بنابراین] اگر نبود در

ما[هیچ جرم و گناهی] جز[همین] دوست داشتن ما چیزی را که خدا و

رسولش دشمن داشته‌اند و بزرگ شمردن ما چیزی را که خدا و رسولش کوچک شمرده‌اند، همین بس بود در شفاق و خلاف‌ورزی مابا خدا و ستیزیدن و سرپیچی نمودن ما از فرمان خدا».

(وَ لَقْدُ كَانَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَا كُلَّ عَلَى الْأَرْضِ وَ يَجْلِسُ جِلْسَةَ الْعَبْدِ وَ يَحْصِفُ بِيَدِهِ نَفْلَهُ وَ يَرْقَعُ بِيَدِهِ ثَوْبَهُ وَ يَرْكَبُ الْحِمَارَ الْعَارِيَ وَ يُرْدِفُ حَلْفَهُ وَ يَكُونُ السَّتْرُ عَلَى بَابِ بَيْتِهِ فَتَكُونُ فِيهِ التَّصَاوِيرُ فَيَقُولُ يَا فُلَانَةُ - لِإِحْدَى أَزْوَاجِهِ - غَيِّبِهِ عَنِي فَإِنِّي إِذَا نَظَرْتُ إِلَيْهِ ذَكَرْتُ الدُّنْيَا وَ زَخَارِفَهَا فَأَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا بِقَلْبِهِ وَ أَمَاتَ ذِكْرَهَا مِنْ نَفْسِهِ وَ أَحَبَّ أَنْ تَغْيِبَ زِيَّتَهَا عَنْ عَيْنِهِ لِكَيْلَا يَتَّخِذُ مِنْهَا رِيَاشًا وَ لَا يَعْتَدِدُهَا قَرَارًا وَ لَا يَرْجُو فِيهَا مُقَاماً. فَأَخْرَجَهَا مِنَ النَّفْسِ وَ أَشْخَصَهَا عَنِ الْقُلْبِ وَ غَيِّبَهَا عَنِ الْبَصَرِ وَ كَذَلِكَ مِنْ أَبْعَضِ شَيْئَهَا أَبْعَضَ أَنْ يَنْتَظِرَ إِلَيْهِ وَ أَنْ يُذَكِّرَ عِنْدَهُ).

«پیامبر اکرم ﷺ چنین بود که بر روی زمین [خالی از فرش یا بدون اینکه خوان طعام بگسترد] غذا می‌خورد و [متواضعانه] مانند بردگان می‌نشست، با دست خویش پارگی کفشهش را می‌دوخت و جامه‌اش را وصله می‌کرد و بر درازگوش برهنه سوار می‌شد و [کسی را هم] پشت سر خویش سوار می‌کرد. بر درب اطاقش پرده‌ی نقش داری آویزان بود، به یکی از همسرانش می‌فرمود: آن را از [مقابل چشم] من [بردار و] پنهان کن؛ چه آنکه من وقتی به آن می‌نگرم، به یاد دنیا و تجملات آن می‌افتم. آری، او به صمیم قلب خویش از دنیا رو برگردانید و یاد آن را در وجودش محو کرد [آنگونه که اصلاً دنیا و زخارف آن در فضای جان پیامبر روحی نداشت و همچون مرده‌ی بی‌اثر بود] دوست داشت که زیور و زینت دنیا از چشمش پنهان شود تا از آن

جامه‌های فاخر و زیبا تهیه ننماید و آن را قرار گاه همیشگی نپنداشد و امید اقامت دائم در آن را به دل راه ندهد و لذا آن را از [حومه‌ی وجود] خود بیرون نمود و از [ساحت] قلب به دور انداخت و از چشم پنهانش ساخت [آری] چنین است کسی که چیزی را دشمن دارد، نگاه کردن به آن و یادآوری آن را نیز دشمن و منفور می‌دارد».

(وَ لَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللهِ ﷺ مَا يَدُلُّكَ عَلَىٰ مَسَاوِي الدُّنْيَا وَ عَيْوَبًا إِذْ جَاءَ فِيهَا مَعَ خَاصَّتِهِ وَ زُوِّيْتُ عَنْهُ زَخَارِفُهَا مَعَ عَظِيمٍ رُّلْقَاتِهِ فَلَيْسُوا نَاظِرٌ بِعَقْلِهِ أَكْرَمُ اللهِ مُحَمَّدًا بِذِلِّكَ أَمْ أَهَانَهُ فَإِنْ قَالَ أَهَانَهُ فَقَدْ كَذَبَ - وَ اللَّهُ الْعَظِيمُ - وَ أَتَىٰ بِالْأَفْكَرِ الْعَظِيمِ وَ إِنْ قَالَ أَكْرَمَهُ فَلَيَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهَانَ غَيْرَهُ حَيْثُ بَسَطَ الدُّنْيَا لَهُ وَ زَوَّاهَا عَنْ أَقْرَبِ النَّاسِ مِنْهُ فَتَأْسَىٰ مُتَأْسٌ بِتَبَيِّهِ وَ افْتَصَ أَشْرَهُ وَ وَلَجَ مَوْلَجَهُ وَ إِلَّا فَلَا يَأْمُنُ الْهَلْكَةَ فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَ مُحَمَّدًا ﷺ عَلَمًا لِلْسَّاعَةِ وَ مُبِشِّرًا بِالْجَنَّةِ وَ مُنْذِرًا بِالْعُقُوبَةِ حَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا حَمِيَّصًا وَ وَرَدَ الْآخِرَةَ سَلِيمًا لَمْ يَضْعُ حَجَرًا عَلَىٰ حَجَرٍ حَتَّىٰ مَضَىٰ لِسَبِيلِهِ وَ أَجَابَ دَاعِيَ رَبِّهِ فَمَا أَعْظَمَ مِنَهُ اللَّهُ عِنْدَنَا حِينَ أَنْعَمَ عَلَيْنَا بِهِ سَلْفًا نَتَّبِعُهُ وَ قَائِدًا نَطَا عَاقِبَهُ وَ اللَّهُ لَقَدْ رَقَعْتُ مُدَرَّعَتِي هَذِهِ حَتَّىٰ اسْتَحْيِيَتُ مِنْ رَاقِعَهَا وَ لَقَدْ قَالَ لِي قَائِلٌ: أَلَا تَنْبِدُهَا عَنْكَ فَقُلْتُ أَغْرِبُ عَنِّي فَعِنْدَ الصَّبَاحِ يُخْمَدُ الْقَوْمُ السُّرَىٰ).

«در زندگی رسول خدا ﷺ علام و نشانه‌هایی است که تو را به بدی‌ها و عیوب دنیا واقف و آگاه می‌سازد؛ چه آنکه او و نزدیکانش در دنیا گرسنه بودند [هرگز شکم سیر از دنیا به خود ندیدند] و با همه‌ی آن عظمت و مقام و قرب منزلتی که آن حضرت در نزد خدا داشت، خدا زینت‌ها و زخارف دنیا را

از وی دریغ داشت. بنابراین بجاست که هر اندیشمندی با دیده‌ی عقل خویش بنگرد که آیا خدا با این عمل، پیامبرش را گرامی داشته یا به او اهانت نموده است؟ اگر بگوید: او را تحقیر کرده، بنابراین [به خدای بزرگ سوگند] دروغ گفته و بهتانی عظیم [به خدا] بسته است و اگر بگوید: او را گرامی داشته، پس باید بداند که خداوند، دیگران را [به خاطر همین دادن زینت دنیا به آنان] تحقیرشان نموده است؛ چه آنکه دنیا را برای آنان گسترشده و از مقرّب ترین مردم به خود دور داشته است.

بنابراین کسی که بخواهد تأسی از کسی کند [که به سعادت و خوشبختی واقعی نائل شود] باید اقتدا به پیامبرش بنماید؛ دنبال او قدم به جای پایش گذارد و از هر دری که او داخل شده است وارد شود و گرنه [به ضلالت افتاده] و از هلاکت در امان نخواهد بود؛ زیرا خداوند محمد ﷺ را نشانه‌ی قیامت و بشارت دهنده‌ی به بهشت و بیم دهنده‌ی از عقاب [دوزخ] قرار داد [و لذا او چون راه صلاح زندگی را می‌دانست] با شکم گرسنه از دنیا بیرون رفت [از لذت و حلاوت دنیا بهره‌ای نگرفت] و با سلامت روح [و دور از هرگونه آلودگی به دنیا] وارد عالم آخرت گردید [در دنیا] سنگی به روی سنگی نگذاشت [تأسیس و یا تعمیر بنا زائد بر مقدار ضرورت ننمود و به همین منوال ادامه‌ی زندگی داد] تا راه خود را پیمود [عمرش به پایان رسید] و دعوت پروردگارش را جابت نمود. پس چه بزرگ است مت خدا بر ما که نعمت وجود او را به ما عطا فرمود تا پیشرو و جلوه‌داری باشد که تبعیّش کنیم و رهبری که پشت سرش به راه بیفیم. به خدا قسم [من که علی هستم، بر اساس اتباع از آن حضرت در راه ترک تجمل] آن قدر این لباس را وصله کردم که از وصله کننده‌ی آن شرمنده شدم! گوینده‌ای به من گفت: آیا آن را [بعد از این همه

وصله و پینه] از خود دور نمی‌افکنی؟ گفتم: دور شواز من که صبحگاهان، مردم شب رو ستایش می‌شوند».

جمله‌ی «عِنَد الصَّبَاحِ يُحَمَّدُ الْقَوْمُ السُّرِّيُّ» که ذیل خطبه آمده است، مثلی است برای کسی که تن به تحمل انواع مشقت در می‌دهد تا در آینده به راحت و آسایش لازم برسد، همانگونه که کاروان در گرمای تابستان سوزان به هنگام شب به راه می‌افتد و رنج بیخوابی را متحمل می‌شود تا صبح که به منزل رسید از سختی گرمای بیابان رهایی یابد و نزد هر شنونده‌ی عاقلی مورد مدح و ستایش قرار گیرد. یعنی علی طیلۀ می‌داند که پس از مرگ، عالمی پر ماجرا در پیش و عقباتی صعب و صحنه‌هایی سوزان بر سر راه خود دارد. لهذا در این شب «دنیا» با رنج بیخوابی و ترک مشتهیات و خودداری از تجمل زندگی می‌سازد تا علی الصباح قیامت که به منزل رسید، از تمام آن مراحل سوزان و مواقف دهشتزا ایمن گردیده و در مقام محمود^۱ عند مليک^۲ مقتدر^۳ جایگزین شود.

بهترین شیعه

حارث همدانی از قبیله‌ی «همدان» که محب مخلص امام امیر المؤمنین طیلۀ بوده‌اند با جمعی از شیعه خدمت امام طیلۀ مشرف شدند در حالی که پیرمرد بیمار از پا افتاده‌ای شده بود. عصاکوبیان و به دشواری راه می‌رفت و نزد امام طیلۀ قرب منزلتی داشت. امام طیلۀ او احوال پرسی کرد. او عرض کرد: آقا! روزگار مرا از پا درآورده ولی از افکار بعضی مردم که درباره‌ی شما اعتقاد افراطی یا تفریطی دارند رنج می‌برم. امام طیلۀ فرمود:

(الَا إِنَّ حَيْرَ شِيعَتِ النَّمَطُ الْأَوْسَطُ إِلَيْهِمْ يَرْجِعُ الغَالِيٌّ وَ بِهِمْ يَلْحَقُ

۱- اشاره به آیه ۷۹ سوره‌ی اسراء است: «وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَجَدُّ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَعْشَكَ رَبِّكَ مَقَاماً مُحَمَّداً».

۲- اشاره به آیه ۵۵ سوره‌ی قمر است: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ فِي مَقْدُودٍ صُدُّقٍ إِنَّدْ مَلِيكٌ مُقْتَدِرٌ».

التالی).^۱

«آگاه باش! بهترین شیعه‌ی من آنانند که در حد و سلطند. تندروها باید به سمت

آنها برگردند و کندروها به آنها ملحق شوند».

(الا إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ وَ أَخُو رَسُولِهِ وَ صَدِيقُهُ الْأَوَّلُ).

«آگاه باش! من بنده‌ی خدا و برادر رسول خدا و اولین تصدیق کننده‌ی رسالت

او هستم».

آنگاه امام علی (ع) از بیان مطالبی فرمود:

(وَ أَبْشِرُكَ يَا حَارُ لِيَعْرِفُنِي وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَءَ النَّسِمَةَ وَلِيَ وَ

عَدُوٌّ فِي مَوَاطِنِ شَتَّى).

«بشرت دهم به توای حارت! قسم به خدای بی که دانه راشکافته و انسان را آفریده

است، در چند موطن متعدد هم دوستانم مرامی بینند و می‌شناسند، هم دشمنانم».

(لِيَعْرِفُنِي عِنْدَ الْمَمَاتِ وَ عِنْدَ الصِّرَاطِ وَ عِنْدَ الْمُقَاسِمَةِ أَقُولُ هَذَا

وَلِيَ وَ هَذَا عَدُوٌّ).

«موقع مردن و هنگام عبور از صراط و هنگام تقسیم کردن می‌گوییم، این

دوست من است [و بهشتی است] [و این دشمن من است] [و جهنمی است]».

رسول خدا علی (ع) فرمود:

(إِنَّا الْمُنْذَرُ وَ عَلَى الْهَادِي).^۲ (من منذر هستم و علی هادی است)!

در روایت دیگری خطاب به حضرت علی (ع) فرمود:

(أَنْتَ الْهَادِي يَا عَلَى بَكَ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ مِنْ بَعْدِي).^۳

۱- بخار الانوار، جلد ع، صفحه‌ی ۱۷۸.

۲- همان، جلد ۳، صفحه‌ی ۲۳۹، با انکی تفاوت.

۳- تفسیرالمیزان، جلد ۱۱، صفحه‌ی ۳۵۹.

۴- همان، صفحه‌ی ۳۶۰.

«ای علی! تو هادی هستی و به سبب تو بعد از من راه یافتگان راه می بابند».

امام صادق علیه السلام ذیل همین آیه فرمود:

(کُلُّ إِمَامٍ هَادِ لِكُلٍّ قَوْمٍ فِي زَمَانِهِمْ).^۱

«هر امامی برای مردم زمان خودش هادی است».

اصحاب امام امیرالمؤمنین علیه السلام آن حضرت را از کشته شدن ناگهانی یعنی غافلگیرانه ترساندند. چون امام علیه السلام در کوچه و بازار و خیابان و بیابان تنها حرکت می کرد و حتی شب های تاریک برای عبادت، تنها به نخلستان های خارج شهر می رفت. اصحاب عرض کردند: آقا! شما دشمن فراوان دارید؛ نهر وانیان در صدد قتل شما هستند. این گونه که تنها و بدون محافظه به همه جا رفت و آمد می کنید، در معرض خطر قرار می گیرید! در جواب آنها این جمله را فرمود:

(وَإِنَّ عَلَىَ مِنَ اللَّهِ جُنَاحَ حَصِينَةَ فَإِذَا جَاءَ يَوْمَِ الْفَرْجَتْ عَنِّيَ وَ أَسْلَمَتْنِي فَحِيَيْتَنِي لَا يَطِيُّسُ السَّهْمُ وَ لَا يَبْرُأُ الْكَلْمُ).^۲

«من از جانب خدا سپر محکمی دارم [آن نگهدار من تا روز مرگ من است] روز مرگ من که رسید، آن سپر [حفظ] از من جدا می شود و مرا واگذار [به] حادثه‌ی مرگ [می کند؛ در آن موقع است که تیر] [مرگ] [به] خطانمی رو دو زخم [نیزه‌ی تقدیر] [الیام نمی پذیرد]».

تاروز مرگ من نرسیده است، احدی نمی تواند به من صدمه‌ای بزند. وقتی هم آن روز مقدر رسید، احدی نمی تواند از من دفع بلا بی بنماید! بنابراین اتخاذ ملازم محافظ چه نفعی به حال من خواهد داشت؟!

پایان

۱-تفسیرالمیزان، جلد ۱۱، صفحه ۳۵۹.

۲-نهج البلاعه فیض، خطبه ۶۱